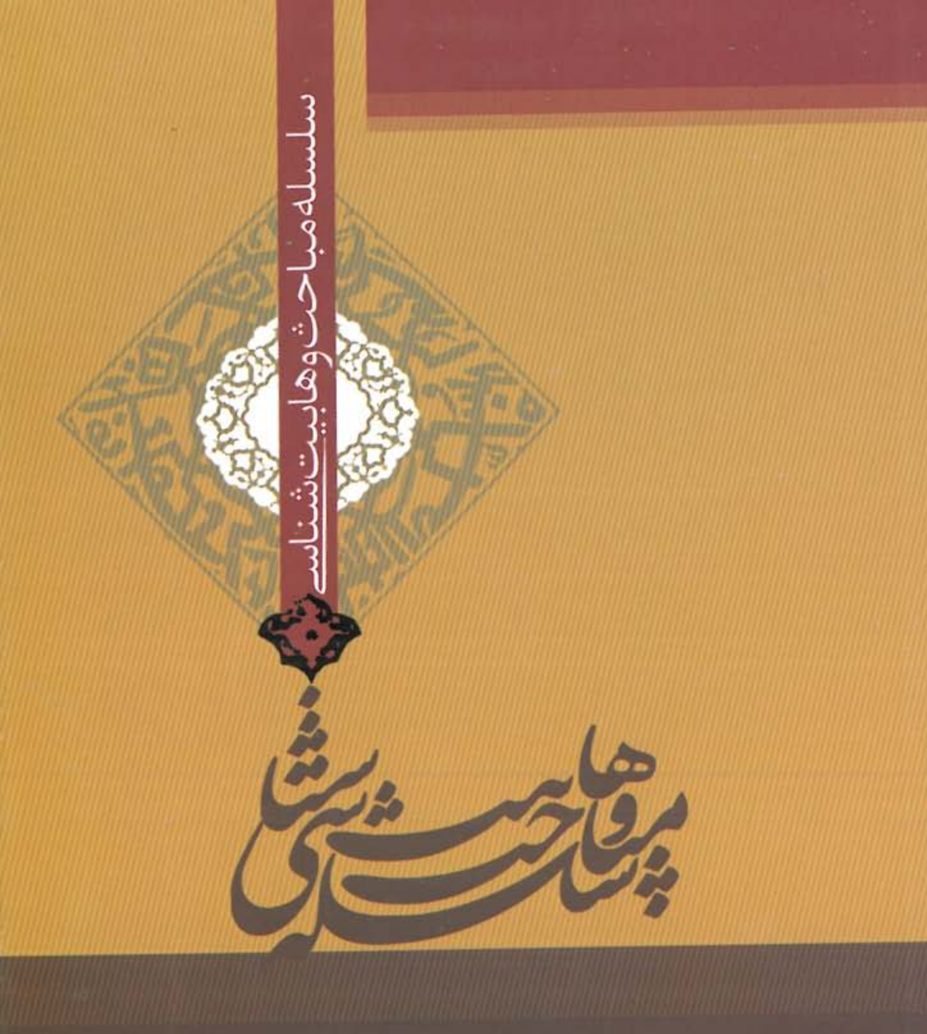


سلفی گری در بوته نقد

مؤلف: علی اصغر رضوانی

سلسله مباحث وهابیت‌شناسی

سلفی گری در بوته نقد

علی اصغر رضوانی

سرشناسه : رضوانی، علی اصغر، ۱۳۴۱ -
عنوان و نام پدیدآور : سلفی‌گری در بوته نقد / علی‌اصغر رضوانی.
مشخصات نشر : تهران: مشعر، ۱۳۹۰.
مشخصات ظاهری : ۱۶۸ ص.
فروست : سلسله مباحث وهابیت شناسی.
شابک : ۴-۳۱۲-۵۴۰-۹۶۴-۹۷۸
وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا
یادداشت : کتابنامه: ص. [۱۹۶] - ۱۹۸.
موضوع : سلفیه
موضوع : سلفیه -- عقاید
موضوع : سلفیه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
رده‌بندی کنگره : ۱۳۹۰ ۸س ۵۵ر / ۵ / BP ۲۰۷
رده‌بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۶
شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۳۶۹۳۴

سلفی‌گری در بوته نقد

تألیف :	علی‌اصغر رضوانی
تدوین :	مرکز تحقیقات حج
ناشر :	مؤسسه فرهنگی هنری مشعر
چاپ و صحافی :	چاپخانه مشعر
نوبت چاپ :	۱ ـ تابستان ۱۳۹۰
شمارگان :	۱۰۰۰ نسخه
بها :	۱۷۵۰ تومان

شابک : ۴ - ۳۱۲ - ۵۴۰ - ۹۶۴ - ۹۷۸ ISBN : 978-964-540-312-4

مراکز پخش و فروشگاه‌های مشعر :

تهران : تلفن : ۶۴۵۱۲۰۰۳ - ۰۲۱ / قم : تلفن : ۷۸۳۸۴۰۰ - ۰۲۵۱

فهرست

دیباچه	۹
پیشگفتار	۱۱
مفهوم لغوی «سلف»	۱۳
مفهوم اصطلاحی «سلف»	۱۳
مبتکر خط سلفی‌گری	۱۶
انگیزه طرح خط سلفی‌گری	۱۷
تحلیلی دربارهٔ حدیث «خیر القرون»	۱۷
نقد و بررسی حدیث	۲۰
لزوم رعایت اعتدال هنگام مواجهه با مشکلات	۲۶
ضرورت بررسی احادیث	۳۰
دو نوع برداشت از سلفیت	۳۳
مبنای اصلی سلفی‌ها: استناد به فهم سلف	۳۸
مذهب نبودن سلفیت	۳۹
روش فکری نبودن سلفیت	۴۰
وهابیان و فتوا به حرمت به جهت عدم فعل سلف	۴۱

عدم جواز حکم به حرمت به جهت ترک سلف ۴۲

نظریه حجّیت سنت صحابه ۴۷

اقوال در سنت صحابه ۴۸

مقصود از حجیت ۴۹

عوامل طرح حجّیت سنت صحابه ۵۳

ادله عدم حجیّت سنت صحابی ۵۴

۱. آیات ۵۵

۲. روایات ۶۰

۳. سیره صحابه ۶۱

۴. اعتراف صحابه به قصور علم خود ۶۲

۵. کمبود آشنایی با احکام ۶۴

۶. تفرّق صحابه ۶۵

۷. اختلاف صحابه در فهم از سنت ۶۵

نمونه‌هایی از اجتهاد در مقابل نص ۶۹

اختلاف در مسائل فقهی ۷۳

۱. اختلاف در عده طلاق ۷۳

۲. سهم مادر از ارث ۷۴

۳. قسم به ترک همسر بیش از چهار ماه ۷۴

۴. عده زن حامله ۷۴

اختلاف عایشه با صحابه ۷۵

دیدگاه دکتر قرضاوی درباره حدیث عایشه ۷۸

فتوای اهل سنت به عمل عایشه ۸۰

فتوای اهل سنت به عمل عبدالله بن عمر ۸۱

اختلاف بین دیگر طبقات از سلف ۸۱

صحابه و تغییر سنت‌ها ۸۳

اجتهاد در مقابل نصل	۸۵
تلقّی تابعین از صحابه	۸۶
نمونه‌هایی از اهل فتوا	۸۷
صحابه و استعمال رأی شخصی	۸۸
معنای «رأی»	۸۹
حقیقت زمان و مکان و تأثیر آن در تغییر حکم	۸۹
محذوریت جمود بر فتاوای سلف	۹۱
سیری در عملکرد و سنت برخی از صحابه	۹۵
احادیث حوض	۱۳۳
دلال حجیت سنت سلف	۱۳۹
ادله قرآنی بر حجیت سنت صحابه	۱۳۹
دلیل اول:	۱۳۹
پاسخ	۱۴۰
دلیل دوم	۱۴۱
پاسخ	۱۴۲
دلیل سوم	۱۴۳
پاسخ	۱۴۴
دلیل چهارم	۱۴۴
پاسخ	۱۴۶
دلیل پنجم	۱۴۶
پاسخ	۱۴۷
دلیل ششم	۱۴۸
پاسخ	۱۴۹
دلیل هفتم	۱۴۹
پاسخ	۱۵۰

دلیل هشتم	۱۵۱
پاسخ	۱۵۱
دلیل نهم	۱۵۲
پاسخ	۱۵۳
دلیل دهم	۱۵۳
پاسخ	۱۵۵
دلیل یازدهم	۱۵۵
پاسخ	۱۵۵
دلیل دوازدهم	۱۵۶
پاسخ	۱۵۶
ادله حدیثی حجیت سنت صحابه	**۱۵۷**
دلیل اول	۱۵۷
پاسخ	۱۵۷
دلیل دوم	۱۵۸
پاسخ	۱۵۹
دلیل سوم	۱۶۰
پاسخ	۱۶۰
تطبیق حدیث بر اهل بیت علیهم‌السلام	**۱۶۲**
دلیل چهارم	۱۶۳
پاسخ	۱۶۳
دلیل پنجم	۱۶۴
پاسخ	۱۶۴
دلیل ششم	۱۶۴
پاسخ	۱۶۵
کتابنامه	**۱۶۷**

دیباچه

تاریخ اندیشه اسلامی همراه فراز و فرودها و آکنده از تحول و دگرگونی‌ها و تنوع برداشت‌ها و نظریه‌هاست. در این تاریخ پرتحول، فرقه‌ها و مذاهب گوناگون و با انگیزه‌ها و مبانی مختلفی ظهور نموده و برخی از آنان پس از چندی به فراموشی سپرده شده‌اند و برخی نیز با سیر تحول همچنان در جوامع اسلامی نقش‌آفرینند، اما در این میان، فرقه وهابیت را سیر و سرّ دیگری است؛ زیرا این فرقه با آنکه از اندیشه استواری در میان صاحب‌نظران اسلامی برخوردار نیست، اما بر آن است تا اندیشه‌های نااستوار و متحجرانه خویش را به سایر مسلمانان تحمیل نموده و خود را تنها میدان‌دار اندیشه و تفکر اسلامی بقبولاند.

از این‌رو، شناخت راز و رمزها و سیر تحول و اندیشه‌های این فرقه کاری است بایستهٔ تحقیق که استاد ارجمند جناب آقای علی‌اصغر رضوانی با تلاش پیگیر و درخور تقدیر به زوایای پیدا و پنهان این تفکر پرداخته و با بهره‌مندی از

منابع تحقیقاتی فراوان به واکاوی اندیشه‌ها و نگرش‌های این فرقه پرداخته است.

ضمن تقدیر و تشکر از زحمات ایشان، امید است این سلسله تحقیقات موجب آشنایی بیشتر با این فرقه انحرافی گردیـده و با بهره‌گیری از دیدگاه‌های اندیشمندان و صاحب‌نظران در چاپ‌های بعدی بر ارتقای کیفی این مجموعه افزوده شود.

انه ولی التوفیق
مرکز تحقیقات حج
گروه کلام و معارف

پیشگفتار

بعد از فتوحات اسلامی و باز شدن درهای کشورهای اسلامی به روی دیگر کشورها نظریات و عقاید و فلسفه‌های عقلانی گوناگونی وارد مملکت اسلامی و حوزه‌های دینی شد، عده‌ای به جهت نشان دادن عکس العمل شدید در برابر آنها طرح رجوع به عقاید و سنت‌های پیشینیان را مطرح کردند تا از این راه با این‌گونه افکار مقابله کنند که سردمدار این ایده و روش احمد بن حنبل است، او کسی بود که در تمام زمینه‌ها عملکرد و سنت و روش سلف را منبع استنباط و عملکرد خود قرار داده بود، و بعد از او نیز این راه و روش توسط شاگردانش ادامه یافت تا به قرن هشتم هجری رسید. در این قرن شخصی پیدا شد به نام ابن تیمیه حرانی که او همراه شاگردش ابن قیم جوزیه روش احمد بن حنبل را مدوّن و مرتب نمود، تا اینکه نوبت به محمد بن عبدالوهاب رسید.

محمد بن عبدالوهاب دارای پیروانی بود که آنان در ابتدا خود

را پیرو او می‌دانستند، ولی مدتی است که ادعا می‌کنند ما شخص‌پرست نیستیم، بلکه روش خاصی در به دست آوردن عقاید و احکام و سلوک خود داریم و آن پیروی بی‌چون و چرا از سنت و عمل سلف و پیشینیان از صحابه و تابعین و تابعین تابعین است. از آنجا که این روش می‌تواند در برداشت و عملکرد مسلمانان تأثیرگذار باشد لذا جا دارد به این مبنای آنان پرداخته و آن را نقد نماییم.

مفهوم لغوی «سلف»

سلفی از ریشه سلف به معنای پیشین است.

ابن منظور می‌نویسد: «سلف، یسلف سلفاً و سلوفاً؛ یعنی پیشی گرفت. سالف یعنی پیشی گیرنده، سَلَف، سلیف و سلفه یعنی جماعت پیشی گیرنده».[1]

ابن فارس می‌گوید: «سلف: س ل ف؛ اصلی است که دلالت بر تقدم و سبقت دارد. پس سلف کسانی هستند که گذشته‌اند».[2]

مفهوم اصطلاحی «سلف»

دکتر محمّد سعید رمضان بوطی می‌نویسد:

و المعنی الاصطلاحي المستقر لهذه الکلمة هو القرون الثلاثة الأولی من عمر هذه الأمة الاسلامیة امة سیدنا محمّد علیه الصلاة و السلام...[3]

---

۱. لسان العرب، ج ۶، صص ۳۳۰و۳۳۱.

۲. معجم مقاییس اللغة، ماده سلف.

۳. السلفیة مرحلة زمنیة، ص ۹.

معنای اصطلاحی مستقر برای این کلمه همان سه قرن اوّل از عمر این امّت اسلامی یعنی امّت آقای ما محمّدﷺ است...

دکتر سیّد عبد العزیز سیلی می‌نویسد:

اصطلح العلماء على انّ السلف اسم لكل من يقلّد مذهبه في الدين و يتبع اثره كابي‌حنيفه و مالك و الشافعي و ابن حنبل؛ فانّهم سلف لنا، و امّا الصحابة و التابعون فانّهم سلف لهم... و على هذا يدخل في السلف كل مجتهد من علماء الإسلام في أي عصر من العصور حتّى ولو لم يكن من الصحابة أو التابعين أو تابعي التابعين.[1]

علما اصطلاح کرده‌اند بر اینکه سلف اسم است بر هر کس که مقلد مذهبش در دین بوده و اثر او را پیروی کرده است؛ همانند ابوحنیفه، مالک، شافعی و ابن حنبل؛ زیرا که این افراد، سلف برای ما و صحابه و تابعان سلف برای آنان می‌باشند... بنابراین اصطلاح، در عنوان سلف داخل می‌شود هر مجتهدی از علمای اسلام در هر عصری از عصرها گرچه از صحابه یا تابعین یا تابع تابعین نباشد.

او نیز از دیگران نقل می‌کند:

و المراد بهم الصحابة و التابعون و تابعوهم و العلماء باصول السنة و طرائقها...[2]

و مراد به سلف همان صحابه و تابعان و تابعان آنان و علمای به اصول سنّت و راه‌های آن است...

---

۱. العقيدة السلفية، سيلي، صص ۲۵و۲۶.

۲. همان، به نقل از عقيدة السلف، صابوني، ص ۲۳۶.

و نیز نقل می‌کند:

والسلفيون هم الذين قالوا نؤمن بما آمن بـه المسـلمون الأوائـل اصحاب الرسولﷺ و ما آمن به ائمة الدين المشهود لهم بـالخير و البرّ و التقوى و الفهم السليم لـدين الله عزّوجـلّ، فهـم الـذين سلكوا طريقهم و اقتفوا اثرهم.[1]

سلفیون کسانی هستند که گفتند مـا بـه آنچـه مسـلمانان اوائـل از اصحاب رسول خداﷺ ایمان آورده و نیز به آنچه امامـان دیـن ـ کـه شهادت و گواهی به خیر و نیکی و تقوا و فهم سلیم دین خدای عزّوجلّ به آنها داده شده ـ به آن ایمان آورده، ایمان داریم، سپس آنان کسـانی هستند که طریقه و روش صحابه و ائمه دین را پیموده‌اند.

ابوزهره در تعریف سلفیه می‌گوید:

انّهم ظهروا في القرن الرابع الهجري و كانوا من الحنابلة و زعموا انّ جملة من آرائهم تنتهي إلى الإمام احمد بن حنبل الّذي احيـا عقيدة السلف و حارب دونها ثمّ تجدد ظهورهم في القرن السابع الهجري على يد شيخ الإسلام ابن تيمية ثـمّ ظهـروا فـي القـرن الثاني عشر الهجري على يد الشيخ محمّد بـن عبـدالوهاب فـي الجزيرة العربية.[2]

سلفیه کسانی هستند که در قرن چهارم هجری ظاهر شده و از حنابله بوده‌اند، آنان گمان نموده‌اند که بخشی از آرائشان به امام احمد بـن

---

۱. العقيدة السلفية، به نقل از غزالي در كتاب صلة دعوة الشيخ محمّـد بـن عبـدالوهاب بمـذهب السلف، ص ۳.

۲. تاريخ المذاهب الاسلامية، ص ۲۱۱.

حنبل باز می گردد، کسی که عقیده سلف را احیا کـرده و بـرای آن جهاد نمود؛ آن گاه ظهور آنـان در قـرن هفـتم هجـری بـه دسـت شیخ الاسلام ابن تیمیه تجدد یافت و در قرن دوازدهم هجری به دست شیخ محمّد بن عبدالوهاب در جزیرة العرب ظهور مجدد یافتند.

مبتکر خط سلفی‌گری

شیخ عبدالعزیز عزّ الدین سیروان می‌نویسد:

نهج الإمام احمد بن حنبل في عقيدته و بيانها إلى النـاس مـنهج السلف الصالح و التابعين فتكلّم فيما تكلّمـوا بـه وسـكت عمّـا سكتوا عنه...[1]

روش امام احمد بن حنبل در عقیده و بیـان آن بـرای مـردم همـان روش سلف صالح و تابعین می‌باشد، او در آنچه سلف سخن گفته بحـث کرده و در آنچه از آن ساکت شده سکوت اختیار کرده است...

در کتاب «الموسوعة الذهبية للعلوم الاسلامية»آمده است:

و لكن تطلق السلفية في العصر الحاضر على اتباع الإمـام احمـد بن حنبل، و هو ـ عندهم ـ اشهر امام نصر السنة و دافع عنها بما عليه السلف من الصحابة و التابعين، ولم يجار الآراء التي حدثت بعد عهدهم، و أوذي في سبيل ذلك من بعض خلفاء بني‌العباس، فاحتمل و صبر.[2]

---

۱. العقیدة، ص ۳۵.

۲. الموسوعـة الذهبيـة للعلـوم الاسـلامية، ج۲۹، ص ۵۰۳، (بـه نقـل از الـدین الاسـلامي، ج۲، ص ۹۶).

ولی در عصر کنونی سلفیه اطلاق می‌شود بر پیروان امام احمد بن حنبل، و او ـ نزد آنان ـ مشهورترین امامی است که به یاری سنت آمده و از آنچه که سلف از صحابه و تابعین فهمیده‌اند دفاع کرده، و به آرائی که بعد از عهد آنها حادث شده رو برنگردانده است. او کسی است که در این راه از برخی خلفای بنی‌عباس اذیت و آزار دید و تحمل کرده و صبر نمود.

انگیزه طرح خط سلفی‌گری

عبدالعزیز سیروان درباره انگیزه پیدایش این خط می‌گوید:

و لعلّ الدافع لهذا التمسك الشديد الّذي نراه لدى الإمام احمد... هو ما كان في عصره من فتن و خصومات و مجادلات عنيفة و دخول افكار غريبة و كثيرة من شتى الحضارات و العقائد المجاورة، ارادت تلقيح الفكر الاسلامي...[1]

و شاید انگیزه برای این تمسک شدیدی که از امام احمد می‌بینیم این باشد که در عصر او فتنه‌ها و خصومت‌ها و جدل‌های تند و افکار غریب و بسیاری از تمدن‌ها و عقاید هم جوار وجود داشته است که او درصدد برآمد تا از این راه فکر اسلامی را پیوند زند...

تحلیلی دربارهٔ حدیث «خیر القرون»

عمده دلیلی که باعث شد احمد بن حنبل بر اساس آن توجه به سنت سلف را پایه‌ریزی کرده و این مذهب را برای خود انتخاب کند، حدیثی

۱. العقیدة، ص ۳۸.

است که بخاری در چند موضع از حدیثش از عبیده، از عبدالله بن مسعود نقل کرده که گفت:

خير القرون قرني، ثم الذين يَلونهم ثم الذين يلونهم. ثـم يجـيء اقوام تسبق شهادة احدهم يمينَه و يمينُه شهادته.[1]

بهترین قرن‌ها قرن من است، سپس کسانی که بعد از آنها آمدند. سپس کسانی که بعد از آن دسته آمدند. آن‌گاه اقوامی می‌آیند که گواهی یکی از آنها بر قَسَمش پیشی می‌گیرد، و نیز [گاهی] قَسَمش بر گواهی‌اش.

ابن تیمیه، مجدد سلفی‌گری در قرن هشتم و پیروان او حدیث فوق را به سه قرن تفسیر کرده و کسانی که در آن سه قرن زندگی می‌کردند را الگو دانسته و قول و فعل و تقریر آنان را حجت دانسته است، گویا که آنان معصوم می‌باشند.

ابن حجر در شرح این حدیث می‌گوید:

و قد سبق في صفة النبيﷺ في قوله: (و بعثت في خير قرون بني آدم). و في رواية بريدة عند احمد: (خير هذه الأمة القرن الذي بعثت فيهم). فقد ظهر انّ الذي بين البعثة و آخر من مات من الصحابة مائة و عشرون سنة أو دونها أو فوقها بقليل على الإختلاف في وفات أبي‌الطفيل. و ان اعتبر من بعد وفاته فيكون مائة سنة أو تسعين أو سبعاً و تسعين.

و أما قرن التابعين فان اعتبر من سنة مائة كان نحو سبعين أو ثمانين.

---

۱. صحیح بخاري، ح ۲۶۵۲.

و أما الذين بعدهم فان اعتبر منها كان نحواً من خمسين. فظهر بذلك انّ مدة القرن تختلف باختلاف اعمار اهل كل زمان.

و اتفقوا انّ آخر من كان من اتباع التابعين ممّن يقبل قوله من عاش إلى حدود العشرين و مائتين، و في هذا الوقت ظهرت البدع ظهوراً فاشياً، و اطلقت المعتزلة السنتها، و رفعت الفلاسفة رؤوسها، و امتحن أهل العلم ليقولوا بخلق القرآن، و تغيرت الأحوال تغيراً شديداً، ولم يزل الأمر في نقص إلى الآن.[1]

درباره صفت پیامبر ﷺ گذشت در گفتارش: (من در بهترین قرن‌های بنی‌آدم مبعوث شدم)و در روایت بریده نزد احمد آمده: (بهترین این امت قرنی است که من در میان آنان برانگیخته شدم).

پس ظاهر شد اینکه ما بین بعثت و آخرین نفری که از صحابه بوده صد و بیست سال یا کمتر و یا کمی بیشتر بوده، بنا بر اختلافی که در [تاریخ] وفات ابوالطفیل است. و اگر اعتبار شود از بعد وفات او به صد سال، یا نود سال و یا نود و هفت سال می‌رسد.

و اما قرن تابعین، اگر از سال صدم حساب شود، حدود هفتاد یا هشتاد سال می گردد.

و اما کسانی که بعد از تابعین بوده‌اند اگر آنان اعتبار گردند حدود پنجاه سال می‌شود. و از اینجا روشن می‌شود که مدت قرن به اختلاف عمرهای افراد هر زمان مختلف است.

و اتفاق کرده‌اند بر اینکه آخرین فرد از پیروان تابعین از کسانی که قولش قبول می‌شود کسی است که تا حدود دویست و بیست

---

۱. فتح الباري، ج۷، ص ۶.

زندگی کرده است، و در این وقت است که بدعت‌ها به طور آشکارا پدید آمد، و معتزله زبان خود را باز کرده و فلاسفه سرهای خود را بالا گرفتند، و اهل علم با قول به خلق قرآن امتحان شدند و احوال تغییر شدیدی یافت، و نقص تاکنون ادامه دارد.

نقد و بررسی حدیث

کسانی که قرن را به زمان تفسیر کرده‌اند چه به صد سال یا کمتر یا بیشتر، تفسیرشان مخالف با قرآن و لغت است.

اما در قرآن کلمه «قرن» در «قوم» استعمال شده نه در زمان، قومی که افراد آن را یک زمان یا یک سلطه یا عنوانی از عناوین جمع نموده است؛ چه آنکه در صد سال زندگی کرده باشند یا بیشتر و یا کمتر.

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَ لَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ ما لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَ أَرْسَلْنَا السَّماءَ عَلَيْهِمْ مِدْراراً وَ جَعَلْنَا الْأَنْهارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ﴾
(انعام: ٦)

آیا ندیدند چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم؟! اقوامی که (از شما نیرومندتر بودند؛ و) قدرت‌هایی به آنها داده بودیم که به شما ندادیم؛ باران‌های پی درپی برای آنها فرستادیم؛ و از زیر (آبادی‌های) آنها، نهرها را جاری ساختیم؛ (اما هنگامی که سرکشی و طغیان کردند،) آنان را بخاطر گناهانشان نابود کردیم؛ و جمعیت دیگری بعد از آنان پدید آوردیم.

در قرآن کریم لفظ «قرن» در هفت موضع به کار رفته و در هیچ یک از آن موارد در مورد زمان به کار نرفته است؛ چه در صد سال یا کمتر یا بیشتر، بلکه مقصود به آن در تمام موارد جماعتی است که در یک زمان و در یک زمینه زندگی می‌کرده‌اند.

و اما به لحاظ لغت، ابن منظور می‌گوید:

و القرن: الامة تأتي بعد الأمة. قيل: مدته عشر سنين، و قيل: عشرون سنة. و قيل: ثلاثون، و قيل: ستون، و قيل: سبعون، و قيل: ثمانون، و هو مقدار التوسط في اعمار أهل الزمان...[1]

و قرن امتی است که بعد از امت دیگری می‌آید. گفته شده: مدت آن ده سال است، و بیست سال و سی سال و شصت سال و هفتاد سال و هشتاد سال نیز گفته شده و این مقدار متوسط از عمرهای اهل زمان است...

سپس ازهری چنین نقل می‌کند:

و الذي يقع عندي ـ والله اعلم ـ انّ القرن أهل كل مدة كان فيها نبي أو كان فيها طبقة من أهل العلم؛ قلّت السنون أو كثرت.[2]

و آنچه که نزد من ثابت شده ـ که خدا داناتر است ـ اینکه قرن، اهل هر مدتی است که در آن پیامبری بوده یا در آن طبقه‌ای از اهل علم وجود داشته است؛ سال‌های آن کم باشد یا زیاد.

فیروزآبادی نیز «قرن» را به همین معنا گرفته و به اهل زمان واحد و امتی بعد از امتی تفسیر کرده و سپس به قول شاعر استشهاد نموده که گفت:

---

۱. لسان العرب، ج۳، ص ۳۳۳.

۲. همان.

إذا ذهب القرن الذي انت فيهم و خُلِّفت في قرن فأنت قريب[۱]

هر گاه قرنی که تو در آن هستی بگذرد و در قرن دیگری قرار داده شدی تو نزدیکی.

بنابراین، حدیث عبدالله بن مسعود دلالت می‌کند بر کرامت سه قوم متوالی که بر یک ملاک زندگی می‌کنند و عنوان واحدی آنان را به هم ربط می‌دهد، و اما اینکه مدت هر امتی چه مقدار است حدیث عبدالله بن مسعود از آن ساکت است.

جالب توجه اینکه خود ابن حجر به این مطلب در ابتدای کلامش ملتفت شده و لذا در تفسیر حدیث: «**خير امّتي قرني**» می‌گوید:

أي أهل قرني، و القرن أهل زمان واحد متقارب اشتركوا في أمر من الأمور المقصودة. و يقال: انّ ذلك مخصوص بما إذا اجتمعوا في زمن نبي أو رئيس يجمعهم على ملة أو مذهب أو عمل.[۲]

یعنی اهل قرن من، و قرن اهل یک زمان به هم نزدیک است که در امری از امور مقصود با هم مشارکت دارند. و گفته می‌شود که آن مخصوص به جایی است که هرگاه در زمان پیامبری یا رئیسی اجتماع کرده که آنان را بر یک ملت یا مذهب یا عمل جمع نماید.

با مطالبی که قبلاً اشاره کردیم به این نتیجه می‌رسیم که:

☑ اولاً: «قرن» به معنای صد سال نیست، بلکه به معنای هر امتی است که افراد آن در یک زمینه و به ملاک خاصی زندگی می‌کنند؛ همانند نبوت و سلطه و فرهنگ و غیر آنها از ملاکاتی که بسیاری را جمع کرده

---

۱. قاموس المحيط، فيروزآبادي، ماده «قرن».

۲. فتح الباري، ج۷، ص۵.

و آنها را یکسان نموده و امت واحده کرده است؛ خواه آن مدتی که برخی از امت‌ها در آن زندگی کرده‌اند صدها سال باشد؛ همچون فراعنه مصر و برخی از اقوامی که منقرض شده‌اند، یا بسیار کمتر از آن باشد؛ مثل امتی که در سایه سلطه‌ای زندگی می‌کند که مدتش کوتاه است یا غیر آن از ملاکات.

آری لفظ «قرن» در مصطلح متأخرین حقیقت شده در زمانی که کمتر از صد سال نیست، و بدین جهت گفته می‌شود که مسلمانان در قرن پانزدهم هجری زندگی می‌کنند،ولی این یک اصطلاح جدید است و ربطی به قرآن و لغت ندارد.

☑ ثانیاً: حدیث عبدالله بن مسعود دلالت دارد بر خیریت سه امت که عنوانی از عناوین اسلامی و توحیدی آنان را یکی کرده و امت واحده به حساب آورده است.

امت اول، امتی است که با پیامبرﷺ زندگی کرده است. و امت دوم و سوم که از آن به «**ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم**» تعبیر شده، زمانشان و نیز ملاکی که آن دو را یکی کند در آن مشخص نشده است. لذا محتمل است که مقصود از آن ـ طبق مبانی اهل سنت ـ عصر خلفایی باشد که با خلافت امام حسن علیه السلام پایان می‌پذیرد، همان‌گونه که در حدیث سفینه آمده که پیامبرﷺ فرمود: «**الخلافة بعدي ثلاثون عاماً ثم یکون الملك**»؛ «خلافت بعد از من سی سال است سپس پادشاهی می‌شود».

و اما ذیل حدیث در آن احتمالاتی است که بر هیچ کدام از آنها نمی‌توان اعتماد کرد، مگر با دلیل روشن که مفقود است.

نتیجه اینکه تفسیر جمله «**ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم**» به تـابعین و تابعین تابعین تفسیر به رأی بوده و دلیلی بر آن دلالت ندارد.

☑ ثالثاً: بر فرض کـه مقصـود از حـدیث عبـدالله بـن مسـعود عصـر صحابه و تابعین و تابعین تابعین باشد باید ملاحظـه شـود کـه مـلاک در خیریت زمان آنان چیست؟ ممکن است که مقصود و ملاک از آن انتشـار اسلام در روی زمین و غلبه آن بر بت پرستی است، که در نتیجه بسـیاری از افراد به دین مبین اسلام گرویدند، و این واقعه در سه قـرن اول اسـلام تحقق یافت و تمدن اسلامی نیز در این سه قرن شکل گرفـت، و در ایـن مسأله جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست.ولی سلفی‌ها از حدیث عبدالله بن مسعود این معنا را اراده نمی‌کننـد، بلکـه «خیریـت» در آن را بـه معنـای طهارت سه قرن و مرجعیت دینی در جانب عقیده و شریعت تفسیر کرده و افراد آن زمان را منزه از هر چیزی دانسته‌اند که موجب خدشه در دیـن و رفتار آنان می‌شود. مضافاً بـه اینکـه آنـان را مرجـع در تفسـیر قـرآن و شناخت معانی و اغراض آن دانسته و به تفسیر دیگـران هنگـام اخـتلاف اعتنایی ندارند، در حالی که مطابق احادیث صحیح السند، پیامبر صلی الله علیه و آله امـت خود را به کتاب خدا و عتـرتش اهـل بیـتش سـفارش کـرده و آن دو را مرجع دینی معرفی کرده است، آنجا که فرمود:

یا أیّها الناس قد ترکت فیکم ما ان أخذتم به لن تضـلوا: کتـاب الله و عترتي أهل بیتي.[1]

ای مردم! در میان شما چیزی می‌گذارم که اگر به آن تسمک کنید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترتم.

---

۱. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۲۱.

☑ رابعاً: سید بدرالدین حوثی می‌گوید:

و أما الحديث الذي روي عن عمران بن حصين (خير القرون قرني ثم الذين يلونهم...)، فهو ان صحّ كلام على جملة القرن لا في كل فرد. فمعناه شيوع الصلاح بين الثلاثة القرون بالنسبة إلى غيرها من القرون، و ليس فيه دلالة على صلاح كل فرد من افراد الثلاثة القرون. انّما يفيد انّ الصالحين في الثلاثة القرون اكثر من الصالحين في غيرها، فكانت كثرة الصالحين فيها فضيلة تنسب إلى جملة القرن عند المقارنة بينه و بين سائر القرون. مع انّ الخيرية لاتتعين في الصلاح و الدين، فقد يمكن ان يفضل القرن بمآثره التي تنسب إليه من المصالح الدينية و الدنيوية، و ان كان الكثير من أهل تلك المآثر غير صالح في دينه صلاحاً كاملاً، بحيث انّه لايعتبر عدلا، و هو مع ذلك قد ايّد الله به الدين، كما في الحديث: (انّ الله ليؤيّد هذا الدين بالرجل الفاجر)، اخرجه البخاري. فكانت القرون الأولى على هذا خير القرون، لتثبيتها قواعد الإسلام بالجهاد لا لصلاح كل فرد في دينه و كمال عدالته. و هذا على فرض صحة الحديث: (خير القرون)، والله اعلم.[1]

و اما حدیثی که از عمران بن حصین روایت شده [که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود]: (بهترین قرن‌ها قرن من است سپس کسانی که بعد از آنان می‌آیند...) این حدیث بر فرض صحتش، کلامی است بر تمام قرن نه هر فرد از افراد آن. پس معنای آن شیوع صَلاح بین این سه قرن نسبت به دیگر قرون است، و دلالت ندارد بر صَلاح هر فرد از افراد

---

۱. تحریر الأفکار، حوثي، ص ۷۲.

سه قرن. و تنها افاده می‌کند این را که صالحان در این سه قرن از صالحان در غیر آن بیشترند، و کثرت صالحان در این سه قرن فضیلتی است که به تمام این قرن‌ها نسبت داده می‌شود هنگام مقایسه بین آنها و دیگر قرن‌ها. با اینکه خیریت متعین در صَلاح و دین نیست؛ زیرا ممکن است که قرنی به جهت آثاری که از مصالح دینی و دنیوی به آن منسوب می‌شود برتری داشته باشد، گرچه بسیاری از اهل آن کارها در دین خود صالح کامل نباشند، به حیثی که عادل به حساب نیاید، ولی در عین حال خداوند دین را به آنها تأیید کرده باشد، همان‌گونه که در حدیث آمده: (همانا خداوند این دین را به مرد فاجر تأیید می‌کند). این روایت را بخاری تخریج نموده است. پس قرن‌های اول ـ بنابراین بیان ـ بهترین قرن‌ها هستند؛ به جهت تثبیت قواعد اسلام در آنها، نه به جهت صَلاح هر فرد در دین و کمال عدالتش. و این بر فرض صحت حدیث (خیر القرون) است، و خدا داناتر می‌باشد.

لزوم رعایت اعتدال هنگام مواجهه با مشکلات

هجوم عقاید غیراسلامی و ورود آنها به حوزه‌های علمی و نیز ورود فلسفه‌های گوناگون از هند، یونان و ایران باعث شد تا امثال احمد بن حنبل به این فکر برآیند که سلفی‌گری و تعبّد نسبت به فهم سلف را زنده کرده و عقل‌گرایی را بزدایند، و فرار از افراط و افتادن در تفریط در مسائل عقلانی و اعتقادی است که متأسفانه همیشه انسان‌ها به آن مبتلا بوده‌اند؛ یعنی برای مقابله با افراطی‌گری برخی از افراد، عده‌ای دیگر در

تفریط افتادند؛ همان‌گونه که در مسئله جبر و تفویض نیز مشاهده می‌نماییم. این تفریط‌گری احمد بن حنبل اشکالاتی دارد که در ذیل به آن اشاره می‌کنیم:

۱. تنها راه برای جلوگیری از نفوذ فرهنگ و عقاید بیگانه و انحراف فکری مسلمانان، تعطیل عقل و رجوع به فهم دیگران نیست، بلکه باید برای مسائل اعتقادی، فلسفه و مبانی کلامی ترسیم نموده و عقلانیّت صحیح را به جامعه علمی عرضه کرد، تا توانست در مقابل هجوم تبلیغات بیگانگان با استدلال قوی عقلی، مبانی کلامی خود را تقویت کرده و عقاید صحیح را ـ که آیات و روایات نیز بر آن تصریح دارند ـ به جامعه عرضه نمود؛ زیرا خداوند متعال خالق عقل و پیامبرش عقل بالفعل‌اند و هیچ‌گاه برخلاف عقل انسان (که نور هدایت است) مطلبی را نمی‌گویند. حال اگر عقل سلیم و بدیهی؛ اعم از نظری یا عملی، حکمی کند قطعاً نظر شرع نیز همان است.

۲. چگونه می‌توان در فهم مسائل تنها به فهم دیگران (سلف) تمسک و اعتماد کرد؛ در حالی که آنان قادر به جواب تمام مسائل نبودند.

عتبة بن مسلم می‌گوید: «با عبدالله بن عمر، سی و چهار ماه همراه بودم، در بسیاری از مسائل که از او سؤال می‌کردند او می‌گفت: نمی‌دانم».[1]

دیگر اینکه قرآن دارای وجوه مختلف و بطن‌های گوناگونی است. لذا نمی‌توان گفت که سلف، حقیقت قرآن را فهمیده‌اند.

---

۱. اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۲۱۸ ؛ سنن دارمي، ج ۱، ص ۵۲.

شعبی می‌گوید:

از ابوبکر در مورد «کلاله» سؤال شد؟ او در جواب گفت: من رأی خود را می‌گویم، اگر درست بود، از جانب خداست وگرنه از جانب من و شیطان است.[۱]

از عمر بن خطّاب نقل شده که می‌گفت: «اگر من معنای «کلاله» را بدانم بهتر است از آنکه برای من مثل قصرهای شام باشد».[۲]

از طرفی دیگر مشاهده می‌کنیم که چگونه صحابه در فهم آیات و روایات با یکدیگر اختلاف می‌نمودند؛ مثلاً عمر، ابن زبیر و عدّه‌ای دیگر معتقد به حرمت نکاح متعه بودند؛ در حالی که امام علی علیه‌السلام، ابن عباس و جابر معتقد به جواز آن بودند.

عبدالله بن عمر خروج بر حاکم را جایز نمی‌دانست؛ اگر چه جائر و ظالم باشد؛ در حالی که امام حسین علیه‌السلام آن را واجب می‌دانست.

لذا ابن حزم می‌گوید:

محال است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله امر به متابعت از هر چه که صحابه می‌گویند، کند؛ زیرا مسائلی وجود دارند که گروهی از صحابه آن را حلال و گروهی دیگر حرام می‌دانند.[۳]

۳. درباره عقل، دیدگاه‌های گوناگونی است:

الف) دیدگاه ایجابی

در مسائل اعتقادی اعتماد بر عقل است. و این نظر اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان و معتزله می‌باشد.

---

۱. سنن دارمي، ج ۲، ص ۳۶۵.
۲. تفسير طبري، ذيل آيه كلاله.
۳. الإحكام في أصول الأحكام، ج ۶، ص ۸۳.

ب) دیدگاه سلبی

حکم عقل به طور کلّی بی‌اعتبار است. لذا معتقدان به آن در مسائل اعتقادی تنها به ظواهر کتاب و سنّت اعتماد می‌کنند، که این نظر اهل حدیث، حنابله و اخباریین از شیعه است.

ج) دیدگاه تجزیه‌ای

این گروه در برخی از مسائل اعتقادی به عقل تکیه و اعتماد می‌کنند؛ از قبیل: اثبات وجود خدا و شناخت صفات ذاتی او، ولی در باب عدل و شناخت صفات و افعال خداوند بر عقل اعتمادی نداشته و حسن و قبح عقلی را انکار می‌نمایند. اشاعره از همین گروه‌اند.

در بین این اقوال، حق با شیعه امامیه و معتزله است؛ زیرا ـ همان‌گونه که عرض شد ـ عقلِ بدیهی نور است و قطعاً انسان را در مسائل اعتقادی به حقّ و حقیقت می‌رساند، البته در صورتی که خالی از شوائب و پیش فرض‌های تطبیقی باشد. و از آنجا که خداوند متعال و رسولش عقل بالفعل و عقل کل‌اند، قطعاً حرفی خلاف عقل سلیم و بدیهی نمی‌زنند، لذا اگر عقل بدیهی در مسئله‌ای از مسائل اعتقادی به نتیجه‌ای رسید، باید به آن اعتقاد پیدا کرد.

از این جهت قرآن کریم نیز به تعقّل توجّهی خاص داشته و کسانی که از عقل استفاده نکرده و از آن بهره نمی‌برند را بدترین جنبنده‌ها معرفی کرده، چنان‌که می‌فرماید:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ﴾ (انفال: ۲۲)

همانا بدترین جنبنده‌ها نزد خداوند کرها و گنگ‌هایی هستند که تعقل نمی‌کنند.

در جایی دیگر آنان را مذمّت کرده و می‌فرماید: ﴿...وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَي الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ﴾؛ «و قرار می‌دهد پلیدی را بر کسانی که تعقل نمی‌کنند». (یونس: ۱۰۰)

امام صادق علیه‌السلام در وصف عقل می‌فرماید:

انّ اول الأمور و مبدأها و قوّتها و عمارتها التي لا ينتفع شيء إلاّ به، العقل الذي جعله الله زينة لخلقه و نوراً لهم. فبالعقل عرف العباد خالقهم و انّهم مخلوقون و أنّه المدبّر لهم و انّهم المدبرون.[۱]

همانا اوّل امور و مبدأ آن و قوّت و عمارت آن، که بدون او هیچ چیز نفع نمی‌دهد، عقلی است که خداوند آن را زینت خلق قرار داده است. به خاطر عقل است که بندگان، خالق را شناخته و خود را مخلوق او می‌دانند و او را مدبّر و خود را تربیت شده او می‌دانند.

همچنین در تفسیر عقل می‌فرماید:

ما عبد به الرحمان و اکتسب به الجنان.[۲]

عقل چیزی است که به وسیله او خدای رحمان عبادت شده و بهشت کسب می‌شود.

نتیجه این که ما نمی‌توانیم با حکم عقل قطعی مقابله کرده و از نفوذ آن جلوگیری نماییم و به جهت مبارزه با آن مکتبی به نام سلفیت تأسیس نماییم گرچه رعایت خط اعتدال در هر کاری ضروری است.

ضرورت بررسی احادیث

ما مخالف با حدیث نیستیم و با ورود عقل به مباحث اعتقادی درصدد نابود کردن سنت نمی‌باشیم؛ زیرا شکی نیست که سنّت نبوی

---

۱. اصول کافي، ج ۱، ص ۲۹.
۲. همان، ح ۳.

دارای منزلت عظیمی نزد مسلمانان است و باید چنین باشد، ولی این بدان معنا نیست که هر چه به عنوان حدیث و سنّت نبوی نقل می‌شود را بدون استثنا بپذیریم و به آن اعتقاد پیدا کرده یا عمل نماییم؛ زیرا:

☑ اولاً: می‌دانیم که عوامل و انگیزه‌های کذب و دروغ در میان صحابه و دیگران و نسبت خلافِ واقع دادن به پیامبر ﷺ یا صحابه زیاد بوده است. ما منکر زحمات علما و محدثین در جمع احادیث نیستیم، ولی معتقدیم که تهذیب حقیقی احادیث کاری بس دشوار است. لذا ابوداوود در سننش فقط چهار هزار و هشتصد حدیث از مجموعه پانصد هزار حدیث نقل کرده است.[1]

☑ ثانیاً: بعد از وفات پیامبر اسلام ﷺ به احبار یهود و رهبان نصارا که در ظاهر اسلام آورده بودند، اجازه نشر حدیث داده شد و در نتیجه اسرائیلیات فراوانی به نام حدیث نبوی در جامعه اسلامی منتشر گردید.

شهرستانی می‌گوید: «مشبّهه روایاتی را به دروغ وضع کرده و آن را به پیامبر ﷺ نسبت دادند، که اکثر آنها از یهود گرفته شده بود».[2]

☑ ثالثاً: برخی از صحابه و تابعین نیز با جعل حدیث، تجارت کرده و از این راه نفقه زندگانی خود را به دست می‌آوردند.

ابن ابی‌الحدید از استادش ابی‌جعفر نقل می‌کند:

> معاویه به سمرة بن جندب صحابی، صد هزار درهم داد تا روایت جعل کند که آیه: ﴿**وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يُشْهِدُ اللهَ عَلى ما في قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصامِ**﴾، در مذمّت علی علیه‌السلام نازل

---

۱. سنن ابي داوود، مقدمه، ص ۱۰.

۲. ملل و نحل، شهرستاني، ج ۱، ص ۱۰۶.

شده و در مقابل، آیه **﴿وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللهِ وَ اللهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ﴾**، در شأن ابن ملجم مرادی نازل شده است. او این مبلغ را نپذیرفت. قول دویست هزار دینار داد، باز هم قبول نکرد. قول سیصد هزار دینار داد، قبول نکرد. پیشنهاد چهارصد هزار دینار داد، آن‌گاه قبول کرد.[1]

☑ رابعاً: جعل حدیث در میان عامه، یک سنّت است که در تأیید مذهب خود حدیث جعل کرده و به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت می‌دادند؛ همان‌گونه که علامه امینی رحمه الله در الغدیر اسامی آنان را به طور مفصل نقل کرده است. لذا مشاهده می‌کنیم که چگونه احادیث در شأن ائمه مذاهب چهارگانه جعل کرده و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده‌اند.[2]

حال وظیفه ما در مقابل این احادیث جعلی چیست؟ آیا علما وظیفه ندارند که احادیث را از حیث سند و دلالت بررسی و تنقیح کنند؟ خصوصاً در مواردی که دروغ‌گویان و جاعلان حدیث مضامینی را جعل کرده و با ساختن سندهای معتبر حدیثی به جامعه اسلامی تحویل می‌دادند که این خود ضربه‌ای بسیار سنگین بر پیکره حدیث اسلامی بوده است.

بنابراین وظیفه علمای اسلامی است که احادیث را از راه‌های مختلف مورد بررسی و بازنگری قرار دهند؛ مثل:

۱. عرضه حدیث بر کتاب خدا، تا با آن مخالفت نداشته باشد.

---

۱. شرح ابن ابي‌الحدید، ج ۴، ص ۷۳.

۲. ر.ک: تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۹۸؛ الغدیر، ج ۵و۶.

فخر رازی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود: «اگر حدیثی از من بر شما نقل شد، آن را بر کتاب خدا عرضه کنید، اگر موافق آن بود، قبول کرده وگرنه رد نمایید».[1]

۲. عرضه کردن حدیث بر سنّت متواتر؛ زیرا سنّت متواتر قطعی السند است.

۳. ارائه حدیث به عقل بدیهی که خالی از هرگونه پیش فرض تطبیقی و شائبه وهمی است.

دو نوع برداشت از سلفیت

دکتر محمّد سعید رمضان بوطی می‌گوید:

لعلّ مبدأ ظهور هذا الشعار (السلفية) كان في مصر، إبان الاحتلال البريطاني لها و أيام ظهور حركة الاصلاح الديني الّتي قادها و حمل لواءها كل من جمال الدين الأفغاني و محمّد عبده؛ فلقد اقترن ظهور هذه الحركة باقتران هذا الشعار. و يعود السبب في ذلك الي واقع مصر آنذاك؛ فقد كانت على الرغم من وجود الأزهر و علمائه و الحركة العلمية الناشطة في ارجاء مصر كلّها، كانت على الرغم من ذلك مثابة لكثير و انواع شتى من البدع و الخرافات الّتي اخذت تكثر و تتنامى في ارجائها و في اطراف الأزهر نفسه، باسم التصوف و تحت حماية كثير من الطرق الصوفية الّتي لا اصل لها في الدين ولا تدخل إلاّ في باب الشعوذة و العته آناً، و اللهو و المرح و الإباحية آناً آخر... .

---

۱. تفسیر فخر رازي، ج ۳، ص ۲۵۹.

ولقد كان الناس امام هذا الواقع المشين فريقين اثنين: فريق يرى الإنضمام إلى ركب الحضارة الغربية و التخلص من بقايا القيود و الضوابط، بل حتّى الأفكار الاسلامية، و فريق يرى اصلاح أمر المسلمين باعادتهم إلى الإسلام الصحيح النقي عن سائر الخرافات و البدع و الأوهام... .

ولقد كان كل من الشيخ محمّد عبده و الشيخ جمال الدين الأفغاني يمثلان طليعة هذا الفريق الثاني و كانا يرفعان لواء الدعوة إلى هذا الإصلاح بجدّ و صدق.

و نظراً إلى انّ كل دعوة اصلاحية ينبغي أن يرتفع لها شعار معين بين الأوساط، تتجسد في حقيقته و معناه، بحيث ينجذب الناس عن طريقه إليها، فقد كان الشعار الّذي رفعه اقطاب هذه الحركة الإصلاحية هو (السلفية)، و كان يعني الدعوة إلى نبذ كل هذه الرواسب الّتي عكرت على الإسلام طهره و صفاءه من بدع و خرافات... .

وقد كان المعني الّذي يلحون عليه في الرجوع إلى عهد السلف و سيرتهم، هو التخلص من البدع و الأوهام و الخرافات الّتي تكاثفت من بعدهم ثمّ رسبت و استقرت في قاع اكثر المجتمعات الإسلاميّة و في مختلف البلدان ثمّ اتخاذ الإسلام بعد ذلك دين عمل و سعي و جهاد، لا ارجوحة نوم و رقاد و بُعد عن صراع الحياة... .

غير انّ هذا الشعار لم يكن يعني آنذاك مذهباً اسلامياً ينتهى إليه دعاته و رافعو لوائه كما هو الحال الآن بالنسبة لكثير من الناس، و انما كان عنواناً على دعوة و تعريفاً بمنهج... .

فلقد رأينا في اوائل هذا القرن كيف اخرجت الكلمة من حدودها العلمية الضيقة و اطلقت عنواناً على مجلات و اختيرت اسماً لمطابع و مكتبات... .

في هذه الفترة كان المذهب الوهابي المنسوب إلى صاحبه الشيخ محمّد بن عبدالوهاب منتشراً في نجد و بعض اطراف الجزيرة العربية... فراجت كلمة السلف و السلفية بين اقطاب المذهب الوهابي... .

في الوقت الّذي كانوا يتبرمون بكلمة الوهابية الّتي توحي بانّ ينبوع هذا المذهب ـ بكلّ ما يتضمنه من مزايا و خصائص ـ يقف عند الشيخ محمّد بن عبدالوهاب، فدعاهم ذلك إلى أن يستبدلوا بكلمة الوهابية هذه، كلمة السلفية، و راحوا يروجون هذا اللقب الجديد عنواناً على مذهبهم القديم المعروف، ليوحوا إلى الناس بانّ افكار هذا المذهب لا تقف عند محمّد بن عبدالوهاب بل ترقى إلى السلف و انّهم في تبنيهم لهذا المذهب امناء على عقيدة السلف و افكارهم و منهجهم في فهم الإسلام و تطبيقه.

و هكذا تحولت الكلمة من شعار اطلق على حركة اصلاحية للترويج لها و الدفاع عنها، إلى لقب لقّب به مذهب يرى اصحابه انّهم دون غيرهم من المسلمين على حقّ...[1]

شاید مبدأ ظهور شعار سلفیه در مصر باشد هنگامی که بریطانیا آنجا را اشغال نمود، و ایامی که حرکت اصلاح دینی به توسط رهبران آن جمال الدین افغانی و محمّد عبده شروع شد، که شروع آن حرکت مقارن و همراه با این شعار بوده است. و علت آن به واقعیت‌های مصر

---

۱. السلفية مرحلة زمنية مباركة لا مذهب اسلامي، بوطي، صص ۲۳۱ـ۲۳۶.

در آن زمان باز می‌گردد؛ زیرا علی رغم اینکه الأزهر و علمای آن و حرکت علمی پر نشاطی که در تمام مصر به چشم می‌خورد وجود داشت، ولی انواع پراکنده‌ای از بدعت‌ها و خرافات دیده می‌شد که در حال زیاد شدن و رشد و نمو در اطراف مصر و خود الازهر بود، خرافاتی به اسم تصوف و تحت حمایت بسیاری از طرق صوفیه که اصلی در دین ندارد و تنها می‌تواند گاهی در باب شعبده و دیوانگی و گاهی داخل در لهو و بازی و اباحی‌گری شود... .

و مردم در مقابل این واقعیت تلخ دو دسته شدند: دسته‌ای معتقد بودند که باید همراه قافله تمدن غربی حرکت کرده و از بقایای قیود و ضوابط رهایی جست، بلکه حتی از افکار اسلامی رهایی یافت، ولی دسته‌ای دیگر معتقد بودند که باید امر مسلمانان را اصلاح نموده و آنان را به اسلام صحیح و پاک از هر خرافه و بدعت و خیالات بازگرداند... .

و هر کدام از شیخ محمّد عبده و شیخ جمال الدین افغانی از طلیعه داران این دسته دوم به شمار می‌آمده و با تمام جدّیت پرچم دعوت به این اصلاح را برداشته بودند.

و نظر به اینکه هر دعوت اصلاحی احتیاج دارد که شعار معینی را در بین مردم مطرح کند که صاحب آن پیاده کننده حقیقت و معنای آن است به نحوی که مردم را از آن طریق به حقیقت شعار جذب نماید. لذا شعاری را که بزرگان این حرکت اصلاحی برداشتند شعار (سلفیه) بود، یعنی شعار دعوت به طرد تمام این رسوباتی که چهره پاک و خالص اسلام را از بدعت‌ها و خرافات پوشانده است... .

معنایی را که اصرار در رجوع به عهد پیشینیان و سیره آنها داشتند همان خلاصی از بدعت‌ها و اوهام و خرافاتی بود که بعد از عهد سلف متراکم شده و رسوب یافته و در مراکز بیشتر مجتمعات اسلامی و در کشورهای اسلامی استقرار یافته است. آنان اسلام را دین کار و کوشش و جهاد معرفی کرده‌اند نه دینی که مردم را به خواب و تنبلی و دوری از محیط زندگی دعوت نماید... .

ولی این بدان معنا نبود که دعوت به عملکرد سلف، مذهبی اسلامی است که پرچم‌داران و دعوت‌کنندگان به آن، منسوب به آن مذهبند، آن‌گونه که الآن بسیاری از مردم خود را به آن نسبت می‌دهند، بلکه آن عنوانی برای دعوت و تعریفی برای منهج و طریق است... .

و ما در اوائل این قرن مشاهده کردیم که چگونه این کلمه از حدود ضیق علمی آن خارج شده و به صورت عنوانی بر مجلات و اسمی برای چاپخانه‌ها و کتاب‌فروشی‌ها قرار گرفته است... .

در این عصر و زمان مذهب وهابی که منسوب به صاحب آن، شیخ محمّد بن عبدالوهاب است در نجد و برخی از اطراف جزیرة العرب منتشر شده...، پس کلمه سلف و سلفیه بین بزرگان مذهب وهابی رواج یافته است... .

در آن زمان که وهابیان خود را وهابی می‌خواندند به این معنا که سرچشمه این مذهب با تمام مزایا و خصوصیاتش برگرفته از شیخ محمّد بن عبدالوهاب است، به این نتیجه رسیدند که لقب مذهب خود را از عنوان وهابیت به کلمه سلفیت تبدیل نمایند، و در صدد

برآمدند تا این لقب جدید را عنوانی بر مذهب قدیم و معروف خود قرار دهند، تا به مردم چنین وانمود کنند که افکار این مذهب منحصر به شخص محمّد بن عبدالوهاب نیست، بلکه به سلف باز می‌گردد و آنان در انتخاب این مذهب امینان بر عقیده سلف و افکار و روش آنان در فهم و تطبیق اسلام می‌باشند.

و این‌گونه بود که کلمه (سلفیه) از شعار خود که دلالت بر حرکت اصلاحی به جهت اصلاح جامعه و دفاع از آن داشت تحول پیدا کرده و به عنوان لقبی برای مذهبی قرار گرفت که پیروان آن تنها خود را برحقّ دانسته و دیگران را بر باطل می‌دانند...

مبنای اصلی سلفی‌ها: استناد به فهم سلف

از جمله مبانی روش سلفی رجوع به فهم سلف است.

ابن تیمیه می‌گوید:

قد امهلت من خالفني في شيء منها ـ يعني عقيدة السلف الصالح ـ ثلاث سنين، فان جاء بحرف واحد عن القرون الثلاثة يخالف ما ذكرته فانا راجع عن ذلك...[1]

من به کسانی که با من در پذیرش عقیده سلف صالح مخالفت می‌کنند سه سال مهلت می‌دهم، اگر یک حرف از بزرگان سه قرن گذشته آوردند که با مطالبی که من ذکر می‌کنم مخالفت دارد من از حرف‌های خود بر می‌گردم.

و نیز از او نقل شده که می‌گفت:

---

۱. مجموعة الرسائل الكبرى، ج ۱، ص ۴۱۷.

من طریقة اهل السنة و الجماعة اتّباع آثار رسول الله ﷺ باطناً و ظاهراً، واتّباع سبيل السابقين الأولين من المهاجرين و الأنصار.[1]

از روش اهل سنت و جماعت پیروی آثار رسول خدا ﷺ در باطن و ظاهر و پیروی راه سابقین اولین از مهاجرین و انصار است.

او نیز می‌گوید:

لا عيب على من اظهر مذهب السلف وانتسب اليه، و اعتزى إليه، بل يجب قبول ذلك منه بالاتفاق؛ فانّ مذهب السلف لا يكون إلاّ حقاً.[2]

عیبی نیست بر کسی که مذهب سلف را اظهار کرده و خود را به آن منتسب می‌کند، بلکه به اتفاق، قبول آن از او واجب است؛ زیرا مذهب سلف حقّ است.

ابن قیم جوزیه می‌گوید: «**فصل: في جواز الفتوى بالآثار السلفية و الفتاوى الصحابية...**»[3]؛ «این فصلی است در جواز فتوا به آثار سلف و فتاوای صحابه...».

مذهب نبودن سلفیت

«مذهب» بر چیزی اطلاق می‌شود که دارای اصولی در عقاید و قواعدی در شریعت بوده و اهل آن مذهب در آن قواعد و عقائد اتفاق

---

۱. مجموعة الرسائل الكبري، ج ۱، ص ۴۰۹.
۲. مجموع الفتاوي، ج ۴، ص ۱۴۹.
۳. اعلام الموقعين، ج ۴، ص ۱۱۸.

کلمه داشته باشند. بدین جهت اشعریه و ماتریدیه دو مذهب کلامی هستند که هر کدام از آنها دارای اصول و ضوابط معروفی است که مؤسس هر یک از آن مذاهب در کتاب‌های خود ذکر کرده و شاگردانشان آنها را پرورش داده‌اند. و همین مطلب را در مذاهب فقهی می‌توان گفت. اما آیا می‌توان بر سلفیت و سلفی‌گری اطلاق مذهب به این جهت نمود؟ هرگز؛ زیرا سلف در مجال عقیده و فقه، اصول و قواعد مرتب و منظمی نداشته‌اند تا بتوان با پیروی از آنها سلفی شد؛ بلکه افرادی که در آن زمان بوده دارای افکار و آراء مختلفی بوده و با هم در بسیاری از مسایل اختلاف داشته‌اند. حال چگونه سلفی‌ها ادعا می‌کنند که اصول افکارشان را از سلف گرفته‌اند در حالی که خود سلف با یکدیگر اختلاف داشته و متفرق بوده و اصول و ضوابط واحدی نداشته است. لذا سلفی که دارای اصول و قواعد نیست نمی‌تواند الگو و مرجع باشد.

روش فکری نبودن سلفیت

سلفیت از آن جهت که اصول و ضوابط و قواعد لازم برای مذهب شدن ندارد نمی‌تواند به عنوان مذهبی خاص مطرح شود. حال سخن در این است که آیا سلفیت روشی فکری است؟ به این معنا که آیا می‌توان گفت که سلف روش فکری خاصی داشته‌اند و ما نیز باید پیرو آن روش باشیم؛ زیرا آنان از خطا بیشتر دور بوده و به صواب بیشتر نزدیک‌ترند؟

این مسأله نیز قابل مناقشه است؛ زیرا سلف از هنگام ارتحال پیامبرﷺ یک روش خاص در مواجهه با نصوص دینی نداشته‌اند؛ زیرا

آن‌گونه که مشاهده می‌کنیم برخی اهل تعبد به نصوص بوده و هرگز سر سوزنی از آن تخطی نکرده‌اند، و در مقابل افرادی بودند که در نصوص تصرف نموده و رأی خود را بر آنها مقدم داشته و به تعبیری اجتهاد در مقابل نص کرده‌اند، و لذا به اصحاب رأی و قیاس مشهورند.

وهابیان و فتوا به حرمت به جهت عدم فعل سلف

ابن تیمیه در مورد برپایی مولودی خوانی در ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌گوید:

... فانّ هذا لم يفعله السلف مع قيام المقتضي له و عدم المانع منه، ولو كان هذا خيرا محضاً او راجحاً لكان السلف رضي الله عنهم احقّ به منّا؛ فانهم كانوا اشدّ محبّة برسول الله و تعظيماً له منّا، و هو على الخير احرص.[1]

... این کاری است که سلف و پیشینیان انجام نداده‌اند با آنکه مقتضی آن وجود داشت و مانعی نیز بر انجام آن نبود و اگر این کار خیر محض یا راجح بود سلف از ما سزاوارتر به انجام آن بودند؛ زیرا آنان محبّت بیشتری از ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند و از ما بیشتر پیامبر صلی الله علیه و آله را تعظیم می‌نمودند، و بر کارهای خیر حریص‌تر بودند.

او در جایی دیگر می‌گوید:

وامّا اتخاذ موسم غير المواسم الشرعية كبعض ليالي شهر ربيع الأول التي يقال انّها ليلة المولد، و بعض ليالي رجب، أو ثامن عشر من ذي حجة أو أول الجمعة من رجب أو ثامن شوال الذي

---

۱. اقتضاء الصراط المستقیم، صص ۲۹۴و۲۹۵.

یسمیه الجهال عید الابرار، فانّها من البدع التي لم یستحبها السلف و لم یفعلوها.[۱]

و امّا قرار دادن موسمی غیر از موسم‌های شرعی همچون برخی از شب‌های ماه ربیع الاول که گفته می‌شود شب مولد است، و نیز برخی از شب‌های ماه رجب یا هجدهم ذی الحجه و اول جمعه از رجب، یا هشتم شوال که جاهلان آن را عید ابرار می‌نامند، این‌ها همه بدعت‌هایی است که سلف آنها را مستحب ندانسته و انجام نداده‌اند.

شیخ عبدالعزیز بن باز می‌گوید:

لایجوز الاحتفال بمولد الرسول ﷺ ولا غیره، لانّ ذلك من البدع المحدثة في الدین، لانّ الرسول ﷺ لم یفعله ولا خلفاؤه الراشدون ولا غیرهم من الصحابة ولا التابعون لهم باحسان في القرون المفضلة، و...[۲]

برپایی مراسم به جهت ولادت پیامبر ﷺ و غیر او جایز نیست؛ این عمل از بدعت‌هایی است که در دین حادث شده است؛ زیرا رسول خدا ﷺ و خلفای راشدین و غیر آنان از صحابه این عمل را انجام نداده‌اند و نیز تابعین صحابه که به نیکی از آنان پیروی کردند، در قرن‌هایی که برتری داده شده‌اند و...

عدم جواز حکم به حرمت به جهت ترک سلف

آنچه ابن تیمیه و اتباع او درباره حرمت اشیاء به دلیل ترک سلف گفته‌اند محل بحث است.

---

۱. القول الفصل، ص ۴۹.

۲. مجموع فتاوي و مقالات متنوعه، ج ۱، ص ۱۸۳.

محمّد بن علوی مالکی در این باره می‌گوید:

... فغایة حجتهم انّهم یقولون: انّ هذا العمل لم یفعله رسول الله ﷺ ولم یکن من عمل السلف و علیه فهو حرام أو بدعة أو ضلالة؛ لانّه مخالف لکتاب الله و سنة رسوله، هکذا یتجاسرون علی الدین و احکامه بلا نظر ولا رویّة، و هذا الکلام منهم أوّله حقّ و آخره باطل...[1]

... نهایت دلیل آنها این است که می‌گویند: این عمل را رسول خدا ﷺ انجام نداده و از کردار پیشینیان نیست، و لذا حرام یا بدعت یا گمراهی است؛ زیرا مخالف کتاب خدا و سنت رسول اوست. اینان این گونه بر دین و احکام آن جسارت می‌کنند بدون آنکه نظر و تأمّل نمایند، و این کلام آنها، اولش حقّ و آخرش باطل است...

و نیز می‌گوید:

انّ کون النبي ﷺ أو السلف الصالح لم یفعله لیس بدلیل بل هو عدم دلیل، و دلیل التحریم انّما یکون بورود نصّ یفید النهي عند فعل الشيء أو الإنکار علی فعله من المشرّع الأعظم ﷺ، أو ممّن یقوم مقامه من الذین جعل سنتهم هي سنته و طریقتهم هي طریقته...[2]

اینکه پیامبر ﷺ یا سلف صالح این کار را انجام نداده دلیل (بر حرمت) نمی‌شود، بلکه عدم دلیل است، و دلیل تحریم فقط به ورود

---

۱. منهج السلف في فهم النصوص، ص ۴۱۲.

۲. همان.

نصّی است که دلالت بر نهی از انجام شیء یا انکارِ کاری از طـرف مشرّع اعظمﷺ دارد یا از کسانی که جانشین آنان بوده کسانی کـه سنّت و روش آنها همان سنّت و روش رسول خداﷺ بوده است...

همچنین می‌گوید:

و قد اکثر بعض المتأخرین من الإستدلال بالعدم و التـرك علـى تحریم أشیاء أو ذمّها، و افرط فـي اسـتعماله بعـض المتنطعـین المتزمتین بحجـة انّ النبـيﷺ لـم یفعلـه او بحجّـة انّ الخلفـاء الراشدین لم یفعلوه، و هذا منهم جهل عریض، نـاتج عـن عقـل مریض؛ ذلك انّ ترکهم العمل به قد یکون لعـذر قـام لهـم فـي الوقت، أو لما هو افضل منه، أو لعلّه لم یبلغ جمـیعهم علـم بـه، و تفصیل ذلك هو:

الف) انّ الأصولیین عرّفوا السنة بانّها قـول النبـيﷺ و فعلـه أو تقریره، ولم یدخلوا ما ترکه في جملة ذلك، لانّه لیس بدلیل.

ب) انّ الحکم هو خطاب الله، و قد ذکر الاصولیون انّه هو الّـذي یدلّ علیه القرآن أو السنة أو الإجماع أو القیاس، و التـرك لـیس واحداً منها، فلا یکون دلیلا.

ج) الترك عدم فعل و عدم الفعل یقتضي عـدم الـدلیل، فـلا یقتضـي الترك تحریماً إلاّ بدلیل أو قرینة من کتاب أو سنة أو اجماع أو قیاس.[1]

برخی از متأخرین، در استدلال به عدم و ترک بر تحریم اشیاء و ذمّ آنها افراط کرده‌اند، و نیز برخی از تندروها در این زمینه زیاده روی نموده‌اند به این استدلال که پیامبرﷺ این عمل را انجام نـداده و نیـز خلفـای

۱. منهج السلف فی فهم النصوص، ص ۴۲۶.

راشدین چنین نکرده‌اند، و این حرف از آنان نادانی گسترده‌ای است که ناشی از عقل مریض است؛ زیرا ترک یک عمل از آنان گاهی به جهت عذری است که برای آنان در آن وقت پدید آمده است، یا به جهت آن است که بهتر از آن را ملاحظه کرده بودند، یا آنکه درباره آن هیچ کس چیزی نمی‌دانست. و تفصیل آن این است:

الف) اصولی‌ها سنّت را این‌گونه تعریف کرده‌اند که آن، قول و فعل و تقریر پیامبر ﷺ است، و ترک حضرت را در آن داخل نکرده‌اند؛ زیرا دلیل به حساب نمی‌آید.

ب) حکم، همان خطاب خداست، و اصولی‌ها گفته‌اند که همان چیزی است که قرآن یا سنّت یا اجماع یا قیاس بر آن دلالت دارد، و ترک، یکی از آنها نیست و لذا دلیل به حساب نمی‌آید.

ج) ترک، عدم فعل است و عدم فعل مقتضی عدم دلیل است. لذا ترک، تحریم به حساب نمی‌آید، مگر با دلیل یا قرینه‌ای از کتاب یا سنّت یا اجماع یا قیاس.

عبدالملک سعدی در قسمتی از کتاب خود در ردّ مبنای وهابیان درباره «بدعت» می‌گوید:

انّ عدم فعله لایدلّ على مشروعية الفعل ولا على مشروعية الترك، بل يترك الأمر على الإباحة الأصلية، فعدم الفعل كما لايقوم دليلا على مشروعيته كذلك لايقوم دليلا على المنع من فعله مادام الفعل لم يحصل نهي عنه. ثم بعد هذا ينظر: فان دخل تحت قاعدة من القواعد أو تمكّنا من قياسه على أمر منصوص فيه قلنا بمشروعيته، و ان رفضته القواعد أو خالف النصوص قلنا ببدعته.[1]

---

۱. البدعة في مفهومها الاسلامي الدقيق، ص ۱۷.

همانا انجام ندادن پیامبر ﷺ دلیل بر مشروعیت فعل یا بر مشروعیت ترک نیست، بلکه امر را به اباحه اصلی وا می‌گذارد، لذا عدم فعل همان‌گونه که دلیل بر مشروعیت آن نیست همچنین دلیل بر منع از انجام آن نمی‌باشد، مادامی که نهیی از آن نرسیده باشد. لذا بعد از آن نظر می‌شود: اگر آن فعل داخل در قاعده‌ای از قواعد شد یا توانستیم آن را بر امر منصوص قیاس کنیم قائل به مشروعیت آن می‌شویم، و اگر قواعد آن را رد کرده یا نصوص با آن به مخالفت پرداخت قائل به بدعت آن می‌شویم.

او نیز در ردّ استدلال وهابیان می‌نویسد:

انّ قول القائل: لو کان خیراً لفعله من هو خیر منّا قول بتجمید الشریعة الاسلامیة و حصر لشمولیتها في القرن الأول من هذه الأمة، و واقعها خلاف ذلك؛ فانّها لیست عاجزة عن اعطاء حکمها لکل عمل یحدث اعتماداً علی قواعد الإسلام و مبادئه؛ سواء کان في المعاملات أو في بعض العبادات التي لم یرد تحدید و حصر فیها من الشارع.[1]

همانا سخن کسی که می‌گوید: اگر این کار خیر بود کسی که بهتر از ماست آن را انجام داده بود، اعتراف به جمود شریعت اسلامی و محصور کردن گسترش و شمولیت آن به قرن اول از این امت است، در حالی که واقع خلاف آن است؛ زیرا شریعت عاجز از آن نیست که حکم خود را برای هر عملی که حادث می‌شود با اعتماد بر قواعد و مبانی اسلامی بیان کند، چه در معاملات باشد یا در عباداتی که محدودیت و حصری در آنها از شارع نرسیده است.

---

۱. البدعة، ص ۱۸.

نظریه حجّیت سنت صحابه

اسلام آیین جهانی است و آخرین دینی است کـه خداونـد متعـال در دوره و عصر پایان تاریخ به بشر عرضه کرده اسـت. بـا ملاحظـه ایـن دو جهت باید دین اسلام از کمال و جامعیت فوق العاده‌ای برخوردار باشـد، تا نه تنها بتواند جواب گوی تمام جوامع بشری در عصر خود باشد، بلکه باید نسل‌های آینده را نیز تا روز قیامت پاسخگو باشد.

از طرفی دیگر، مشاهده می‌کنیم که مدّت بعثـت پیـامبر اسـلام ﷺ بسیار محدود است؛ یعنی ۲۳ سال، کـه بیشـتر ایـن وقـت را در مکـه صرف مبارزه با بت‌پرستی و نفی شرک از جامعه شبه جزیـرة العـرب کرده. ده سال باقی مانده از بعثت را نیز بـه جهـت تشـکیل حکومـت اسلامی در مدینه، صرف مسائل حکومتی و دینی نمود. شـیعه و اهـل سنت اتفاق دارند این وقت محدود نمی‌توانست جواب‌گوی مسـائلی باشد که جامعه بشری تا روز قیامت به آن احتیـاج دارد، لـذا هرکـدام درصدد توجیه و تدبیر و چاره‌ای برآمده‌اند. شیعه امامیه معتقد اسـت: از آنجا که وظیفه انبیا بیان کلیات احکـام، و فلسـفه وجـودی اوصـیا،

توسعه و تبیین شریعت است، لذا دین و شریعت و مصادر تشریع از این جهت کامل شده است. ولی اهل سنت به لحاظ منابع استنباط و أدله در مضیقه قرار دارند، از این رو به کثیری از ادله ومنابع ظنّی روی آورده‌اند که هیچ دلیل قانع‌کننده بر آن وجود ندارد از آن جمله حجّیت سنت صحابه است. در حقیقت این منبع تشریع را در مقابل منبع غنی سنت اهل بیت علیهم‌السلام جعل کرده‌اند تا بتوانند این خلأ مهمّ را جبران کنند. ما درصدديم این منبع را بررسی کنیم.

اقوال در سنت صحابه

بزرگان اهل سنت در حدود اخذ از سنت صحابه اتفاق نظر ندارند:

۱. ابن قیّم جوزیه می‌گوید: «ابوحنیفه آثار صحابه را بر قیاس و رأی مقدم می‌داشت».[۱]

۲. شاطبی می‌گوید: «مالک قول صحابی را به سنت ملحق می‌نمود... بلکه نقل شده که مالک خبر واحد را با قول مخالف یک نفر از صحابه رها می‌کرد».[۲]

۳. شافعی جایگاه قول صحابی را بعد از نصّ و اجماع قرار داده و آن را بر قیاس مقدم می‌داشت.[۳]

٤. احمد بن حنبل جایگاه فتوای صحابی را بعد از نص قرار داده و آن را اصل دوم در منبع تشریع می‌دانست. ابن قیّم می‌گوید: «فتواهای

---

۱. اعلام الموقعین، ج ۱، ص ۷۷.

۲. الموافقات، ج ۴، ص ۴۲.

۳. مناهج الاجتهاد في الاسلام، ص ۶۳۶.

احمد بن حنبل بر دو اصل استوار بود: نصوص و فتواهای صحابه، درصورتی که برای آن مخالفی وجود نداشته باشد».[1]

۵. ابن تیمیه می‌گوید:

احمد بن حنبل و بسیاری از علما، از سنت علی علیه‌السلام متابعت نموده‌اند؛ همان‌گونه که از سنت عمر و عثمان متابعت کرده‌اند. اما برخی دیگر از عالمان، همانند مالک از سنت علی علیه‌السلام متابعت نکرده‌اند و همه در این اتفاق دارند که سنت عمر و عثمان حجّت است.[2]

مقصود از حجیت

در مورد حجّیت در سنت صحابه دو احتمال هست:

۱. مقصود حجّیت موضوعی است، همان‌گونه که سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به همین معنا حجّت است. حجیّت موضوعی؛ یعنی چیزی ذاتاً حجّت بوده و موضوع برای وجوب تعبّد و متابعت باشد، نه از آن جهت که راهی به حجّت و کاشف از حجّت است.

۲. مقصود حجّیت طریقی است؛ یعنی سنت صحابه از آن جهت که طریق و راهی به حجّت ذاتی، یعنی سنت نبوی است، حجّت می‌باشد که در این صورت باید خبر صحابی از شرایط خبر واحد؛ امثال ثقه و عدل بودن برخوردار باشد و در حقیقت بین صحابی و دیگر راویان حدیث هیچ فرقی وجود ندارد، اگر قول او حجّت است، به دلیل ثقه بودن مخبر است؛ در صورتی که ثقه یا عدل بودنش ثابت شود.

---

۱. اعلام الموقعین، ج ۱، صص ۲۹-۳۲.

۲. منهاج السنة، ج ۳، ص ۲۰۵.

ظاهر کلام اصولیین اهل سنت این است که حجّیت در باب سنت صحابه، موضوعی است نه طریقی. در حقیقت کسانی که از اهل سنت، سنت صحابه را حجّت می‌دانند، برای آن شأنی همانند کتاب و سنت نبوی قائلند.

ابن قیّم جوزیه می‌گوید: «اگر کسی از اقوال صحابه پیروی کند، بی‌آنکه در صحّت آن تحقیق کرده باشد، مورد سپاس و ستایش خواهد بود».[1]

شاطبی می‌گوید: «از روایات استفاده می‌شود کسی که از سنت صحابه پیروی کند، به مانند آن است که از سنت پیامبر پیروی کرده است».[2]

برخی بر این باورند که مقصود از حجّیت سنت صحابه نزد اهل سنت، حجّیت طریقی است نه موضوعی و اعتبارش از آن جهت است که یا همه صحابه انجام دهند، یا اینکه برخی انجام داده و عمل او مشهور شود و دیگران سکوت کرده و آن را ردّ نکنند. این موضوع در حقیقت به اجماع حقیقی یا تقدیری و سکوتی باز می‌گردد که خود طریق قطعی به سنت نبوی است، اما این توجیه خلاف مقصود و مراد اهل سنّت است، زیرا مطابق کلام برخی از علمای اهل سنّت حجّیت سنت صحابه از این باب نیست.

ابن قیّم جوزیه می‌گوید:

---

۱. اعلام الموقّعین، ج ۴، ص ۱۲۴.

۲. الموافقات، ج ۴، ص ۷۶.

اگر صحابی مطلبی بگوید از دو حال خارج نیست: یا صحابی دیگر با او مخالت می‌کند، یا نمی‌کند. در صورت اوّل، قولش حجّت نیست... و در صورت دوّم، یا این است که قول صحابی در بین صحابه مشهور می‌گردد و کسی با او مخالفت نمی‌کند و یا اینکه این چنین نیست. در صورت اوّل، مطابق رأی اکثر فقها در حکم اجماع و حجت است. اما برخی معتقدند حجّت است، ولی اجماع محسوب نمی‌شود. عده‌ای دیگر، آن را نه حجت می‌دانند، نه تشکیل‌دهنده اجماع.

اگر قول صحابی مشهور نگردد، یا آنکه کسی از مشهور بودن یا نبودن آن مطلع نشود در این صورت نزد اصولیین در حجیّت آن اختلاف است. جمهور امّت برآنند که در این صورت نیز قول صحابی حجّت است.[1]

از آخر عبارت ابن قیّم به خوبی استفاده می‌شود که حجّیت قول صحابی را به لحاظ کاشفیت از سنت نبوی از طریق اجماع نمی‌داند، بلکه برای قول صحابی همانند قول نبوی حجّیت موضوعی قائل است.

در مقابل، شیعه امامیه صحابه را از این جهت همانند بقیه می‌داند در اینکه حجیت سنت آنها متوقف بر آن است که وثاقت یا عدالت هریک از آنان به اثبات برسد، زیرا همه صحابه عادل نیستند و دلیلی بر این مطلب موجود نیست، بلکه دلایل بر خلاف آن وجود دارد.

غزالی از عالمان اهل سنت، موافق با عقیده شیعه است او می‌گوید:

---

۱. اعلام الموقّعین، ج ۴، صص ۱۱۹و۱۲۰.

کسی که ممکن است غلط یا سهو کند عصمت ندارد، لذا قولش حجّت نیست در این صورت چگونه ممکن است که به قول او احتجاج کرد؟ چگونه ممکن است برای گروهی عصمت تصور نمود، در حالی که بین آنان اختلاف فراوانی وجود داشته است؟ و چگونه این احتمال داده می‌شود، در حالی که صحابه خود اتفاق نموده‌اند بر اینکه می‌توان با اقوال و رفتار صحابی مخالفت نمود؟...[1]

دکتر عبدالرحمان بن عبدالله درویش می‌گوید:

اختلف العلماء (رحمهم الله) في الاحتجاج بقول الصحابي إذا لم ينتشر ولم يظهر له مخالف على اقوال مختلفة و متعددة جائت متفرقة في كتب الاصول. و فيما يلي بيانها بالتفصيل:

القول الأول: انّ مذهب الصحابي حجة مطلقاً أي وافق القياس أو خالفه، ولا فرق بين الخلفاء الراشدين و غيرهم من الصحابة في حجية اقوالهم... و قد نسب الآمدي هذا القول إلى الإمام مالك بن انس و بعض الحنفية و الشافعي في قول له قديم، و احمد بن حنبل في احدى الروايتين عنه، على انّه حجة مقدمة على القياس. و نسب إلى الشافعي في قوله الجديد، حكاه بعض اصحابه و غيرهم. قال الزركشي في (البحر) بعد نقله قول الشافعي القديم: و اعلم انّ هذا القول اشتهر نقله عن القديم و قد نصّ عليه الشافعي في الجديد أيضاً و قد نقله البيهقي و هو موجود في كتاب الامّ في باب خلافه مع مالك...[2]

---

۱. المستصفي، ج ۱، ص ۲۶۱.

۲. الصحابي و موقف العلماء من الاحتجاج بقوله، صص ۷۸و۷۹.

علما (خداوند آنها را رحمت کند) در احتجاج به قول صحابی در صورتی که انتشار پیدا نکرده و مخالفی برای آن ظاهر نشده بر اقوال متعددی اختلاف کرده‌اند که به طور متفرق در کتاب‌های اصول آمده است و بیان و تفصیل آن چیزی است که می‌آید:

قول اول آن است که مذهب صحابی به طور مطلق حجت است یعنی چه موافق قیاس باشد یا مخالف قیاس، و نیز فرقی بین خلفای راشدین و غیر آنها از صحابه در حجیت اقوالشان نیست... آمدی این قول را به امام مالک بن انس و برخی از احناف و شافعی در قول قدیمش و احمد بن حنبل در یکی از دو روایتی که از او نقل شده نسبت داده است، بر اینکه مذهب صحابی حجت بوده و مقدم بر قیاس است. و نسبت به شافعی در قول جدیدش نیز داده شده است که برخی از اصحابش و دیگران آن را حکایت کرده‌اند. زرکشی در کتاب (البحر) بعد از نقل قول شافعی در قدیم می‌گوید: بدان که این قول از فتاوای قدیم شافعی است که بر آن در فتاوای جدید نیز تصریح کرده است، و بیهقی آن را نقل کرده و در کتاب (الامّ) در باب مخالفت او با مالک موجود است...

عوامل طرح حجّیت سنت صحابه

۱. گروه مخالف با مرجعیت و امامت اهل بیت علیهم‌السلام بعد از فوت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله از آنجا که در ابتدا مرجعیت دینی را چندان دارای اهمّیت

نمی‌دیدند آن را به اهل بیت علیهم السلام واگذار کردند، امّا پس از مدّتی پی بردند که ارجاع مردم به اهل بیت علیهم السلام در مسائل دینی به ضرر حکومت و سلطنت آنان تمام خواهد شد، زیرا مردم می‌گویند: اگر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و معارف دینی نزد اهل بیت علیهم السلام هست، پس شما چه کاره‌اید؟ چرا سیاست و مقام و حاکمیّت را به اهلش واگذار نمی‌کنید؟ از همین رو در صدد برآمدند که با طرح حجیت سنت صحابه و به تعبیر دیگر، مرجعیت صحابه، مردم را از اهل بیت علیهم السلام دور کنند.

۲. به مرور زمان با گسترش فتوحات اسلامی و سرازیرشدن سؤال‌های فراوان از مراکز مختلف از طرفی، و محدودیّت منابع استنباط نزد آنان از کتاب و سنت از طرفی دیگر به این فکر افتادند که خلأ موجود را جبران کنند. لذا سنت صحابه را به ناچار در مقابل سنت اهل بیت علیهم السلام یکی از منابع استنباط به جامعه فقهی معرفی کردند.

ادله عدم حجیّت سنت صحابی

با مراجعه به آیات قرآن، روایات و تاریخ پی می‌بریم که نه تنها دلیلی بر حجیّت موضوعی و طریقی به نحو عموم بر سنت صحابی نیست، بلکه دلیل بر عدم حجّیت آن به وفور به چشم می‌خورد.

شوکانی می‌گوید:

انّ قول الصحابي ليس بحجة؛ فانّ الله سبحانه و تعالى لم يبعث إلى هذه الأمة إلاّ نبيّنا محمداً صلی الله علیه و آله، و ليس لنا إلاّ رسول واحد، و الصحابة و من بعدهم مكلّفون على السواء باتّباع شرعه و الكتاب

و السنة. فمن قال انّه تقوم الحجة في دين الله بغير هذا فقد قال في دين الله بما لا يثبت، و اثبت شرعاً لم يأمر الله به.[1]

همانا قول صحابی حجت نیست؛ زیرا خداوند سبحان و متعالی به سوی این امت تنها پیامبرما محمّد ﷺ را مبعوث کرده، و برای ما جز یک رسول نیست و صحابه و کسانی که بعد از آنها آمدند همگی به طور یکسان مکلّف به پیروی از شرع او و قرآن و سنت می‌باشند. پس هر کس بگوید: در دین خدا به غیر از این حجت اقامه شده، در دین خدا چیزی را گفته که ثابت نمی‌باشد، و شرعی را اثبات نموده که خداوند به آن دستور نداده است.

۱. آیات

از برخی آیات استفاده می‌شود برخی از صحابه اشتباهات و مخالفت‌هایی با شریعت اسلامی داشته و گناهانی انجام داده‌اند و قرآن کریم و پیامبر اسلام ﷺ آنان را مذمت کرده‌اند و این دلالت بر عدم عصمت آنان دارد و شخص غیرمعصوم نمی‌تواند سنتش برای مردم حجت موضوعی و مرجع دینی مردم باشد، گرچه آنان که عادل بودند حدیثشان مورد اعتماد می‌باشد که از آن به حجیت طریقی تعبیر می‌شود ولی این دلالت بر حجیت موضوعی ندارد، از آن جمله آیات که دلالت بر خطاهای اصحاب دارد عبارتند از:

الف) خداوند متعال می‌فرماید:

---

۱. ارشاد الفحول، شوكاني، ص ۲۱۴.

﴿وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذا فَشِلْتُمْ وَ تَنازَعْتُمْ فِي الأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ما أَراكُمْ ما تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الآخِرَةَ...﴾ (آل عمران: ۱۵۲)

خداوند، وعده خود را به شما، (درباره پیروزی بر دشمن در احد)، تحقق بخشید؛ در آن هنگام (که در آغاز جنگ)، دشمنان را به فرمان او، به قتل می‌رساندید؛ (و این پیروزی ادامه داشت) تا اینکه سست شدید؛ و (بر سر رهاکردن سنگرها،) در کار خود به نزاع پرداختید؛ و بعد از آنکه آنچه را دوست می‌داشتید (از غلبه بر دشمن) به شما نشان داد، نافرمانی کردید. بعضی از شما، خواهان دنیا بودند؛ و بعضی خواهان آخرت...

ب) و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطانُ بِبَعْضِ ما كَسَبُوا...﴾ (آل عمران: ۱۵۵)

کسانی که در روز روبه‌رو شدن دو جمعیت با یکدیگر (در جنگ احد)، فرار کردند، شیطان آنها را بر اثر بعضی از گناهانی که مرتکب شده بودند به لغزش انداخت...

ج) همچنین می‌فرماید:

﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانْفِرُوا ثُباتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعاً * وَ إِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قالَ قَدْ أَنْعَمَ اللهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً﴾ (نساء: ۷۱ و ۷۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! آمادگی خود را (در برابر دشمن) حفظ کنید و در دسته‌های متعدّد، یا بصورت دسته واحد، (طبق شرایط هر

زمان و هر مکان،) به سوی دشمن حرکت نمایید! در میان شما، افـرادی (منافق) هستند، که (هم خودشان سست می‌باشند، و هم) دیگران را بـه سستی می‌کشانند؛ اگر مصیبتی به شما برسد، می‌گویند: خدا به ما نعمـت داد که با مجاهدان نبودیم، تا شاهد (آن مصیبت) باشیم!

د) و می‌فرماید:

﴿یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ما لَکُمْ إِذا قیلَ لَکُمُ انْفِرُوا فی سَبیلِ اللهِ اثّاقَلْتُمْ إِلَی الأَرْضِ أَ رَضیتُمْ بِالْحَیاةِ الدُّنْیا مِنَ الآخِرَةِ...﴾ (توبه: ۳۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا هنگـامی کـه بـه شـما گفتـه می‌شود: به سوی جهاد در راه خدا حرکت کنید! بر زمـین سـنگینی می‌کنید (و سستی به خرج می‌دهید)؟! آیا به زندگی دنیا بـه جـای آخرت راضی شده‌اید؟!...

ه) و می‌فرماید:

﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّ فیکُمْ رَسُولَ اللهِ لَوْ یُطیعُکُمْ فی کَثیرٍ مِنَ الأَمْرِ لَعَنِتُّمْ﴾ (حجرات: ۷)

و بدانید رسول خدا در میان شماست؛ هرگاه در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند، به مشقّت خواهید افتاد...

و) و می‌فرماید:

﴿وَ ما لَکُمْ لا تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الرَّسُولُ یَدْعُوکُمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّکُمْ وَ قَدْ أَخَذَ میثاقَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنینَ﴾ (حدید: ۸)

چرا به خدا ایمان نیاورید در حالی که رسول (او) شما را می‌خوانـد که به پروردگارتان ایمان بیاورید، و از شـما پیمـان گرفتـه اسـت (پیمانی از طریق فطرت و خِرد)، اگر آماده ایمان آوردنید.

ز) و می‌فرماید:

﴿وَ ما لَکُمْ أَلاَّ تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ وَ لِلَّهِ مِيراثُ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ﴾ (حدید: ۱۰)

چرا در راه خدا انفاق نکنید در حالی که میراث آسمان‌ها و زمین همه از آن خداست...

ح) و می‌فرماید:

﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ * كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ﴾ (صف: ۲و ۳)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟! نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید!

ط) و می‌فرماید:

﴿وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْها وَ تَرَكُوكَ قائِماً قُلْ ما عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجارَةِ وَ اللهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ (جمعه: ۱۱)

هنگامی که آنها تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند پراکنده می‌شوند و به سوی آن می‌روند و تو را ایستاده به حال خود رها می‌کنند؛ بگو: آنچه نزد خداست بهتر از لهو و تجارت است، و خداوند بهترین روزی‌دهندگان است.

بخاری به سندش از جابر نقل کرده که گفت:

اقبلت عید یوم الجمعة و نحن مع النبي صلی الله علیه و آله فثار الناس إلاّ اثنی عشر رجلا فانزل الله: ﴿وَ إِذا رَأَوْا تِجارَةً أَوْ لَهْواً انْفَضُّوا إِلَيْها...﴾.[1]

---

۱. صحیح بخاري، کتاب التفسیر، تفسیر سورة الجمعة.

قافله‌ای در روز جمعه وارد مدینه شد در حالی که ما بـا پیـامبرﷺ بودیم، مردم به جز دوازده نفر پیامبر را رها کـرده و بـه سـراغ آن رفتند، در این موقع بود که این آیه نازل شد...

ی) و می‌فرماید:

﴿يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلامَكُمْ بَلِ اللهُ يَمُـنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَداكُمْ لِلْإِيمانِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ﴾ (حجرات: ۱۷)

آنها بر تو منّت می‌نهند که اسلام آورده‌اند؛ بگو: اسلام آوردن خـود را بر من منّت نگذارید، بلکه خداوند بر شما منّت می‌نهد که شـما را به سوی ایمان هدایت کرده است، اگر (در ادّعای ایمـان) راسـتگو هستید!

ک) و می‌فرماید:

﴿فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلافَ رَسُولِ اللهِ وَ كَرِهُوا أَنْ يُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللهِ وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كانُوا يَفْقَهُونَ﴾ (توبه: ۸۱)

تخلّف جویان (از جنگ تبوک،) از مخالفت با رسول خدا خوشحال شدند؛ و کراهت داشتند که با اموال و جان‌هـای خـود، در راه خـدا جهاد کنند؛ و (به یکدیگر و بـه مؤمنـان) گفتنـد: در ایـن گرمـا، (بسوی میدان) حرکت نکنید! (به آنان) بگو: آتش دوزخ از این هم گرم‌تر است! اگر می‌دانستند!

ل) و می‌فرماید:

﴿أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ إِذا فَرِيـقٌ مِـنْهُمْ يَخْشَـوْنَ النَّـاسَ

کَخَشْیَةِ الله أَوْ أَشَدَّ خَشْیَةً وَ قالُوا رَبَّنا لِمَ کَتَبْتَ عَلَیْنَا الْقِتالَ لَوْ لا أَخَّرْتَنا إِلى أَجَلٍ قَرِیبٍ قُلْ مَتاعُ الدُّنْیا قَلِیلٌ وَ الآخِرَةُ خَیْرٌ لِمَنِ اتَّقى وَ لا تُظْلَمُونَ فَتِیلاً﴾ (نساء: ۷۷)

آیا ندیدی کسانی را که (در مکّه) به آنها گفته شد: فعلاً دست از جهاد بردارید و نماز را برپا کنید! و زکات بپردازید! (امّا آنها از این دستور، ناراحت بودند)، ولی هنگامی که (در مدینه) فرمان جهاد به آنها داده شد، جمعی از آنان از مردم می‌ترسیدند، همان‌گونه که از خدا می‌ترسند، بلکه بیشتر! و گفتند: پروردگارا! چرا جهاد را بر ما مقرّر داشتی؟! چرا این فرمان را تا زمان نزدیکی تأخیر نینداختی؟! به آنها بگو: سرمایه زندگی دنیا، ناچیز است! و سرای آخرت، برای کسی که پرهیزگار باشد، بهتر است! و به اندازه رشته شکافِ هسته خرمایی، به شما ستم نخواهد شد!

۲. روایات

همچنین از روایات به طور وضوح استفاده میشود که صحابه عصمت از معصیت و خطا نداشته‌اند.

بخاری به سند خود از ابی‌حازم نقل می‌کند: از سهل بن سعد شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

انا فرطکم علی الحوض، من ورد شرب، و من شرب لم یظمأ ابدا. و لیردنّ اقوام اعرفهم و یعرفوني، ثم یحال بیني و بینهم...

من نظاره‌گر شما در کنار حوض کوثرم. هر کس بر آن وارد شود، از آب آن خواهد آشامید. و کسی که از آن بیاشامد هرگز تشنه

نخواهد شد. گروهی بر من وارد می‌شوند که من آنان را می‌شناسم و آنها نیز مرا می‌شناسند؛ آن گاه بین من و آنان حائل می‌شوند...

می گویم: ایشان از من هستند خطاب می‌رسد:

انك لا تدري ما عملوا بعدك؟ فاقول: سحقاً سحقاً لمن بدّل بعدي.[1]

ای پیامبر! تو نمی‌دانی که بعد از تو چه کردند. من هم می‌گویم: وای وای! بر هر کسی که بعد از من دین را تغییر و تبدیل کرد.

تفتازانی می‌گوید:

برخی از صحابه از حقّ منحرف شده و به ظلم و فسق گرفتار شدند و علّت آن کینه، عناد، حسد، لجاجت، طلب ریاست، سلطنت و میل به لذت‌ها و شهوات بوده است، زیرا تمام صحابه معصوم نبوده و نیز هر کسی که پیامبرﷺ را ملاقات کرده، اهل خیر نمی‌شود. اما عالمان به جهت حسن ظنّی که به اصحاب رسول خداﷺ داشته‌اند درصدد توجیه و تأویل رفتار صحابه برآمده‌اند...[2]

۳. سیره صحابه

با مراجعه به سیره صحابه پی خواهیم برد که نه تنها آنان معصوم از گناه و اشتباه و خطا نبوده‌اند بلکه خود نیز به خطا و اشتباه خود معترف بودند از همین رو، اهل سنت نهایت توجیهی که برای عمل باطل برخی از صحابه می‌کنند این است که آنان مجتهد بوده‌اند و مجتهد گاهی اجتهادش به خطا می‌رود.

---

۱. صحیح بخاري، کتاب الفتن.

۲. شرح مقاصد، ج ۲، صص ۳۰۶و۳۰۷.

سید محمدتقی حکیم می‌گوید:

و حسبك انّ سيرة الشيخين ممّا عرضت على الإمام علي عليه السلام يوم الشورى فابي التقيّد بها و لم يقبل الخلافة لذلك، و قبلها عثمان و خرج عليها باجماع المورخين. و في ايام خلافة الإمام نقض كلّ ما ابرمه الخليفة عثمان و خرج على سيرته...[1]

بس است تو را [دلیل بر عدم حجّیت سنت صحابه] اینکه در روز شورا سیره عمر و ابوبکر بر امام علی عليه السلام عرضه شد، ولی حضرت نپذیرفتند و حتّی خلافت را به جهت آن رها نمودند ولی عثمان با پذیرش آن خلافت را تصاحب کرد. و زمانی که امام علی عليه السلام به خلافت و حکومت رسید کوشید تا تمام کارهای خلافی که از عثمان صادر شده و به عنوان سنّت بین مردم جا افتاده بود، از بین ببرد...

۴. اعتراف صحابه به قصور علم خود

شواهد تاریخی بسیاری وجود دارد که دلالت بر قصور تمام صحابه به جز حضرت علی عليه السلام بر احاطه به احکام دارد. لذا مشاهده می‌کنیم که آنان در مسائل مختلف به یکدیگر رجوع می‌کردند. اینک به نمونه‌هایی از این موارد اشاره می‌کنیم:

الف) ابن عساکر در تاریخ خود از ابی‌عبیده فرزند عبدالله بن مسعود نقل کرده که گفت: عثمان پدرم را خواست و از او درباره مردی که زنش را طلاق داده و سپس هنگام دخول در حیض سوّم رجوع کرده بود سؤال

---

۱. الاصول العامه، صص ۱۳۲و۱۳۳.

کرد؟ پدرم به او گفت: چگونه یک منافق فتوا دهد؟! عثمان گفت: «به خدا پناه می‌برم که تو منافق باشی، به خدا پناه می‌برم که تو را منافق بنامم، و به خدا پناه می‌برم که تو چنین باشی».

آن‌گاه پدرم گفت:

سزاوارتر آن است که در این هنگام این مرد احقّ به آن زن باشد مادامی که از حیض سوّم غسل نکرده و نماز برای او حلال نشده است.

عثمان گفت: «چاره‌ای نمی‌بینم جز آنکه این رأی را اخذ نمایم».[1]

از ذیل این روایت استفاده می‌شود که عثمان به صحت فتوای ابن مسعود جازم نبوده است، ولی به جهت ضرورت، فتوای او را اخذ کرده است.

ب) او نیز به سند خود از ابی‌عمرو شیبانی نقل کرده که گفت: مردی به نزد ابن مسعود آمد و گفت: «دختر عموی من در دامان من است و همسرم از من ترسیده و او را شیر داده است؟» ابن مسعود گفت: «آیا حکم این مسأله را از کسی قبل از من سؤال کرده‌ای؟» گفت: «آری، از ابوموسی سؤال نموده‌ام و او در جواب گفته که آن دختر عمو بر تو حرام است». ابن مسعود گفت: «به نظر من از راه شیر دادن کسی حرام نمی‌شود جز در صورتی که گوشت و خون او به آن رشد نماید».

راوی می‌گوید: من نزد ابوموسی آمدم و جواب ابن مسعود را به او گفتم. ابوموسی گفت: «از من سؤال نپرسید مادامی که این دانشمند در

---

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۳، ص ۱۵۰.

میان شما است، به خدا سوگند او را من دیدم، او را جز بنده آل محمّد نیافتم».[1]

۵. کمبود آشنایی با احکام

تاریخ اشاره به مواردی کرده که از مسائل مورد ابتلاء بوده، ولی در عین حال صحابه برای آن راه حلّی واضح و صحیح ارائه نکرده بودند، و لذا در آن مورد به قیاس و ظنون غیر معتبر رجوع می‌کردند. اینک به مواردی از این قبیل اشاره می‌کنیم:

الف) مسأله عول در ارث در مدتی از زمان ذهن صحابه را به خود مشغول کرده بود. مقصود از عول آن است که ترکه و ارث میت از سهام صاحبان فرض کم آید، که این مورد غالباً با وجود شوهر یا همسر میّت در بین ورثه پدید می‌آید. در این صورت صحابه اختلاف‌نظر داشتند. برخی نقص پدید آمده را بر کسی وارد می‌کردند که یک فرض در قرآن دارد ولی عمر بعد از آنکه در مسأله متحیّر بود گفت:

> به خدا سوگند! من نمی‌دانم که کدام‌یک از شما را خداوند مقدّم داشته و کدامین را مؤخّر داشته است، ولی بهترین راه را در این می‌دانم که مال را حصّه حصّه کرده و بین شما تقسیم نمایم...[2]

ب) شخصی از عمر بن خطاب درباره مردی سؤال کرد که همسرش را در جاهلیت دو بار طلاق داده و در اسلام نیز یک بار او را طلاق داده است، آیا روی هم سه بار طلاق شده و حکم طلاق بائن را پیاده می‌کند

---

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۳، ص ۱۵۲.

۲. احکام القرآن، جصّاص، ج ۲، ص ۱۱۴.

یا یک طلاق بوده و لذا طلاق، رجعی است؟ عمر گفت: «من نه تو را امر می‌کنم و نه نهی». خلیفه در فتوا دادن احتیاط نمود، ولی فرزندش عبدالرحمان بن عمر گفت: ولی من تو را امر می‌کنم که طلاق تو هنگام مشرک بودنت بی‌اثر است.[1]

۶. تفرّق صحابه

بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله از تدوین حدیث جلوگیری شد و نیز بسیاری از صحابه در شهرها و کشورهای مختلف متفرّق شدند. حال با این وضع چگونه ممکن است که آنان را مرجع علمی برای استنباط احکام دانست؟ آیا احتیاج به وجود مرجع علمی و معصوم بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نبوده است؟

ابن اثیر می‌گوید:

> چون اسلام منتشر شد و کشورها گسترش پیدا کرد و صحابه در اطراف عالم پراکنده شدند و بیشتر صحابه از دنیا رحلت نمودند و اصحاب و پیروان آنان متفرّق شده و قدرت حافظه ضعیف شد. لذا علما احتیاج به تدوین حدیث و مقیّد کردن آن به نوشتن پیدا کردند...[2]

۷. اختلاف صحابه در فهم از سنت

شکی نیست که بین صحابه در مسائل گوناگونی اختلاف بوده است. دکتر ابوسریع محمد عبدالهادی می‌گوید:

---

۱. کنز العمّال، ج ۵، ص ۱۶۱.

۲. جامع الاصول، ج ۱، ص ۴۰.

إنّ الإختلاف قد وقع بین الصحابة نتیجة لاجتهادهم فیما لا دلیل علیه من کتاب أو سنة.[1]

همانا اختلاف بین صحابه در نتیجه اجتهاد آنان در مسایلی کـه بـر آنها دلیلی از قرآن یا سنت نبود پدید آمد.

ابن عبدالبرّ درباره اجتهاد صحابه می‌نویسد:

کانِ کل منهم یجتهد فیما یری انّه الحقّ، و کانوا یحترمـون آراء بعضهم عند الإختلاف في الرأي. فقد اختلف ابن عبـاس و زیـد بن ثابت في نصیب الام من ترکة فیها زوج و أب و أم. أو زوجـة و أب و أم؛ فقال ابن عباس: لها ثلث المال. و قال زید بن ثابـت: لهـا ثلث الباقي. فقال ابن عباس: أفي کتاب الله ثلث الباقي؟ فقـال زیـد: انّما اقول برأیي و تقول برأیك ولم ینقض احدهما رأي الآخر.[2]

هر کدام از آنها در آنچه که حق می‌دیدند اجتهاد می‌کردند و هنگام اختلاف در رأی به آراء یکدیگر احترام می‌گذاشـتند. از آن جملـه ابن عباس و زید بن ثابت در سهم مادر از مـالی کـه در آن زوج و پدر و مادر است، یا زوجه و پدر و مادر، اخـتلاف کـرده‌انـد؛ ابـن عباس گفته که برای مادر یک سوم مال است، ولی زید بـن ثابـت گفته که برای مادر ثلث باقی است. ابن عباس به زید گفت: آیا در قرآن آمده که ثلث باقی باشد؟ زید گفت: من به رأی خـود سـخن می‌گویم و تو به رأی خودت و یکی از آن دو رأی دیگری را نقض نکرد.

---

۱. اختلاف الصحابة، ص ۲۰.

۲. جامع بیان العلم و فضله، ابن عبدالبرّ، ج ۲، ص ۷۲.

ابن خلدون می‌نویسد:

نظرنا في طريق استدلال الصحابه و السلف بالكتاب و السنة فإذا هم يقيسون الاشباه بالاشباه منها و يناظرون الأمثال بالأمثال باجماع منهم و تسليم بعضهم لبعض في ذلك. فان كثيراً من الواقعات بعده‌ﷺ لم تندرج في النصوص الثابتة، فقاسوها بما ثبت و الحقوها بما نصّ عليه بشروط في ذلك الالحاق تصحيح تلك المساواة بين الشيئين او المثلين، حتّى يغلب على الظنّ انّ حكم الله فيها واحد و صار ذلك دليلاً شرعياً باجماعهم عليه و هو القياس.[1]

ما در طریق استدلال صحابه و پیشینیان به قرآن و سنت نظر کردیم، و مشاهده نمودیم که آنان موضوعات را به شبیه‌ها و امثال آن قیاس می‌کنند و این مطلب مورد اتفاق و تسلیم نزد آنها می‌باشد؛ زیرا بسیاری از وقایع بعد از پیامبرﷺ در نصوص ثابت مندرج نشده است و لذا آنها را به نصوص ثابت قیاس نموده و با شروطی به منصوصات ملحق کردند تا مساوات بین دو چیز یا دو مثل را تصحیح نماید و انسان ظنّ غالب پیدا کند که حکم خدا در آن دو مورد یکی است و این به اتفاق آنها دلیل شرعی بر حکم خداست.

شعبی روایت کرده که علی‌علیه‌السلام و ابن مسعود و زید بن ثابت و عثمان بن عفّان و ابن عباس درباره تقسیم ارث جد و مادر و خواهر پدر و مادری اختلاف کردند: علی‌علیه‌السلام فرمود: «برای خواهر نصف و برای مادر ثلث و برای جد یک ششم است». ابن مسعود گفت: «برای خواهر نصف

---

۱. مقدمه ابن خلدون، ج ۱، ص ۳۷۹.

و برای مادر یک ششم و برای جد یک سوم است». عثمان گفت: «برای مادر یک سوم و برای خواهر یک سوم و برای جد نیز یک سوم است». زید گفت: «مال نُه قسمت می‌شود: برای مادر یک سوم یعنی سه قسمت است، و مابقی آن یعنی دو سومش برای جد و یک سوّم آن برای خواهر است». ابن عباس گفت: «برای مادر یک سوم و مابقی برای جد است و خواهر حقّی ندارد».[1]

د) عکرمه می‌گوید: ابن عباس مرا به نزد زید بن ثابت فرستاد تا از او درباره کیفیت تقسیم ارث همسر و پدر و مادر بپرسم. او گفت: «برای همسر نصف و برای مادر یک سوم باقی و برای پدر زیادتی است». ابن عباس گفت: «آیا این حکم را در کتاب خدا یافتی یا اینکه رأی خودت بود؟» زید بن ثابت گفت: «رأی خودم بود. رأی من آن است که سهم مادر را بر پدر تفضیل ندهم». و این در حالی بود که ابن عباس برای مادر یک سوم از اصل مال قائل بود.[2]

بهترین دلیل بر عدم فراگیری سنت پیامبرﷺ از سوی صحابه اختلاف آنان در کیفیت و چگونگی تعداد تکبیرهای نماز میّت است. از زیدبن ارقم و حذیفة بن یمان نقل شده که پنج تکبیر است.[3] و نقل شده که حضرت علی‌علیه‌السلام بر سهل بن حنیف پنج تکبیر گفت.[4] اصحاب معاذ نیز بر جنازه‌ها پنج تکبیر می‌گفتند.[5]

---

۱. کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۸.
۲. همان، ج ۱۱، ص ۴۳.
۳. المجموع، ج ۵، ص ۲۳۱.
۴. المغني، ج ۲، ص ۳۸۷.
۵. سنن بيهقي، ج ۴، ص ۳۷.

و نیز از جمله موارد اختلاف حکم پاها در وضو است که آیا باید شسته شود یا مسح گردد.

و نیز از جمله موارد، حکم مرد سارق و زن سارقه در قطع دست‌های او است که از کجا باید قطع گردد.

این در حالی است که صحابه هنگام حیات رسول خدا ﷺ هیچ‌گونه اختلافی با هم نداشتند و هر مسأله‌ای را که نمی‌دانستند از حضرت سؤال می‌کردند. پیامبر ﷺ برای بعد از خود در هر عصر و زمانی فرد معصومی را قرار داد تا با مراجعه به او به واقع احکام رسیده و با یکدیگر اختلاف نکنند ولی آنان به این سفارش پیامبر ﷺ بی‌توجهی کرده و لذا به مشکل اختلاف و جهل به احکام مبتلا شدند.

نمونه‌هایی از اجتهاد در مقابل نص

مسلم از طاووس، و او از ابن عباس نقل کرده که گفت:

كان الطلاق على عهد رسول الله ﷺ و أبي‌بكر و سنتين من خلافة عمر: طلاق الثلاث واحدة، فقال عمر بن الخطاب: انّ الناس قد استعجلوا في امر قد كانت لهم أناة، فلو امضيناه عليهم، فامضاه عليهم.[1]

طلاق در عصر رسول خدا ﷺ و ابوبکر و دو سال از خلافت عمر این‌گونه بوده که سه طلاق [در یک مجلس] یکی به حساب می‌آمد. عمر بن خطاب گفت: مردم عجله کرده‌اند در امری که بر ایشان

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۴.

مهلت داشت، پس ما هم برایشان امضا می‌کنیم و لذا آن را برایشان امضا کرد.

بخاری از عمران بن حصین نقل کرده که گفت:

انزلت آية المتعة في كتاب الله، ففعلناها مع رسول الله صلى الله عليه وآله، و لم ينزل قرآن يحرّمه و لم يَنْهَ عنها حتّى مات، قال رجل برأيه ما شاء.[1]

آیه متعه در کتاب خدا نازل شد و ما آن را با رسول خدا صلى الله عليه وآله انجام می‌دادیم، و آیه‌ای نازل نشد که آن را تحریم کند، و حضرت از آن نهی نکرد تا از دنیا رحلت نمود. و مردی به رأی خود آنچه خواست گفت.

مسلم از ابونضره نقل کرده که گفت:

كنت عند جابر بن عبدالله، فاتاه آت فقال: ابن عباس و ابن الزبير اختلفا في المتعتين. فقال جابر: فعملناهما مع رسول الله صلى الله عليه وآله، ثم نهانا عنهما عمر، فلم نعد لهما.[2]

نزد جابر بن عبدالله بودم که شخصی نزد او آمد و گفت: ابن عباس و ابن زبیر در مسأله متعه حج و متعه زنان اختلاف کرده‌اند. جابر گفت: ما آن دو را با رسول خدا صلى الله عليه وآله انجام می‌دادیم، سپس عمر از آن دو نهی نمود، و دیگر ما به آن دو باز نگشتیم.

احمد بن حنبل به سندش از ابن عباس نقل می‌کند که گفت:

تمتع النبي صلى الله عليه وآله، فقال عروة بن الزبير: نهي ابوبكر و عمر من المتعة. فقال ابن عباس: ما يقول عُرَيّة؟ قال: يقول: نهي ابوبكر و

۱. صحیح بخاري، ج۳، ص ۱۵۴.

۲. صحیح مسلم، کتاب النكاح، باب ۳، ح۱۷.

عمر عن المتعة. فقال ابن عباس: اراهم سيهلكون. اقول: قال النبيﷺ و يقول: نهي ابوبكر و عمر.[1]

پیامبرﷺ متعه انجام داد. عروة بن زبیر گفت: ابوبکر و عمر از متعه نهی کرده‌اند. ابن عباس گفت: عریّه چه می‌گوید: گفت: می‌گوید: ابوبکر و عمر از متعه نهی کرده‌اند. ابن عباس گفت: من می‌بینم که زود است هلاک شوند. من می‌گویم: پیامبرﷺ فرمود، او می‌گوید: ابوبکر و عمر نهی کرده‌اند.

ترمذی به سندش از ابن شهاب نقل کرده که گفت:

انّ سالم بن عبدالله حدّثه انّه سمع رجلا من اهل الشام و هو يسأل عبدالله بن عمر عن التمتع بالعمرة إلى الحج، فقال عبدالله بن عمر: هي حلال. فقال الشامي: انّ اباك قد نهي عنها. فقال عبدالله بن عمر: أرأيت ان كان أبي نهى عنها و صنعها رسول اللهﷺ، أأمر ابي يُتّبع ام أمر رسول اللهﷺ؟ فقال الرجل: بل أمر رسول اللهﷺ. فقال: لقد صنعها رسول اللهﷺ.[2]

همانا سالم بن عبدالله حدیث کرد او را که از مردی از اهل شام شنید در حالی که از عبدالله بن عمر از تمتع از عمره به حج سؤال می‌کرد، عبدالله بن عمر گفت: این عمل حلال است. مرد شامی گفت: همانا پدرت از آن نهی کرده است. عبدالله بن عمر گفت: به من بگو: اگر پدرم از آن نهی کرده ولی رسول خداﷺ آن را انجام داده، آیا دستور پدرم باید پیروی شود یا امر رسول خدا؟ آن مرد

---

۱. مسند احمد، ج۱، ص ۳۳۷.

۲. سنن ترمذي، كتاب الحج، باب ۱۲، ما جاء في التمتع، ح۸۲۵.

گفت: بلکه دستور رسول خداﷺ. او گفت: رسـول خـداﷺ آن را انجام داده است.

ترمذی بعد از نقل حدیث می‌گوید: «**هذا حديث حسن صحيح**»؛ «ایـن حدیث حسن و صحیح است».

ابن سعد به سندش از مقداد بن عمرو نقل کرده که گفت:

أنا اسرت الحكم بن كيسان، فاراد اميرنا ضرب عنقه، فقلت: دعه نقدم على رسول اللهﷺ. فقدمنا، فجعل رسول اللهﷺ يدعوه إلـى الإسلام، فاطال. فقال عمر: علام تكلّم هـذا يـا رسـول الله؟ والله لايسلم هذا آخر الأبد، دعنـي اضـرب عنقـه و يقـدم إلـى امّـه الهاوية. فجعل النبيﷺ لايقبل على عمر، حتّـى اسـلم الحكـم، فقال عمر: فما هو إلاّ ان رأيته قد اسلم، حتّى اخذني ما تقـدم و ما تأخر، و قلت: كيف اردّ على النبيﷺ امراً هو اعلم بـه منّـي، ثم اقول: انّما اردت بذلك النصـيحة لله و لرسـوله! فقـال عمـر: فاسلم والله فحسن اسلامه و جاهد في الله حتّى قُتل شـهيداً ببئـر معونة، و رسول اللهﷺ راض عنه و دخل الجنان.[1]

من حکم بن کیسان را اسیر نمودم، امیر ما خواست که گـردنش را بزند، من گفتم: او را رها کن تا به نزد رسول خداﷺ ببریم. خدمت حضرت رسیدیم، رسول خداﷺ او را به اسلام دعوت نمود، ولـی او طول داد. عمر گفت: ای رسول خدا! چرا با او صحبت می‌کنی؟ بـه خدا سوگند که این مرد تا ابد اسلام نمـی‌آورد، بگـذار گـردنش را بزنم و او را نزد مادرش در جهنم بفرستم. پیامبرﷺ همچنـان گفتـه

---

۱. الطبقات الکبري، ج۴، ص ۱۳۷.

عمر را نمی‌پذیرفت تا آنکه حَکَم اسلام آورد. عمر گفت: من مشاهده کردم او را در حالی که اسلام آورده بود، و یاد آنچه از من از قبل و بعد سر زده بود افتادم و به خود گفتم: چگونه بر پیامبرﷺ امری را ردّ کردم که او از من به آن داناتر است. آن‌گاه گفتم: همانا من با این کار خواستم برای خدا و رسولش نصیحتی کرده باشم. عمر گفت: او به خدا اسلام آورد و اسلامش نیکو گشت و در راه خدا جهاد نمود تا در کنار چاه معونه به شهادت رسید در حالی که رسول خداﷺ از او راضی بود و داخل بهشت شد.

اختلاف در مسائل فقهی

صحابه در بسیاری از مسائل فقهی با یکدیگر اختلاف داشته‌اند اینک به مواردی از آنها اشاره می‌کنیم؛

۱. اختلاف در عده طلاق

دیدگاه ابوبکر و عمر و ابن مسعود و ابن عباس و دیگران این بوده که مقصود از (قُرُوء) در آیه: ﴿**وَ الْمُطَلَّقاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ**﴾؛ «زنان مطلقه، باید به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن [و پاک شدن] انتظار بکشند! [عده نگه دارند]». (بقره: ۲۲۸) سه حیض است، ولی زید بن ثابت و عایشه و عبدالله بن عمر آن را سه طهر معنا کرده‌اند. ابوحنیفه و احمد بن حنبل قول دسته اول را برگزیده و شافعی و مالک قول دسته دوم را انتخاب کرده‌اند.[1]

---

۱. زاد المعاد، ابن قیم جوزیه، ج ۴، صص ۱۸۴و۱۸۵.

۲. سهم مادر از ارث

در جایی که ورثه زوج یا پدر و مادر و یا زوجه و پدر و مادر باشند در سهم مادر بین اصحاب اختلاف بوده است؛ ابن عباس می‌گفته برای مادر ثلث مال است، ولی زید بن ثابت می‌گفته: «برای مادر ثلث بقیه ارث است».[۱]

۳. قسم به ترک همسر بیش از چهار ماه

در مورد قسم خوردن شوهر بر ترک همسر و کناره گرفتن از او در مسایل جنسی بیش از چهار ماه بین صحابه اختلاف بوده است؛ نظر ابن عباس و عبدالله بن مسعود و زید بن ثابت و برخی دیگر این بوده که بعد از گذشتن چهار ماه از متارکه طلاق حتمی می‌شود و زن از شوهر جدا می‌گردد و طلاق او هم بائن است.[۲]

ولی برخی دیگر از صحابه همچون عمر و عثمان و عایشه معتقد بوده‌اند که بعد از چهار ماه باید زوجه امرش را به حاکم شرع ارجاع دهد و حاکم نیز شوهرش را امر به رجوع به او می‌کند و در صورتی که او به همسرش رجوع نکرد امر به طلاق دادنش می‌نماید، نه آنکه زوجه بعد از گذشتن مدت چهار ماه به خودی خود طلاق داده شود.[۳]

۴. عده زن حامله

در مورد عده زن حاملی که شوهرش فوت کرده بین صحابه اختلاف شده که آیا عده‌اش تا وضع حمل است یا اینکه حتماً باید از زمان وفات

---

۱. جامع بیان العلم و فضله، ج ۲، ص ۷۲.
۲. المحلّي، ابن حزم، ج ۱۱، ص ۲۴۴.
۳. المغني، ابن قدامه، ج ۷، ص ۳۱۸.

شوهرش چهار ماه و ده روز بگذرد؛ نظر ابن عباس و برخی دیگر از صحابه این بوده که باید طولانی‌ترین این دو را ملاحظه کرد، به این نحو که اگر ملاحظه مدت طولانی‌تر می‌شود آن را لحاظ نمود وگرنه باید ملاحظه مدت حمل را کرد.

ولی بیشتر صحابه از جمله عمر و ابن مسعود معتقد بوده‌اند که باید عده او را به وضع حمل لحاظ کرد.[۱]

اختلاف عایشه با صحابه

با مراجعه به احادیث عایشه پی می‌بریم که در موارد بسیاری عایشه بر فهم صحابه ایراد گرفته و برخلاف روایت آنها حدیث نقل کرده است، و این با مرجعیت دینی آنان سازگاری ندارد. اینک به نمونه‌هایی از این‌گونه احادیث اشاره می‌کنیم:

۱. ابوسلمة بن عبدالرحمان می‌گوید:

دخلت علی عائشة فقلت: یا أماه! انّ جابر بن عبدالله (الأنصاري) یقول: الماء من الماء. فقالت: أخطأ جابر، انّ رسول الله ﷺ قال: إذا جاوز الختان الختان فقد وجب الغسل و اوجب الرجم.[۲]

من وارد بر عایشه شدم و به او گفتم: ای مادر! جابر بن عبد الله انصاری می‌گوید: آب (غسل) از آب (خروج منی) است. عایشه گفت: جابر اشتباه کرده است؛ زیرا رسول خدا ﷺ فرمود: هرگاه موضع ختان از موضع ختان تجاوز کند غسل واجب شده و موجب رجم می‌گردد.

---

۱. الروض النضیر، ج ۴، ص ۳۴۶.

۲. عین الاصابة في استدراک عائشة علي الصحابة، سیوطي، صص ۳۸و۳۹.

۲. مسلم از انس نقل کرده که گفت:

كان عمر يضرب الأيدي على الصلاة بعد العصر. و اخرج عن طاووس عن عائشة قالت: وَهَمَ عمر...[۱]

عمر به دست کسانی که بعد از نماز عصر نماز می‌خواندند می‌زد. طاووس از عایشه نقل کرده که گفت: عمر خیال و اشتباه کرده است...

۳. مسلم از عباد بن عبدالله بن زبیر نقل کرده:

انّ عائشة أمرت ان يمر بجنازة سعد بن ابي وقاص في المسجد فتصلّى عليه، فانكر الناس عليها ذلك، فقالت: ما اسرع ما نسي الناس، ما صلّى رسول الله صلی الله علیه و آله على سهيل بن بيضاء إلاّ في المسجد.[۲]

عایشه دستور داد تا جنازه سعد بن ابی‌وقاص را در مسجد مرور داده و بر او نماز گذارند، مردم بر این کار ایراد گرفتند، عایشه گفت: چه زود مردم فراموش کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به جز در مسجد بر جنازه سهیل بن بیضاء نماز نگذارد.

٤. بخاری و مسلم از عمره نقل کرده‌اند:

انّ عائشة ذكر لها انّ عبدالله بن عمر يقول: انّ الميّت ليعذب ببكاء الحي. فقالت عائشة: يغفر الله لأبي عبدالرحمن، أما انّه لم يكذب ولكنّه نسى أو اخطأ، انّما مرّ رسول الله صلی الله علیه و آله على يهودية يبكي عليها، فقال صلی الله علیه و آله: انّهم يبكون عليها و انّها لتعذب في قبرها.[۳]

به عایشه خبر داده شد که عبدالله بن عمر می‌گوید: مرده به گریه زنده عذاب می‌شود. عایشه گفت: خداوند از گناهان ابی‌عبدالرحمان

---

۱. عين الاصابة في استدراک عائشة علي الصحابة، سيوطي، ص ۴۸.
۲. همان، ص ۴۹.
۳. همان، ص ۵۲.

(عبد الله بن عمر) بگذرد، او دروغ نمی‌گوید، ولی فراموش کرده یا اشتباه نموده است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جنازه زنی یهودی گذر کرد که بر او گریه می‌کردند، حضرت فرمود: مردم بر او گریه می‌کنند ولی او در قبرش عذاب می‌شود.

۵. احمد بن حنبل به سندش از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

الشّهر تسع و عشرون. فذکروا ذلك لعائشة فقالت: يرحم الله ابا عبدالرحمن، انّما قال: الشّهر قد يكون تسعاً و عشرون.[1]

ماه بیست و نه روز است. پس این خبر را به عایشه رساندند، او گفت: خدا رحمت کند اباعبدالرحمان را، بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ماه گاهی بیست و نه روز است.

٦. حاکم نیشابوری و بیهقی به سند خود از عروة بن زبیر نقل کرده‌اند که گفت:

بلغ عائشة انّ اباهريرة يقول: انّ رسول الله صلی الله علیه و آله قال: لئن أمتع بسوط في سبيل الله احبّ إلى من ان اعتق ولد الزنا، و انّ رسول الله صلی الله علیه و آله قال: ولد الزنا شرّ الثلاثة، و انّ الميت يعذب ببكاء الحي. فقالت عائشة: رحم الله اباهريرة أساء سمعاً فأساء إجابة، امّا قوله...[2]

خبر به عایشه رسید که ابوهریره می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر من به تازیانه‌ای در راه خدا بهره ببرم نزد من بهتر است از اینکه ولد الزنا را آزاد نمایم، و همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ولد الزنا

---

۱. عين الاصابة، ص ۶۲.

۲. همان، صص ۸۷و۸۸.

بدترین آن سه تاست. و همانا میّت به گریه زنده عذاب می‌شود. عایشه گفت: خدا رحمت کند ابوهریره را، بدجوری شنیده و بدجوری جواب داده است، امّا گفتار او...

۷. بخاری به سندش از ابن عمر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

انّ بلالا یؤذن بلیل فکلوا و اشربوا حتّی یؤذن ابن ام مکتوم. ولکن اخرج البیهقي عن عروة، عن عائشة قالت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله انّ ابن ام مکتوم رجل اعمی فاذا أذّن فکلوا و اشربوا حتّی یؤذن بلال، و کان البلال یبصر الفجر. و کانت عائشة تقول: غلط ابن عمر.[1]

همانا بلال در شب برای شما اذان می‌گوید، پس بخورید و بیاشامید تا اینکه (هنگام صبح) ابن ام مکتوم برای شما اذان بگوید. ولی بیهقی از عروه و او از عایشه نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: همانا ابن ام مکتوم مرد کوری است، و لذا هرگاه او اذان گفت بخورید و بیاشامید تا اینکه بلال اذان ـ صبح ـ را بگوید؛ زیرا بلال فجر را مشاهده می‌کند. و عایشه مکرر می‌گفت: ابن عمر اشتباه کرده است.

سیوطی در کتاب «عین الاصابة فی استدراک عائشة علی‌الصحابة» بیش از ۵۰ مورد از این‌گونه احادیث را که عایشه بر صحابه ایراد گرفته و آنان را اشتباه کار معرفی کرده، آورده است.

دیدگاه دکتر قرضاوی درباره حدیث عایشه

دکتر یوسف قرضاوی در پاسخ کسی که درباره حدیث «**انّ المیت لیعذب ببکاء اهله علیه**» از او سؤال کرده و آن را انکار کرده بود؛ زیرا با آیه ﴿**وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْری**﴾ مخالفت دارد می‌گوید:

---

۱. عین الاصابة، صص ۸۹ و ۹۰.

این حدیث صحیح است و قطعاً محدثین بر صحّت آن اتفاق نظر دارند... مهم این است که بسیاری از صحابه این حدیث را با اسناد صحیح و طرق مختلف به ثبوت رسانده‌اند...

در این مقام شایان ذکر است که حضرت عایشه هنگام شنیدن حدیث همان ظنّ و گمانی را که برادر سؤال‌کننده درباره حدیث داشت، ایشان هم چنان برداشتی نموده و منکر راوی آن شده است به گمان اینکه با آیه قرآن در تعارض است و کسانی که این حدیث را از ابن عمر روایت نموده‌اند ایشان را به خطا و نسیان متهم ساخته و بیان داشته‌اند که او حدیث را به صورت صحیح خود نشنیده است...

ابن حجر می‌گوید: این‌گونه تأویلات از جانب عایشه ناروا می‌باشد، در اینجا احساس می‌شود که ایشان حدیث را با حدیث دیگر رد ننموده است بلکه به محض احساس تعارض آن با قرآن به مخالفت برخاسته است... .[1] به همین دلیل است که دانشمندان از موضع‌گیری عایشه راضی نبوده و جز برای پیامبر ﷺ برای کسی دیگر عصمت قائل نشده‌اند.

قرطبی می‌گوید:

اینکه عایشه منکر این حدیث شده و نسبت به راویان آن حکم به خطا و نسیان داده است، و اینکه می‌گوید: راوی بعضی از حدیث را شنیده و قسمتی از آن را نشنیده است، یک ادعا و دور از واقع است...[2]

---

۱. فتح الباري، ج ۳، صص ۳۹۳ـ۳۹۷.

۲. فیض القدیر، ج ۲، ص ۳۹۷.

ابن تیمیه می‌گوید:

نظیر چنین مواردی برای ام المؤمنین عایشه وجود دارد که احادیث را از راه نوعی تأویل و اجتهاد، به موجب اعتقاد به بطلان مضمون، رد می‌نماید، در حالی که چنین عملی روا و پذیرفته نمی‌باشد.[1]

فتوای اهل سنت به عمل عایشه

این در حالی است که اهل سنت به عمل و رأی عایشه فتوا می‌دهند.

در باب حج و در بحث کوچ کردن مردم هنگام غروب برای رفتن به مزدلفه و مشعر، در فقه احناف آمده است:

فلو مکث قلیلاً بعد غروب الشمس و افاضة الإمام لخوف الزحام فلا بأس به؛ لما روي انّ عائشة بعد افاضة الإمام دعت بشراب فافطرت ثم افاضت.[2]

هرگاه کسی بعد از غروب خورشید و کوچ دادن امام به دلیل ترس از ازدحام، مکث و توقف کوتاهی کند، اشکالی ندارد؛ زیرا روایت شده که عایشه بعد از کوچ کردن امام دستور داد تا آبی آوردند و او در همان عرفات افطار کرد، و سپس از آن سرزمین کوچ نمود.

و نیز در باب عمره آمده است:

و العمرة لاتفوت و هي جائزة في جميع السنة إلاّ خمسة ايام يكره فيها فعلها و هي يوم عرفة، و يوم النحر، و ايام التشريق؛ لما روى عن عائشة انّها كانت تكره العمرة في هذه الأيام الخمسة.[3]

---

۱. دیدگاه هاي فقهي معاصر، یوسف قرضاوي، ج ۱، صص ۱۰۷ ـ ۱۱۵.

۲. الهداية، مرغيناني، ج ۱، ص ۱۷۵.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۱۶؛ السنن الكبري، ج ۴، ص ۳۴۶.

عمره نباید هرگز فوت شود و آن در طول ایام سال جایز است مگر در پنج روز که انجام دادن عمره در آن ایام کراهت دارد، و آن عبارت است از روز عرفه، روز عید قربان و سه روز ایام تشریق؛ زیرا روایت شده که عایشه انجام عمره را در این پنج روز کراهت داشت.

فتوای اهل سنت به عمل عبدالله بن عمر

در فقه احناف آمده است:

ولو دخل مصراً علی عزم ان یخرج غداً او بعد غد ولم ینو مدة الإقامة حتّی بقي علی ذلك سنین قصر؛ لانّ ابن عمر أقام بآذربایجان ستة اشهر و کان یقصر، و عن جماعة من الصحابة مثل ذلك.[1]

اگر مسافری وارد شهری شد در حالی که قصد داشت فردا یا پس فردا از آن شهر خارج شود ولی مردد بود و عزم قطعی برای خروج در روز معیّنی نداشت و سال‌ها با این حالت تردید در آن شهر ماند، نمازش را باید به قصر بخواند؛ زیرا عبدالله بن عمر شش ماه در آذربایجان اقامت داشت و نمازش را به قصر به جای آورد. و از جماعتی از صحابه مثل این عمل رسیده است.

اختلاف بین دیگر طبقات از سلف

بین ابوحنیفه و دیگر رؤسای مذاهب فقهی اختلاف وجود داشت؛ از آن جمله ابوحنیفه شدیداً به قیاس و استحسان عمل می‌کرد ولی شافعی استحسان را قبول نداشت و آن را تشریع در دین می‌دانست. همچنین

---

۱. الهدایة، ج ۱، ص ۹۷؛ مسند احمد، ج ۲، ص ۸۳.

ابوحنیفه قائل به فتح باب ذرایع یا به تعبیری حیله‌های شرعی بود، ولی مالک قائل به سدّ باب ذرایع بود و حیل را قبول نداشت.

دکتر محمّد سعید رمضان بوطی در این باره می‌گوید:

و لكن لمّا تكن ثمة ضوابط و حدود واضحة بينة، تفصل الرأي الخاضع لدلالات النصوص و مقتضياتها، عن الرأي المفتئت عليها و الشارد وراء اسوارها، نشأ اضطراب كبير بصدد الموقف الذي ينبغي ان يتخذ من الرأي، ففي الوقت الذي جنحت فيه ثلة كبيرة من فقهاء الصحابة و التابعين إلى الأخذ بالرأي و الاسترسال فيه كلّما دعت المصلحة وقفت ثلة كبيرة اخرى من فقهاء الصحابة و التابعين في اقصى الطرف الآخر، فاغلقوا باب الرأي و الإجتهاد المرسل، و حذروا من اقتحامه، ولم يترددوا في اعلان النكير على صنيع اولئك الآخرين. و من ابرز رجال هذا الفريق عبدالله بن عباس، و الزبير، و عبدالله بن عمر بن الخطاب، و عبدالله بن عمرو بن العاص من الصحابة. و سعيد بن المسيب، و عروة بن الزبير، و عطاء بن أبي‌رباح، و عامر بن شراحيل المعروف بالشعبي، من التابعين. و قد رووا انّ الشعبي كان يقول: (ما جاءكم به هؤلاء من اصحاب رسول الله ﷺ فخذوه، و ما كان من رأيهم فاطرحوه في الحُش).[1]

ولکن چون در آنجا ضوابط و حدود روشن و آشکاری نیست تا رأی موافق با معانی نصوص و مفاد آن را از رأی تحمیل شده بر نصوص که از غیر راهش به دست آمده تفصیل دهد. لذا اضطراب فاحشی پدید آمد به جهت موقفی که باید از آن رأی گرفته شود؛ پس در وقتی که

---

۱. السلفية مرحلة زمينة مباركة لا مذهب اسلامي، محمد سعيد رمضان بوطي، ص ۵۱.

جماعت بسیاری از فقهای صحابه و تابعین رأیی را انتخاب کرده و به آن تمایل نمودند به جهت آنکه در آن مصلحت دیدند، در برابر آنان دسته بسیار دیگری از فقیهان صحابه و تابعین در مقابل دسته اول توقف کرده و باب رأی و اجتهاد آزاد را بسته و مردم را از وارد شدن در آن باز داشتند، و هرگز در اعلان انکار بر عمل آن دسته دیگر تردد ننمودند. و از بارزترین مردان این دسته عبدالله بن عباس و زبیر و عبدالله بن عمر بن خطاب و عبدالله بن عمرو بن عاص از صحابه، و سعید بن مسیّب و عروة بن زبیر و عطاء بن ابی‌رباح و عامر بن شراحیل معروف به شعبی از تابعین است. و روایت کرده‌اند که شعبی می گفت هر آنچه را که این دسته از صحابه برای شما نقل کرده‌اند اخذ کرده و آنچه را که از رأیشان است در خرابه بریزید.

حسن بن فرحان مالکی می‌گوید:

... و لیست السلفیة موحدة الآراء و الاتجاهات و المواقف حتّی ینسب الشخص نفسه الیها.[1]

... و سلف یک رأی و نظر و موقف نداشته‌اند تا شخص خودش را به آن نسبت دهد.

صحابه و تغییر سنت‌ها

وهابیان به سنت سلف به ویژه صحابه استناد می‌کنند و حال آنکه سنت کسی می‌تواند حجت باشد که پاسدار سنت بوده و به آن عامل باشد و حال آنکه صحابه به اعتراف خود چنین نبوده‌اند.

---

۱. قرائة في كتب العقائد، حسن بن فرحان مالكي، ص ۱۸۷.

بخاری از انس بن مالک نقل کرده که گفت:

ما اعرف شيئاً ممّا كان على عهد النبي ﷺ. قيل: الصلاة؟ قال: اليس صنعتم ماصنعتم فيها؟![1]

از چیزهایی که در عصر پیامبر ﷺ بود چیزی نمی‌شناسم. گفته شد: نماز چطور؟ گفت: آیا شما در نماز نیز تغییر ندادید؟.

زهری می‌گوید:

دخلت على انس بن مالك بدمشق و هو يبكي، فقلت: مايبكيك؟ فقال: لا اعرف شيئاً ممّا ادركتُ إلاّ هذه الصلاة قد ضيّعت.[2]

بر انس بن مالک در دمشق وارد شدم در حالی که گریه می‌کرد به او گفتم: چه چیز تو را به گریه درآورده است؟ گفت: من چیزی را از آنچه درک کرده‌ام نمی‌شناسم به جز نماز که آن هم ضایع شد.

احمد بن حنبل از انس نقل کرده که گفت:

ما اعرف فيكم اليوم شيئاً كنت أعهده على عهد رسول الله ﷺ غير قولكم (لا إله إلاّ الله). فقلت: يا أباحمزة! الصلاة؟ قال: قد صلّيت حين تغرب الشمس، أفكانت تلك صلاة رسول الله ﷺ؟!...[3]

من امروز از شما چیزی را که در عهد رسول خدا ﷺ بوده به جز گفتن (لا اله الاّ الله) نمی‌شناسم. به او گفتم: ای اباحمزه! نماز چی؟ گفت: من هنگام غروب خورشید نماز گزاردم، آیا این نماز رسول خدا ﷺ بود؟!...

---

۱. صحیح بخاري، ج ۱، ص ۱۳۴.

۲. همان.

۳. مسند احمد، ج ۳، ص ۲۷۰.

بخاری به سندش از اعمش نقل کرده که گفت:

سمعت سالماً قال: سمعت امّ الدرداء تقول: دخل علی ابوالدرداء و هو مغضب فقلت: ما أغضبك؟ فقال: والله ما أعرف من امّة محمّد صلی الله علیه و آله شيئاً إلاّ انّهم يصلّون جميعاً.[1]

از سالم شنیدم که گفت: از امّ الدرداء شنیدم که می‌گفت: ابوالدرداء در حالی که غضبناک بود بر من وارد شد، به او گفتم: علت غضب تو چیست؟ گفت: به خدا سوگند! تنها از امّت محمّد صلی الله علیه و آله این را می‌شناسم که همگی نماز می‌گذارند.

اجتهاد در مقابل نصل

یکی دیگر از دلایل بر عدم پذیرش فعل سلف اجتهاد آنان است زیرا بعد از پیامبراکرم صلی الله علیه و آله عده‌ای از صحابه مطابق برداشتی که از قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله داشتند فتوا می‌داده و بر اساس آن عمل می‌کردند و دیگران نیز از آنها تقلید می‌کردند، با آنکه برخی از فتاوای آنان در مقابل نص صریح قرآن و سنت بود.

ابن قیّم جوزیه صحابه را به لحاظ تعداد فتاوایی که از آنها صادر شده به سه دسته تقسیم کرده است:

۱. کسانی که زیاد فتوا داده‌اند.

۲. کسانی که به طور متوسّط از آنها فتوا نقل شده است.

۳. کسانی که اندک فتوا داده‌اند، و تعداد آنها را صد و سی و چند نفر شمرده است، که در بین آنها زن و مرد وجود دارد.[2]

---

۱. صحیح بخاري، ج ۱، ص ۱۳۴.

۲. اعلام الموقعین، ج ۱، ص ۱۳.

غزالی می‌گوید:

و قد انقسمت الصحابة إلى متنسكين لا يعتنون بالعلم و إلى معتنين به، فاصحاب العمل منهم لم يكن لهم مرتبة الفتوى، و الذين عملوا و افتوا فهم المفتون، ولا مطمع في عدّ آحادهم بعد ذكر الضابط.[1]

صحابه به چند دسته تقسیم شده‌اند؛ برخی اهل عمل بودند و اعتنایی به علم نداشتند، و برخی نیز به علم اهمیت می‌دادند. لذا اصحاب عمل از صحابه دارای مرتبه‌ای در فتوا نبودند، ولی کسانی که اهل عمل بوده و فتوا داده‌اند همان مفتیانند. و جهتی ندارد که نام آنها را ببریم بعد از آنکه ضابطه کلی را ذکر کردیم.

تلقّی تابعین از صحابه

بعد از صحابه نوبت به عصر تابعین می‌رسد. آنان با ارتباط با صحابه اخذ علم و فتوا و حدیث از آنان نموده و خود نیز فتوا داده‌اند و در موارد متعدد در مقابل نص صریح اجتهاد نمودند.

نقل شده که یکی از تابعین به نام حسن بصری با پانصد نفر از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله ارتباط داشته است.

ابن قیّم جوزیه اسامی بسیاری از مفتیان در عصر تابعین و بعد از آنها را در کتاب «اعلام الموقعین» آورده است.[2]

---

۱. المنخول، غزالي، ص ۴۷۰.

۲. اعلام الموقعين، ج ۱، صص ۲۴ ـ ۲۸.

نمونه‌هایی از اهل فتوا

ابن حزم اندلسی در کتاب «الإحکام» اسامی مفتیان از صحابه را نقل کرده و از جمله آنان را ابومحمّد غامدیه و ماعز برشمرده است.[1]

قصه اقرار ماعز و غامدیه به زنا ـ که حدیثی طولانی است ـ را بخاری و مسلم در صحیحین نقل کرده‌اند؛ بخاری آن را در کتاب «الحدود» باب «هل یقول الامام للمقرّ: لعلّک لمست او غمرت»[2]؛ و مسلم آن را در باب «من اعترف علی نفسه بالزنا»[3] آورده است.

بخاری به سندش از ابن عباس نقل کرده که گفت:

لمّا أتی ماعز بن مالك النبيﷺ قال له: لعلّك قبّلت أو غمزت أو نظرت؟ قال: لا يا رسول الله. قال: أَنِكْتَها؟ لا يكني. قال: فعند ذلك أمر برجمه.

چون ماعز بن مالک نزد پیامبرﷺ آمد حضرت به او فرمود: شاید بوسیده‌ای یا دست مالیده‌ای یا به او نظر کرده‌ای؟ ماعز گفت: نه ای رسول خدا! حضرت به او فرمود: آیا فلان کار کرده‌ای؟ به کنایه نگفت بلکه به طور صریح اسم آن عمل زشت را بر زبان جاری ساخت. آنجا بود که رسول خداﷺ دستور به سنگسار او داد.

ابن قیم جوزیه در توجیه سخن ابن حزم می‌گوید:

و ما ادري بأي طريق عدّ معهم ابومحمّد الغامدية و ماعزاً، و لعلّه تخيّل انّ اقدامهما على جواز الإقرار بالزنا من غير استئذان

---

۱. الإحکام، ج ۵، صص ۸۵ ـ ۹۵.

۲. صحيح بخاري، ج ۶، ص ۲۵۰۲.

۳. صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۱۹.

رسول الله في ذلك، هو فتوی لأنفسهما بجواز الإقرار، و قد اقرّ علیهما...[1]

نمی‌دانم که به چه جهت ابومحمد غامدیه و ماعز را جزو مفتیان برشمرده است، گویا خیال کرده که اقدام این دو بر جواز اقرار به زنا بدون اجازه رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن، در حقیقت فتوایی است از جانب آن دو به جواز اقرار که پیامبر صلی الله علیه و آله هم آن دو را تأیید کرده است...

حال با چنین اجتهاداتی می‌توان سنت صحابه را حجت شرعی شمرد.

صحابه و استعمال رأی شخصی

زرقاء مصطفی می‌گوید:

و قد کانت طریقة الصحابة في الإجتهاد و الفتوی ان یلجؤوا إلی کتاب الله بحثاً عن حکم الله في المسألة، فان لم یجدوه اتجهوا إلی ماورد عن رسول الله صلی الله علیه و آله و استثاروا ذاکراة اصحابه فیما یحفظونه عنه من حکم في القضیة، فان لم یکن بینهم من یحفظ حدیثاً عن رسول الله صلی الله علیه و آله في الموضوع التجؤوا إلی استعمال الرأي، فاجتهدوا بآرائهم و حکموا أفهامهم فیما یرونه اشبه بالمعروف من مقاصد الشریعة و قواعدها في اقامة العدل و استقامة المصالح التي اوضحت سبلها.[2]

روش صحابه در اجتهاد و فتوا این بود که در به دست آوردن حکم مسأله ابتدا به کتاب خدا پناه می‌بردند، و چون حکم آن را نمی‌یافتند

---

۱. اعلام الموقعین، ج ۱، ص ۱۵.

۲. المدخل الفقهي العام، ج ۱، ص ۱۷۴.

رو به روایاتی می‌آوردند که از رسول خداﷺ وارد شده است، و حافظه اصحاب او را تحریک می‌کردند تا اگر چیزی از پیامبرﷺ در حافظه خود دارند نقل کنند، و اگر در این باره چیزی از حافظه آنها به دست نمی‌آمد به استعمال رأی پناه می‌بردند و به آراء خود اجتهاد می‌کردند و به فهم خود آن‌گونه که شبیه به مقاصد شریعت و قواعد آن در اقامه عدل و مصالح می‌یافتند حکم می‌کردند.

معنای «رأی»

ابن قیم جوزیه در تفسیر «رأی» می‌گوید:

ما یراه القلب بعد فکر و تأمل و طلب لمعرفة وجه الصواب ممّا تعارض فیه الامارات.[1]

آنچه را عقل انسان بعد از فکر و تأمل و به دست آوردن راه صواب در مورد تعارض امارات، به دست می‌آورد آن را رأی می‌گویند.

حقیقت زمان و مکان و تأثیر آن در تغییر حکم

زمان نزد اهل لغت اسم است برای وقت کم یا زیاد، و زمان حقیقتش تغییر نمی‌کند و نیز تغییر احکام و فتاوی به جهت اختلاف ایام نیست، ولی آن تغییراتی که در طول زمان و ایام بر زندگی انسان حادث گشته و اثر می‌گذارد می‌تواند در حکم و فتوا تأثیر گذار باشد. و این مطلبی است که اهل سنت هم قبول دارند.

ابن عابدین در رساله «نشر العرف» می‌گوید:

---

۱. اعلام الموقعین، ج ۱، ص ۷۰.

انّ کثیراً من الأحکام تختلف باختلاف الزمان لتغیّر عرف اهله لحدوث ضرورة أو لفساد اهل الزمان.[1]

همانا بسیاری از احکام به اختلاف زمان‌ها تغییر می‌کند به جهت تغییر عرف اهلش، چون ضرورت حادث شده یا برای اهل آن زمان فساد حاصل می‌شود.

برخی از علمای اهل سنت نیز درباره مکان می‌گویند:

انّ ذات المکان کذات الزمان لایغیران شیئاً و لکن إذا تغیرت الاعراف أو المصالح أو الظروف فانّه یتغیّر الحکم تبعاً لذلك...[2]

همانا ذات مکان همانند ذات زمان چیزی را تغییر نمی‌دهند، ولی اگر عرف‌ها یا مصالح یا ظرفیت‌ها تغییر کنند حکم به تبع آن تغییر می‌یابد...

عصام ابوسنینه از علمای اهل سنت اعتباراتی را برای تأثیر اختلاف مکان بر فتوا قرار داده است که از آن جمله تأثیر اختلاف شهرها از حیث برودت و حرارت و تبعات آن دو همچون سرعت بلوغ و حیض در تغییر حکم و فتواست.

و از جمله مواردی که می‌تواند در تغییر حکم تأثیر داشته باشد بودن مسلمان در بلاد کفر است که از آن به فقه اقلّیت‌های اسلامی تعبیر می‌شود.

علی حکمی از علمای اهل سنت درباره مسائلی که از ناحیه مسلمانان در بلاد غیرمسلمانان طرح می‌شود می‌گوید:

---

۱. مجموعة رسائل ابن عابدین، ج ۱، صص ۴۴و۴۵.

۲. اثر اختلاف الازمان في تغییر الاحکام، محمد مهدي قطاني، ص ۱۲۴.

هذه القضايا و نحوها تحتاج إلى نظر و اجتهاد و استنباط للأحكام الشرعية من ادلتها و استخراجها من تراثنا الفقهي العظيم و تطبيقها على الوقائع وفق كل حالة و ملابساتها و كل بلد و نظمه و اوضاعه...[1]

این قضایا و نحو آن احتیاج به نظر و اجتهاد و استنباط احکام شرعی از ادله آنها و استخراج از منابع فقهی بزرگ و تطبیق آن بر وقایع مطابق هر حالت و ملاحظه شرایط و هر شهر و نظم و اوضاع آن دارد...

و لذا بسیار در کتاب‌ها و کلمات احناف و مالکی‌ها عباراتی را مشاهده می‌کنیم که به این معنا اشاره دارد و بدین جهت در برخی موارد می‌گویند: «این، اختلاف عصر و زمان است نه اختلاف حجت و برهان». یا می‌گویند: «احکام به اختلاف زمان‌ها مختلف می‌شوند».[2] از آنچه بیان شد مقصود این است که اجتهاد در برابر نص صریح مردود است نه اجتهاد بر اساس مبانی و تغییر حکم به لحاظ تغییر موضوع و زمان.

محذوریت جمود بر فتاوای سلف

از آنچه ذکر شد نتیجه گرفته می‌شود کلام و آراء صحابه مبتنی بر زمان و مکان خاص بوده و قابل انطباق بر زمان ما نیست، همان‌گونه که برخی به آن اشاره کرده‌اند.

اسامه عُمر سلیمان اشقر از علمای اهل سنت در این باره می‌گوید:

---

۱. اصول الفتوي، حكمي، ص ۸۳.

۲. ضوابط المصلحة في الشريعة الاسلامية، محمّد سعيد بوطي، ص ۲۸۰.

انّ الجمود في الافتاء على المنقول فيما مستنده ظرف زمني و فيما يؤدي إلى اجحاف بالخلق في تنزيل الاجتهادات و الفتاوي القديمة على الأوضاع الجديدة، هو نفسه المحذور الذي يؤدي إليه منزع اولئك الذين يدعون اليوم عن اخلاص و حسن نيّة إلى تنزيل التجربة الاجتهادية للأسلاف من الصحابة و الأئمة و الفقهاء على اوضاع المسلمين الراهنة، و من ثمّ وجدنا في الوقت الراهن من يحجر نفسه في ترديد بعض فتاوي القدماء دون مراعاة للملابسات و الاحوال التي انبتت عليها... [1]

همانا جمود در فتوا بر آنچه نقل شده در مواردی که مستند آن ظرف زمان خاصی است و در مواردی که تنزیل اجتهادات و فتاوای قدیم بر اوضاع جدید منجرّ به اجحاف به مردم می‌باشد، همان محذور کسانی است که مبتلای به آن شده و درصدد نزاع با کسانی برآمده‌اند که از سر اخلاص و حسن نیت دعوت به پیاده کردن تجربه اجتهادی سلف از صحابه و امامان و فقها بر اوضاع امروز مسلمانان کرده‌اند، و لذا امروزه مشاهده می‌کنیم کسانی را که به مشکل افتاده و در ملاحظه برخی از فتاوای قدما بدون مراعات اوضاع و احوالی که در آن زمان حاکم بوده تردید کرده‌اند...

او نیز می‌گوید:

فيمكننا هنا ان نقرّر انّ واقع المسلمين اليوم قد تغيّر عمّا كان عليه بالأمس، و اصبح من الجدة و التعقيد على درجة لم تكن

---

۱. منهج الافتاء، ص۳۱۰؛ خلافة الانسان بين العقل و الوحي، ص ۱۲۸.

تخطر على بال الأسلاف، و هو ما يدعونا إلى التعامل مع الواقع و مع حياة الناس و أنماطهم المعيشة المختلفة و اساليبهم المستحدثة و عاداتهم و اعرافهم الجديدة إلى غيرها من الأمور التي راعتها الشريعة الإسلامية في اصل وضعها.[1]

در اینجا ممکن است این‌گونه مطلب را تقریر کنیم که واقع امروز مسلمانان با آنچه که دیروز بوده تغییر کرده و به جایی دقیق و پیچیده رسیده است به حدی که هرگز در ذهن پیشینیان خطور نمی‌کرده است، و آن چیزی است که ما را به تعامل با واقع و زندگی مردم و روش‌های زندگانی مختلف و اسلوب‌های جدید و عادات و عرف‌های نو و دیگر اموری که شریعت اسلامی در اصل وضعش آنها را مراعات کرده دعوت می‌کند.

۱. منهج الافتاء، ص ۳۱۲؛ خلافة الانسان بين العقل و الوحي، صص ۱۲۸و۱۲۹.

سیری در عملکرد و سنت برخی از صحابه

بعد از بحث و بررسی نظریه حجیت سنت صحابه که در مقابل حجیت سنت اهل بیت علیهم‌السلام از سوی اهل سنت مطرح شده جا دارد نظری اجمالی به سیره برخی از صحابه داشته باشیم که این امر در تصمیم‌گیری درباره این نظریه راه‌گشاست.

۱. عبدالله بن عمر از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که در حجة الوداع فرمود:

ویحکم أو قال ویلکم لاترجعوا بعدي کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض.[۱]

وای بر شما، بعد از من به کفر باز نگردید به این نحو که برخی از شما گردن‌های بعضی دیگر را بزنند.

ابن عباس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که فرمود:

لا ترتدوا بعدي کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض.[۲]

بعد از من مرتد به کفر نشوید که برخی از شما گردن‌های بعضی دیگر را بزنند.

---

۱. صحیح بخاري، ج ۴، ص ۱۵۹۸؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۸۲.

۲. همان، ج ۶، ص ۲۵۹۴.

مع الاسف صحابه و مسلمانان به این سفارش اکید پیامبرﷺ عمل نکرده و در واقعه جمل و نهروان و صفین خون یکدیگر را بر زمین ریختند، و در نتیجه کسانی که در این معرکه‌ها ظالم بودند به کفر و ارتداد برگشتند.

۲. مجاهد می‌گوید:

دخلت أنا وعروة بن الزبير المسجد فإذا عبدالله بن عمر جالس إلى حجرة عايشة، وإذا ناس يصلّون في المسجد صلاة الضحى، قال: فسألناه عن صلاتهم؟ فقال: بدعة.[1]

من و عروة بن الزبیر وارد مسجد شدیم، ناگهان مشاهده نمودیم عبدالله بن عمر را که روبه‌روی حجره عایشه نشسته است و عده‌ای در مسجد نماز قبل از ظهر می‌خوانند درباره نماز آنان از عبدالله سؤال کردیم؟ گفت: بدعت است.

۳. ابوهریره می‌گوید:

أتى رجل من المسلمين رسول اللهﷺ وهو في المسجد فناداه فقال: يا رسول الله! انّي زنيت. فاعرض عنه، فتنحّى تلقاء وجهه فقال له يا رسول الله! انّي زنيت، فاعرض عنه حتّى ثنّى ذلك عليه اربع مرّات. فلمّا شهد على نفسه أربع شهادات دعاه رسول اللهﷺ فقال: أنّك جنون؟ قال: لا. قال: فهل احصنت؟ قال: نعم. فقال رسول اللهﷺ: إذهبوا به فارجموه. قال ابن شهاب: فأخبرني من سمع جابر بن عبدالله يقول: فكنت فيمن رجمه

---

۱. صحیح بخاري، ج ۲، ص ۳۶۰؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۱۷.

فرجمناه بالمصلّى، فلمّا أذلقته الحجارة هـرب فادركنـاه بـالحرة فرجمناه.[۱]

مردی از مسلمانان به نزد رسول خداﷺ آمد در حالی که حضـرت در مسجد بود، و او را ندا داده عرض کرد: ای رسول خدا! من زنا کرده‌ام. حضرت چهره‌اش را از او برگرداند. آن مرد در مقابل حضـرت قـرار گرفته و عرض کرد: ای رسول خدا! من زنا کـرده ام. بـاز حضـرت روی از او برتافت، تا آنکه دو بار دیگر اقرار کرده و اقـرارش را بـه چهار مرتبه رسانید. در این هنگـام حضـرت بـه او فرمـود: آیـا تـو دیوانه ای؟ عرض کرد: هرگز. باز فرمود: آیا همسـر داری؟ عـرض کرد: آری. حضرت فرمود: او را ببرید و سنگسارش کنید. ابن شهاب می‌گوید: خبر داد مرا کسی که از جابر بن عبـدالله شـنیده بـود کـه می‌گفت: من همراه کسانی بودم که او را سنگسار می‌کردند، او را در مصلّی سنگسار نمودیم، و چون سنگ به او اصابت کرد فرار نمود مـا او را در حرّه گرفته و سنگسارش کردیم.

٤. سعد بن عبیده از ابوعبدالرحمان نقل کرده که گفت:

خطب علي فقال: يا ايّها الناس! اقيموا على أرقـائكم الحـدّ مـن أحصن منهم ومن لم يحصن، فانّ أمة لرسول اللهﷺ زنت فامرني أن اجلدها، فاذا هي حديث عهد بنفاس، فخشيت إن أنا جلـدتها أن اقتلها، فذكرت ذلك للنبيﷺ، فقال: أحسنت.[۲]

---

۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۱۸.

۲. همان، ص ۱۳۳۰.

علی [علیه السلام] خطبه‌ای خواند و در آن فرمود: ای مردم! بـر بـرده‌هـای خود حدّ را جاری سازید چه محصن باشند و چه غیر محصـن؛ زیـرا کنیزی از رسول خدا صلی الله علیه وآله زنا داده بود، حضرت مرا امر کرد تـا او را تازیانه زنم، که ناگهان مشاهده کردم که تازه از نفاس فـارغ شـده، لذا ترسیدم اگر او را تازیانه زنم بمیرد (حد نزدم) و این موضـوع را با پیامبر صلی الله علیه وآله در میان گذاشتم، حضرت فرمود: کار خوبی کردی.

۵. شقیق بن عبدالله می‌گوید:

قسّم رسول الله صلی الله علیه وآله قسماً فقال رجل: انّها لقسمة ما أريد به وجـه الله. قال: فأتيت النبي صلی الله علیه وآله فساررته، فغضب من ذلك غضباً شديداً واحمرّ وجهه حتّى تمنيت أنّي لم اذكره له قال: ثمّ قال: قد أوذي موسى بأكثر من هذا فصبر.[1]

رسول خدا صلی الله علیه وآله اموالی را تقسیم کرد مردی گفت: این تقسیمی بـود کـه رضای خدا در آن ملاحظه نشده بود. شقیق می‌گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدم و مخفیانه این مطلب را به او گفتم. حضرت از این مطلـب شـدیداً غضبناک شد و چنان صورتش قرمز شد که مـن آرزو کـردم کـه ای کاش این مطلب را به آن حضرت نگفته بودم. آن گاه فرمود: بـه طـور حتم موسی بیش از این اذیت شد و صبر نمود.

٦. انس می‌گوید:

ما اعرف شيئاً ممّا كان على عهد النبي صلی الله علیه وآله. قيـل: الصـلاة؟ قـال: أليس ضيعتم ماضيعتم فيه؟![2]

---

۱. صحيح بخاري، ج ۵، ص ۲۲۶۳؛ صحيح مسلم، ج ۲، ص ۷۳۹.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۹۷.

من چیزی نمی‌شناسم که بر عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله باقی مانده و تحریف و تغییر پیدا نکرده باشد. گفته شد: حتی نماز؟ انس گفت: آیا نماز را هم ضایع نکردید؟

۷. نسفی در تفسیر آیه: **﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصِیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلى ما فَعَلْتُمْ نادِمِینَ﴾**؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید!» (حجرات: ٦)، می‌گوید:

أجمعوا انّها نزلت في الوليد بن عقبة وقد بعثه رسول الله صلی الله علیه و آله مصدقاً إلى بني المصطلق وكانت بينه وبينهم إحنة في الجاهلية...[1]

اجماع کرده‌اند که این آیه درباره ولید بن عقبه نازل شد زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به جهت اخذ صدقه به سوی بنی مصطلق فرستاد، و بین او و بین آن قوم خصومت بود...

و نیز از ابن عبدالله نقل شده که گفت:

لا خلاف بين اهل العلم بتأويل القرآن انّها نزلت فيه، وذلك انّ رسول الله صلی الله علیه و آله بعثه مصدقاً إلى بني المصطلق، فعاد فاخبر عنهم انّهم ارتدوا ومنعوا الصدقة، وكانوا خرجوا يتلقونه وعليهم السلاح، فظنّ انّهم خرجوا يقاتلونه، فرجع فبعث اليهم رسول الله صلی الله علیه و آله خالد بن الوليد فاخبره بانّهم على الإسلام، فنزلت هذه الآية.[2]

---

۱. تفسیر نسفي، ج ۴، ص ۱۶۳.

۲. الاصابة، ج ۶، ص ۶۱۵.

بین اهل علم به تأویل قرآن اختلافی نیست که این آیه درباره ولید بن عقبه نازل شده است، و قصه از این قرار بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به جهت گرفتن زکات به سوی قوم بنی مصطلق فرستاد. او بازگشت و درباره آنها خبر داد که مرتد شده و از پرداخت زکات امتناع می‌ورزند و به مقابله آنها آمده در حالی که اسلحه داشته‌اند. او گمان کرده به جهت جنگ خروج کرده‌اند. لذا برگشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را به سوی آنان فرستاد. خالد به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد که آنان بر اسلامشان باقی هستند. در این موقع بود که آیه نازل شد.

۸. بخاری و مسلم به سندشان از سهل بن سعد ساعدی نقل کرده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشرکان درگیر شد و با آنان جنگ نمود. چون حضرت به لشکر خود بازگشت و دیگران نیز به لشکرشان بازگشتند، مشاهده کردیم که در بین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله شخصی است که تک تک مشرکان را دنبال کرده و آنان را با شمشیرش به قتل می‌رساند. مسلمانان گفتند: «جزای کسی در امروز بالاتر از او نیست».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «آگاه باشید که او از اهل دوزخ است».

شخصی از مسلمانان می‌گوید: «من دائماً همراه او بودم و هر کجا که می‌ایستاد می‌ایستادم و هر کجا که سرعت می‌کرد من هم سرعت می‌نمودم، تا اینکه مشاهده کردم جراحتی بر او وارد شد. او در مرگ خود پیش‌دستی کرده و شمشیر خود را بر زمین کاشت و خودش را بر روی آن انداخت و شکم خود را پاره کرد».

او می‌گوید: من نزد رسول خدا‌ﷺ آمدم و عرض کردم: «شهادت می‌دهم که شما رسول خدایید». حضرت فرمود: «چه شده است؟» او عرض کرد: «آن مردی را که فرمودید از اهل آتش است و مردم تعجب کرده بودند، من او را دنبال کردم و مشاهده نمودم که خودش را به قتل رسانید».

آن‌گاه حضرت فرمود:

انّ الرجل ليعمل عمل أهل الجنة فيما يبدو للناس وهو من أهل النار، وانّ الرجل ليعمل عمل أهل النار فيما يبدو للناس وهو أهل الجنة.[1]

همانا مردی در ظاهر عمل اهل بهشت را به جا می‌آورد در حالی که او اهل دوزخ است، و در مقابل کسی است که در ظاهر و نزد مردم عمل اهل دوزخ را انجام می‌دهد در حالی که او اهل بهشت است.

۹. جابر بن عبدالله می‌گوید:

أتى رجل رسول اللهﷺ بالجعرانة منصرفه من حنين وفي ثوب بلال فضة، ورسول اللهﷺ يقبض منها يعطي الناس. فقال: يا محمّد! اعدل. فقال: ويلك، ومن يعدل إذا لم اكن اعدل لقد خبت وخسرت ان لم أكن اعدل. فقال عمر بن الخطّاب دعني يا رسول الله فأقتل هذا المنافق. فقال: معاذ الله أن يتحدث الناس إنّي اقتل اصحابي، انّ هذا واصحابه يقرؤون القرآن لايجاوز حناجرهم يمرقون منه كما يمرق السهم من الرمية.[2]

---

۱. صحيح بخاري، ج ۳، ص ۱۰۶۱؛ صحيح مسلم، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۳۲۱؛ صحيح مسلم، ج ۲، ص ۷۴۰.

مردی در جعرانه در بازگشت پیامبر صلی الله علیه و آله از حنین نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، در حالی که در لباس بلال نقره بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن قبضه می‌کرد و به مردم می‌داد. آن مرد گفت: ای محمّد! عدالت داشته باش. حضرت فرمود: وای بر تو، اگر من عدالت نداشته باشم چه کسی عدالت دارد. اگر من عدالت نداشته باشم تو ضرر کرده و خسارت دیده‌ای. عمر بن خطّاب گفت: مرا واگذار ای رسول خدا تا این منافق را به قتل رسانم. حضرت فرمود: پناه بر خدا اینکه مردم بگویند من اصحابم را به قتل می‌رسانم. همانا این مرد و اصحابش قرآن می‌خوانند در حالی که از حنجره‌های آنان تجاوز نمی‌کند، آنان از دین خارج می‌شوند همان‌گونه که تیر از کمان خارج می‌گردد.

۱۰. ابن عباس از عمر بن خطّاب نقل کرده که گفت:

لمّا کان یوم خیبر اقبل نفر من صحابة النبي صلی الله علیه و آله فقالوا فلان شهید، فلان شهید، حتّی مرّوا علی رجل فقالوا: فلان شهید. فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: کلا، انّي رأيته في النار في بردة غلّها أو عباءة. ثمّ قال رسول الله صلی الله علیه و آله: یابن الخطاب! اذهب فناد في الناس انّه لایدخل الجنة إلاّ المؤمنون. قال: فخرجت فنادیت ألا انّه لایدخل الجنة إلاّ المؤمنون.[1]

در روز فتح خیبر تعدادی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله پیش آمده و گفتند: فلان شخص و فلان شخص شهیدند، حتی بر مردی گذشتند و گفتند: فلان شخص شهید می‌باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگز، زیرا من او

---

۱. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۰۷.

را در آتش میان بردی یا عبایی پیچیده مشاهده کردم. سپس رسول خدا ﷺ فرمود: ای پسر خطاب! برو و در بین مردم ندا بده که تنها مؤمنان وارد بهشت می‌شوند. او می گوید: من بیرون رفتم و صدا دادم: آگاه باشید، تنها مؤمنان وارد بهشت می‌شوند.

۱۱. امّ سلمه به همسر سلمة بن هشام بن مغیره گفت:

چه شده که سلمه را نمی‌بینم با رسول خدا ﷺ و مسلمانان در نماز شرکت کند؟ او گفت: به خدا سوگند که نمی‌تواند از خانه خارج شود و هرگاه که خارج می‌گردد مردم او را صدا زده و می‌گویند: ای فرارکننده! آیا در راه خدای عزّوجلّ فرار کردی؟ و لذا در خانه نشسته و بیرون نمی‌رود و او در غزوه موته با خالد بن ولید بود.[1]

۱۲. ابوهریره می‌گوید:

لقد كان بيني وبين ابن عم لي كلام، فقال: إلاّ فرارك يوم موتة، فما دريت اي شيء اقول له.[2]

بین من و بین پسرعمویم سخنی بود، سپس گفت: مگر فرار تو در روز جنگ موته نبود که من ندانستم به جهت این عمل چه به او بگویم.

۱۳. عبدالله بن عمر می‌گوید: پیامبر ﷺ به گروهی که از شرکت در نماز جمعه امتناع می‌ورزیدند فرمود:

لقد هممت ان آمر رجلا يصلّي بالناس ثمّ احرق على رجال يتخلّفون عن الجمعة بيوتهم.[3]

---

۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۵.
۲. همان، ج ۳، ص ۴۵.
۳. صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۵۲.

من قصد کردم کسی را دستور دهم تا با مردم نماز گزارد آن‌گاه خانه‌های کسانی را که از شرکت در نماز جمعه تخلّف کرده‌اند را بسوزانم.

۱٤. یعلی بن امیه می‌گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله مرا در سریه‌های خود می‌فرستاد. روزی مرا به سریه‌ای فرستاد و شخصی همراه من بود. به او گفتم: حرکت کن. گفت: من با تو نمی‌آیم. گفتم: چرا؟ گفت: تا اینکه برای من سه دینار قرار دهی. گفتم: الان که با پیامبر صلی الله علیه و آله وداع کردم، دیگر به سوی او باز نمی‌گردم. حرکت کن و بعداً به تو سه دینار می‌دهم. چون از سریه‌ام بازگشتم مطلب را به عرض پیامبر صلی الله علیه و آله رساندم. حضرت فرمود: این مبلغ را به او بده که بهره او از این غزوه تنها همین مقدار است.[1]

۱۵. عکرمه از ابن عباس نقل کرده که گفت:

مرّ رجل من بني‌سليم على نفر من اصحاب النبي صلی الله علیه و آله ومعه غنم له، فسلّم عليهم، فقالوا: ما سلّم عليكم إلاّ ليتعوذ منكم فعمدوا اليه فقتلوه واخذوا غنمه. فأتوا بها النبي صلی الله علیه و آله فانزل الله تعالى: ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا فَعِنْدَ اللهِ مَغانِمُ كَثِيرَةٌ كَذلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً﴾.[2]

---

۱. مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۲۰.

۲. همان، ج ۲، ص ۲۵۶.

مردی از قبیله بنی‌سلیم بر گروهی از اصحاب پیامبرﷺ گذر کرد در حالی که همراه او گوسفندی بود. او بر آنان سلام نمود. آنها گفتند: او بر ما سلام نکرد مگر به جهت اینکه از دست ما نجات پیدا کند، لذا بر او حمله‌ور شده و او را به قتل رسانده و گوسفند او را گرفته و نزد رسول خداﷺ آوردند. در این هنگام بود که این آیه نازل شد: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در راه خدا گام می‌زنید (و به سفری برای جهاد می‌روید)، تحقیق کنید! و به‌خاطر اینکه سرمایه ناپایدار دنیا (و غنایمی) به دست آورید، به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند نگویید: «مسلمان نیستی» زیرا غنیمت‌های فراوانی (برای شما) نزد خداست. شما قبلاً چنین بودید؛ و خداوند بر شما منّت نهاد (و هدایت شدید). پس، (به شکرانه این نعمت بزرگ،) تحقیق کنید! خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

۱۶. سالم از پدرش نقل کرده که گفت:

بعث النبيﷺ خالد بن الوليد إلى بني‌جذيمة فدعاهم إلى الإسلام فلم يحسنوا ان يقولوا اسلمنا، فجعلوا يقولون: صبأنا صبأنا. فجعل خالد يقتل منهم ويأسر ودفع إلى كل رجل منّا اسيره، حتّى إذا كان يوم امر ان يقتل كل رجل منّا اسيره. فقلت: والله لا اقتل اسيري، ولا يقتل رجل من اصحابي اسيره، حتّى قدمنا على النبيﷺ فذكرناه فرفع النبيﷺ يديه فقال: اللّهمّ انّي ابرأ اليك ممّا صنع خالد مرتين.[1]

۱. صحيح بخاري، ج ۴، ص ۱۵۷۷؛ ج ۳، ص ۱۱۵۷.

پیامبرﷺ خالد بن ولید را به سوی قبیله بنی جذیمه فرستاد و آنها را به اسلام دعوت کرد. آنان نمی‌توانستند درست کلمه (اسلام آوردیم) را تلفظ کنند، لذا به جای آن شروع کردند به گفتن (صبأنا صبأنا). خالد شروع کرد به کشتن و اسیر کردن آنها، و هر اسیری از آنها را به یکی از ما داد تا اینکه روزی خالد دستور داد تا هر کس اسیر خود را به قتل برساند. گفتم: به خدا سوگند! من اسیرم را نمی‌کشم و نیز نباید هیچ یک از اصحابم اسیرش را به قتل رساند، تا اینکه بر پیامبرﷺ وارد شده و جریان را به او رساندیم. حضرت در آن هنگام دست‌های خود را بالا برده و به خدا عرض کرد: بارخدایا! من از آنچه خالد انجام داده به تو پناه می‌برم. و این جمله را دو بار تکرار کرد.

۱۷ . ابوعبدالله جدلی می‌گوید:

دخلت علي امّ سلمة فقالت بي: ايسبّ رسول اللهﷺ!؟ فقلت: معاذ الله او سبحان الله او كلمة نحوها. فقالت: سمعت رسول اللهﷺ يقول: من سبّ علياً فقد سبّني.[۱]

بر امّ سلمه وارد شدم به من فرمود: آیا کسی رسول خدا را دشنام می‌دهد؟!! گفتم: پناه بر خدا، یا منزه است خدا، یا کلمه‌ای شبیه آن. پس امّ سلمه گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: هر کس علی را سب کند به طور حتم مرا سب کرده است.

۱۸ . ابوهریره می‌گوید: «مردی را در اسلام به مادرش در جاهلیت سب نمودم. او شکایت مرا به نزد رسول خداﷺ برد. حضرت فرمود:

---

۱. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۰.

انّ فيك شعبة من الكفر. فلمّا ذكر الكفر اضطربت رجلاي. فقلت: يا رسول الله! والّذي بعثك بالحق لا اسبّ مسلماً بعده ابداً.[1]

همانا در تو شعبه‌ای از کفر است. چون ذکری از کفر شد دو پایم لرزید. عرض کردم: ای رسول خدا! قسم به کسی که تو را به حقّ مبعوث نمود هرگز بعد از آن مسلمانی را سب نمی‌کنم.

۱۹. قیس بن ابی‌حازم می‌گوید:

كان لابن مسعود على سعد مال. فقال له ابن مسعود: ادّ المال الّذي قِبَلك. فقال له: والله لأراك لاق منّي شرّاً، هل انت إلاّ ابن مسعود وعبد من هذيل. فقال: اجل والله انّي لابن مسعود وانّك لابن حمنة. فقال لهما هاشم بن عتبة: انّكما صاحبا رسول الله ﷺ ينظر الناس اليكما فطرح سعد عوداً في يده ثمّ رفع يده فقال: اللّهمّ رب السماوات. فقال له ابن مسعود: قل قولا ولا تلعن، فسكت. ثمّ قال سعد: لولا اتقاء الله لدعوت عليك دعوة.[2]

ابن مسعود مالی از سعد طلب داشت. به او گفت: مالی که از من نزد توست بپرداز. سعد گفت: به خدا سوگند از طرف من بد خواهی دید. آیا تو همان ابن مسعود و برده‌ای از قبیله هذیل نیستی؟! ابن مسعود گفت: آری به خدا سوگند، همانا من ابن مسعودم و تو فرزند حمنه‌ای. هشام بن عتبه به آن دو گفت: همانا شما دو نفر از اصحاب رسول خدا هستید و مردم به شما نگاه می‌کنند. سعد چوبی را که به دستش بود

---

۱. مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۸۶.

۲. همان، ج ۹، ص ۱۵۴.

انداخت آن‌گاه گفت: بار خدایا! ای پروردگار آسمان‌ها. ابن مسعود به او گفت: حرف بزن ولی لعنت مکن. سعد ساکت شد سپس گفت: اگر ترس از خدا نبود تو را نفرین می‌کردم.

۲۰. زیاد بن علاقه از عمویش نقل کرده که گفت:

انّ المغيرة بن شعبة سبّ علي بن أبي‌طالب، فقام إليه زيد بن ارقم فقال: يا مغيرة! الم تعلم انّ رسول الله ﷺ نهي عن سبّ الأموات. فَلِمَ تسب علياً وقد مات؟[1]

همانا مغیرة بن شعبه علی بن ابی‌طالب را دشنام داد. زید بن ارقم به طرف او رفت و گفت: ای مغیره! آیا نمی‌دانی که رسول خدا ﷺ از دشنام دادن مردگان نهی کرده است؟ پس چرا علی را در حالی که مرده است دشنام می‌دهی؟

۲۱. مالک از ابی‌نضر مولی عمر بن عبید نقل کرده به او خبر رسید که رسول خدا ﷺ خطاب به شهدای احد فرمود: «بر آنان گواهی داده شد». ابوبکر صدیق گفت:

ألسنا يا رسول الله باخوانهم أسلمنا كما اسلموا وجاهدنا كما جاهدوا؟ فقال رسول الله: بلى، ولكن لاأدري ما تحدثون بعدي، فبكى ابوبكر ثمّ بكى ثمّ قال: أإنّا لكائنون بعدك؟[2]

ای رسول خدا! آیا ما برادران آنها نیستیم؛ همان‌گونه که آنان اسلام آورده و جهاد نمودند ما نیز اسلام آورده و جهاد کردیم؟ رسول خدا ﷺ فرمود: آری، ولی نمی‌دانم که بعد از من چه

---

۱. مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۵۴۱.

۲. موطأ مالک، ج ۲، ص ۴۶۱.

می کنید. ابوبکر گریه زیادی کرد آن‌گاه گفت: آیا ما بعد از تو زنده‌ایم؟

۲۲. رسول خدا ﷺ فرمود: «**ابشر عمّار تقتلك الفئة الباغية**»[۱]؛ «بشارت باد به تو ای عمار، تو را گروه ظالمی خواهند کشت».

۲۳. و نیز از رسول خدا ﷺ نقل شده که خطاب به عایشه فرمود:

أمّا بعد، يا عايشة! فانّه قد بلغني عنك كذا وكذا، انّما أنت من بنات آدم؛ فان كنت بريئة فسيبرئك الله، وان كنت ألممت بذنب فاستغفري الله وتوبي إليه؛ فانّ العبد إذا اعترف بذنبه ثمّ تاب إلى الله تاب الله عليه.[۲]

ای عایشه! به من درباره تو خبر رسیده که فلان کار و فلان کار را کرده‌ای، تو از دختران آدمی؛ اگر از آن کارها مبرّا هستی که زود است خداوند تو را تبرئه کند، ولی اگر گناهی انجام داده‌ای به سوی خدا استغفار و توبه کن؛ زیرا بنده هرگاه به گناهی اعتراف کند آن‌گاه به سوی خدا توبه نماید خداوند توبه او را می‌پذیرد.

۲۴. رسول خدا ﷺ خطاب به زبیر فرمود: «**لتقاتلنّه ـ أي علياً ـ وانت ظالم له**»[۳]؛ «تو با علی می‌جنگی در حالی که به او ظلم‌کننده‌ای».

۲۵. ابن حبان به سند خود نقل کرده:

انّ النبي ﷺ استعذر ابابكر من عايشة ولم يظنّ النبي ﷺ ان ينال منها بالذي نال منها. فرفع ابوبكر يده فلطمها وصكّ في صدرها،

---

۱. سلسلة الاحاديث الصحيحة، الباني، ح ۷۱۰؛ صحیح بخاري، ج ۱، ص ۱۷۲.

۲. همان، ح ۲۵۰۷.

۳. همان، ح ۲۶۵۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۶۶.

فوجد من ذلك النبي وقال: يا ابابكر! ما أنا بمستعذرك منها بعد هذا ابداً.[1]

همانا پیامبرﷺ عذر عایشه را از ابوبکر خواست ولی گمان نمی کرد که ابوبکر متعرض او شود. ابوبکر دست خود را بلند کرده و به صورت عایشه زده و بر سینه او کوفت. چون پیامبرﷺ این واقعه را دید ناراحت شد و فرمود: ای ابوبکر! دیگر بعد از این عذر عایشه را نمی‌خواهم.

۲٦. نعمان بن بشیر می گوید:

جاء ابوبكر يستأذن على النبيﷺ فسمع عائشة وهي رافعة صوتها على رسول اللهﷺ، فاذن له، فدخل فقال: يا ابنة امّ رومان! ـ وتناولها ـ أترفعين صوتك على رسول الله؟ قال: فحال النبي بينه وبينها.[2]

ابوبکر آمد و اذن دخول بر پیامبرﷺ گرفت. شنید عایشه صدایش را بر رسول خداﷺ بلند نموده است. داخل خانه شد و گفت: ای دختر مادر رومان ـ این درحالی بود که با او درگیر شده بود ـ آیا صدای خود را بر رسول خدا بلند می کنی؟ نعمان می گوید: پیامبرﷺ بین او و عایشه واسطه شد.

صدا بلند کردن عایشه در برابر پیامبرﷺ، مخالفت با صریح قرآن است که می‌فرماید: **يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ** (حجرات: ۲) ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید و در برابر او بلند سخن مگویید.

---

۱. سلسلة الاحاديث الصحيحة، الباني، ح ۲۹۰۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۶، ص ۱۹۱.

۲. همان، ح ۲۹۰۱؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۷۱.

۲۷. از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود:

انّ من اصحابي من لا يراني بعد ان افارقه.[1]

در بین اصحاب من کسانی هستند که بعد از رحلتم از دنیا، هرگز مرا نخواهند دید.

۲۸. زید بن ثابت می‌گوید:

احتجر رسول الله ﷺ حجيرة بخصفة أو حصير، فخرج رسول الله يصلي فيها. قال: فتتبع إليه رجال وجاؤا يصلون بصلاته. قال: ثمّ جاؤوا ليلة فحضروا وابطأ رسول الله ﷺ عنهم، قال: فلم يخرج إليهم، فرفعوا اصواتهم وحصبوا الباب. فخرج إليهم رسول الله ﷺ مغضباً...[2]

رسول خدا ﷺ حجره‌ای کوچک درست کرده بود که با زیراندازی وصله شده یا حصیر، فرش شده بود. حضرت ﷺ از خانه خارج شده و در آن نماز می‌خواندند. راوی می‌گوید: عده‌ای دنبال حضرت آمده و به او اقتدا کردند. او می‌گوید: مردم شبی در آنجا حاضر شدند ولی رسول خدا ﷺ آن شب، در آن مکان حاضر نشد. مردم صدای خود را بلند کرده و با سنگ به درب حجره رسول خدا ﷺ کوبیدند؛ حضرت در حالی که غضبناک بود از حجره بیرون آمد...

۲۹. سهل بن سعد ساعدی می‌گوید:

انّ رجلا اطلع من جحر في باب رسول الله ﷺ ومع رسول الله ﷺ مدري يحك به رأسه. فلمّا رآه رسول الله ﷺ قال: لو أعلم انّك

---

۱. سلسلة الاحاديث الصحيحة، الباني، ح ۲۹۸۲؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۰.

۲. صحيح بخاري، ج ۵، ص ۲۲۶۶؛ صحيح مسلم، ج ۱، ص ۵۳۹.

تنظرني لطعنت به في عينك. وقال رسول الله ﷺ: انّما جعل الإذن من اجل البصر.[۱]

مردی از سوراخ درب خانه رسول خدا ﷺ او را نظاره می‌کرد در حالی که حضرت مشغول مالیدن گلی مخصوص به سر خود بود. چون رسول خدا ﷺ او را دید فرمود: اگر می‌دانستم که مرا نگاه می‌کنی با این گل به دو چشمانت می‌زدم. و نیز فرمود: همانا برای دیدن داخل خانه دیگری اذن گرفتن قرار داده شد (و تو بدون اجازه به خانه‌ام نگاه کردی).

۳۰. انس می‌گوید:

انّ النبي ﷺ كان مع احدى نسائه فمرّ به رجل فدعاه، فجاء فقال: يا فلان! هذه زوجتي فلانة. فقال: يا رسول الله! من كنت اظن به فلم اكن اظنّ بك. فقال رسول الله ﷺ: انّ الشيطان يجري من الإنسان مجرى الدم.[۲]

پیامبر ﷺ همراه یکی از زنانش بود که مردی بر او گذر کرد. حضرت او را خواست. او آمد. حضرت فرمود: ای فلان! این زن من، فلانی است. او گفت: ای رسول خدا! به هر کس گمان بد برم به شما گمان بد نخواهم برد. حضرت فرمود: همانا شیطان در وجود انسان همانند خون جاری خواهد شد.

۳۱. عایشه می‌گوید:

رخّص رسول الله ﷺ في امر فتنزّه عنه ناس من الناس، فبلغ ذلك النبي ﷺ فغضب حتّى بان الغضب في وجهه، ثمّ قال: ما بال

---

۱. صحيح بخاري، ج ۵، ص ۲۲۱۵؛ صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۶۹۸.

۲. صحيح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۱۲.

أقوام یرغبون عما رخص لي فیه، فوالله لأنا اعلمهم بالله واشدّهم له خشیة.[1]

رسول خدا ﷺ درباره امری رخصت داد، ولی عدّه‌ای از مـردم از آن اجتناب کردند. خبر آن به پیامبر ﷺ رسید. حضرت چنان غضبناک شد که آثار غضب در صورتش نمایان گشت، آن‌گاه فرمـود: چـه شده است اقوامی را که از آنچه برای من در آن رخصت داده شـده اعراض می‌کنند؟! به خدا سوگند همانا من دانـاترین فـرد بـه خـدا و شدیدترین آنها در ترس از خدا هستم.

۳۲. براء بن عازب می‌گوید:

خرج رسول الله ﷺ واصحابه، قال فاحرمنا بالحجّ، فلما قدمنا مكة قال: اجعلوا حجكم عمرة. قال: فقـال النـاس: یارسـول الله! قـد أحرمنا بالحجّ، فكیف نجعلها عمرة؟! قال: انظروا مـا آمـركم بـه فافعلوا. فردوا علیه القول. فغضب ثمّ انطلـق حتّـی دخـل علـی عایشة غضبان، فرأت الغضب في وجهـه فقالـت: مـن اغضـبك اغضبه الله. قال: ومالي لا اغضب وأنا آمر بالأمر فلا اتبع.[2]

رسول خدا و اصحابش از مدینه خارج شدند. براء گفت: ما محرم بـه حج شدیم. چون به مکّه رسیدیم حضرت فرمود: حجتان را تبدیل بـه عمره کنید. براء می‌گوید: مردم گفتند: ای رسول خدا! مـا بـه حـج احرام بستیم، چگونه آن را عمره قرار دهیم؟ حضرت فرمود: دقـت کنید آنچه را که من به آن امر می‌کنم انجام دهید. ولی مردم سـخن

---

۱. صحیح بخاري، ح ۵۷۵۰؛ صحیح مسلم، ح ۲۳۵۶.

۲. مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۶؛ مسند ابي‌یعلي، ج ۳، ص ۲۳۳.

پیامبرﷺ را ردّ کردند. حضرت غضبناک شد و در حال غضب بر عایشه وارد گشت. عایشه چون حالت غضب را در او مشاهده نمود گفت: هر کس تو را به غضب درآورد خدا او را به غضب درآورد. حضرت فرمود: چگونه غضب نکنم در حالی که من به کاری امر می‌کنم ولی مردم از من پیروی نمی‌کنند.

۳۳. بخاری درباره صلح حدیبیه نقل کرده که عمر بعد از نوشته شدن صلح نامه گفت:

فأتيت نبي الله ﷺ فقلت: ألست نبي الله حقاً؟ قال: بلى. قلت: ألسنا على الحق وعدوّنا على الباطل؟ قال: بلى. قلت: فلمَ نعطي الدنية في ديننا اذاً؟ قال: انّي رسول الله ولست أعصيه وهو ناصري. قلت: أوليس كنت تحدثنا أنا سنأتي البيت فنطوف به؟ قال: بلى، أفأخبرك أنا نأتيه العام؟ قال: قلت: لا. قال: فانّك آتيه ومطوف به. قال: فأتيت ابابكر فقلت يا ابابكر! أليس هذا نبي الله حقاً؟ قال: بلى. قلت: ألسنا على الحق وعدوّنا على الباطل؟ قال: بلى. قلت: فلم نعطي الدنيّة في ديننا اذاً؟ قال: ايّها الرجل! انّه لرسول الله ﷺ وليس يعصي ربّه وهو ناصره، فاستمسك بغرزه، فوالله انّه على الحق. قلت: أليس كان يحدثنا انّا سنأتي البيت ونطوف به. قال: بلى، أفأخبرك انّك تأتيه العام. قلت: لا. قال: فانك آتيه ومطوف به. قال الزهري: قال عمر: فعملت لذلك اعمالا.[1]

من به نزد رسول خدا آمدم و گفتم: آیا تو پیامبر به حقّ خدا نیستی؟ فرمود: آری. گفتم: آیا ما بر حقّ و دشمن ما بر باطل

---

۱. صحيح بخاري، ج ۲، ص ۹۷۸؛ صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۱۱.

نیست؟ فرمود: آری. گفتم: پس چرا در دینمان به افراد پست امتیاز می‌دهیم؟ حضرت فرمود: همانا من رسول خدایم و هرگز او را نافرمانی نخواهم کرد و او کمک کار من است. گفتم: آیا تو نبودی که به ما گفتی زود است که به مسجد الحرام رفته و خانه خدا را طواف خواهیم کرد. فرمود: آری، ولی آیا تو را خبر دادم که امسال چنین خواهیم کرد؟ گفتم: نه. فرمود: تو آنجا خواهی رفت و خانه خدا را طواف خواهی نمود.

عمر می‌گوید: نزد ابوبکر رفتم و به او گفتم: ای ابوبکر! آیا این، پیامبر به حقّ خدا نیست؟ گفت: آری. گفتم: آیا ما بر حقّ و دشمن ما بر باطل نیست؟ گفت: آری. گفتم: پس چرا ما در دینمان به افراد پست امتیاز دهیم؟! گفت: ای مرد! او رسول خداست و هرگز معصیت پروردگارش نمی‌کند و خدا یاور اوست، پس به ذیل عنایت او تمسک کن؛ زیرا به خدا او بر حقّ است. گفتم: آیا او به ما قول نداده بود که ما را به خانه خدا برده و ما در آنجا طواف به جای آوریم؟ گفت: آری، ولی آیا خبر داده بود که تو امسال به حج می‌روی؟! گفتم: نخیر. گفت: تو آنجا خواهی رفت و طواف خواهی نمود. زهری می‌گوید: عمر گفت: به خاطر این موضوع من کارهایی انجام دادم.

در ادامه حدیث سابق آمده است:

فلمّا فرغ من قضية الكتاب قال رسول الله ﷺ لأصحابه: قوموا فانحروا ثمّ احلقوا. قال: فوالله ما قام منهم رجل حتّى قال ذلك ثلاث مرّات. فلمّا لم يقم منهم احد دخل على امّ سلمة فذكر لها

ما لقي من الناس. فقالت امّ سلمة: يا نبي الله! اتحبّ ذلك، اخرج لا تكلّم احداً منهم كلمة حتّى تنحر بدنك وتدعو حالقك فيحلقك. فخرج فلم يكلّم أحداً منهم حتّى فعل ذلك؛ نحر بدنه ودعا حالقه فحلقه. فلمّا رأوا ذلك قاموا فنحروا.[1]

چون از قضیه صلح نامه فارغ شد رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود: برخیزید و شتران خود را نحر کنید و سپس سرهای خود را بتراشید. راوی می‌گوید: به خدا سوگند! هیچ کس به دستور پیامبر عمل نکرد تا اینکه سه بار حضرت این دستور را تکرار نمود. چون کسی به دستور حضرت توجهی ننمود بر امّ سلمه وارد شد و جریان را به اطلاع او رسانید. امّ سلمه گفت: ای پیامبر خدا! اگر انجام این عمل را دوست داری برو و با کسی سخن مگو تا اینکه شترت را ذبح کرده و سلمانی خود را دعوت کن تا سرت را بتراشد. حضرت بیرون رفت و بدون آنکه با کسی سخن بگوید به سفارش امّ سلمه عمل نمود. اصحاب چون چنین دیدند برخاسته و شتران خود را نحر کردند.

۳٤. عبدالله بن عمر می‌گوید:

لمّا توفى عبدالله بن أبي جاء ابنه إلى رسول الله فقال: يا رسول الله! اعطني قميصك اكفنه فيه، وصلّ عليه واستغفر له. فاعطاه قميصه وقال: إذا فرغت منه فآذناه. فلمّا فرغ آذنه به. فجاء ليصلّي عليه فجذبه عمر فقال: اليس قد نهاك الله ان تصلّي على المنافقين؟! فقال: استغفر لهم أو لا تستغفر لهم أن تستغفر

---

۱. صحيح بخاري، ج ۲، ص ۹۷۸؛ صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۱۱.

لهم سبعين مرّة فلن يغفر الله لهم؟! فنزلت ﴿وَ لا تُصَلِّ عَلى أَحَدٍ مِنْهُمْ ماتَ أَبَداً وَ لا تَقُمْ عَلى قَبْرِهِ﴾ فترك الصلاة عليهم.[1]

چون عبدالله بن ابی مُرد فرزندش به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! لباست را بده تا پدرم را در آن کفن نمایم، و نیز از شما می‌خواهم که بر او نماز گزارده و برای او استغفار نمایی. حضرت لباسش را به او داد و فرمود: هرگاه از عمل او فارغ شدی مرا خبر ده. پیامبر صلی الله علیه و آله آمد تا بر جنازه او نماز گزارد که عمر لباس حضرت را کشید و گفت: آیا خدا تو را از نماز بر منافقان نهی نکرده و نفرموده که اگر بر آنان استغفار کنی یا استغفار نکنی حتی اگر هفتاد بار استغفار نمایی هرگز آنان را نخواهد آمرزید؟! در این هنگام بود که این آیه نازل شد: بر هیچ یک از آنان هنگامی که مردند هرگز نماز مگذار و بر قبر آنان نایست. لذا پیامبر صلی الله علیه و آله نماز بر آنان را ترک نمود.

این حدیث دلالت بر نحوه برخورد خشونت‌آمیز عمر با پیامبر صلی الله علیه و آله دارد آنجا که می‌گوید: «فجذ به عمر». و حال آنکه خداوند دستور تسلیم در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله را می‌دهد و می‌فرماید: ﴿...وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (احزاب:٥٦)

این روایت نیز دلالت بر برخورد خشونت‌آمیز عمر در برابر پیامبر صلی الله علیه و آله دارد.

۳۵. عبدالله بن عمر می‌گوید:

بعث رسول الله صلی الله علیه و آله بعثاً وامّر عليهم اسامة بن زيد فطعن بعض الناس في أمرته، فقام رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: ان كنتم تطعنون في

---

۱. صحيح بخاري، ج ۵، ص ۲۱۸۴.

امرته فقد کنتم تطعنون في امرة ابيه من قبل. وايم الله! ان کان لخليقاً للإمارة...[1]

رسول خدا ﷺ به فرماندهی اسامة بن زید لشکری فرستاد. برخی از مردم در فرماندهی او طعن زدند. رسول خدا ﷺ فرمود: اگر شما در امارت او طعن می‌زنید قبلاً در امارت پدرش نیز طعن وارد کردید. به خدا سوگند! او برای امیری لایق است...

۳٦. ابن عباس می‌گوید:

لمّا اشتدّ بالنبي ﷺ وجعه قال: ائتوني بكتاب الله اكتب لكم كتاباً لاتضلّوا بعده. قال عمر: انّ النبي غلبه الوجع، وعندنا كتاب الله حسبنا، فاختلفوا وكثر اللغط. قال: قوموا عنّي ولاينبغي عندي التنازع. فخرج ابن عباس يقول: الرزية كل الرزية ماحال بين رسول الله ﷺ وبين كتابه.[2]

چون درد بر رسول خدا ﷺ شدت گرفت فرمود: برگه‌ای بیاورید تا برای شما نامه‌ای بنویسم تا بعد از آن گمراه نشوید. عمر گفت: همانا درد بر پیامبر ﷺ غلبه کرده و کتاب خدا نزد ماست و ما را کفایت می‌کند. آنان اختلاف کرده و سر و صدای زیادی نمودند. حضرت فرمود: از نزد من بیرون روید؛ زیرا نزد من نزاع سزاوار نیست. ابن عباس می‌گوید: تمام مصیبت موقعی بود که مانع از نوشتن وصیت پیامبر ﷺ شدند.

۳۷. جبیر بن مطعم می‌گوید:

---

۱. صحيح بخاري، ج ۶، ص ۲۴۴۴؛ صحيح بخاري، ج ۴، ص ۱۸۸۴.

۲. همان، ج ۱، ص ۵۴.

قلت: یا رسول الله! انّهم یزعمون انّه لیس لنا اجر بمکة. قال: لتأتینّکم اجورکم ولو کنتم في جحر ثعلب. قال: فاصغی إلی رسول الله برأسه فقال: انّ في اصحابي منافقين.[1]

گفتم: ای رسول خدا! آنان گمان می‌کنند که برای ما اجری در مکّه نیست. حضرت فرمود: به شما اجرتان خواهد رسید گرچه در خانه روباه باشید. آن‌گاه رسول خدا ﷺ سر خود را به طرف من کرده و فرمود: همانا در میان اصحابم افراد منافقی وجود دارد.

۳۸. ابوسعید خدری از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود:

لتتبعنّ سنن من قبلکم شبراً بشبر وذراعاً بذراع، حتّی لو سلکوا جحر ضبّ لسلکتموه. قلنا: یارسول الله! الیهود والنصاری؟ قال: فمن.[2]

به طور حتم شما از سنّت‌های کسانی که قبل از شما بوده‌اند وجب به وجب و ذراع به ذراع پیروی خواهید کرد، حتی اگر آنان داخل سوراخ سوسمار شده باشند شما نیز داخل می‌شوید. عرض کردیم: ای رسول خدا! مقصود شما از افراد قبل از ما یهود و نصاری است؟ فرمود: آری.

۳۹. انس بن مالک می‌گوید:

انّ رسول الله ﷺ شاور حین بلغه اقبال أبي‌سفیان. قال: فتکلّم ابوبکر فاعرض عنه، ثمّ تکلّم عمر فاعرض عنه. فقام سعد بن عبادة فقال: ایّانا ترید یا رسول الله، والّذي نفسي بیده لو امرتنا أن نخیضها البحر لأخضناها...[3]

---

۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۸۳؛ مسند طیالسي، ج ۱، ص ۱۲۸.

۲. صحیح بخاري، ج ۳، ص ۱۳۷۴؛ ج ۶، ص ۲۶۶۹؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۵۴ و....

۳. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۰۳؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۲۱۹.

همانا رسول خداﷺ هنگامی که خبر بازگشت ابوسفیان را برای جبران شکست جنگ بدر را شنید با اصحابش مشاوره نمود. ابوبکر مشورتی داد، ولی پیامبر روی خود را از او گرداند. عمر نیز مشورت داد، حضرت روی خود را از او نیز گرداند، تا اینکه سعد بن عباده برخواست و گفت: ما را اراده می‌کنی ای رسول خدا! قسم به کسی که جانم به دست اوست اگر ما را دستور دهی که در دریا فرو رویم چنین خواهیم کرد...

٤٠. بخاری به سندش از مسیّب نقل کرده که گفت: براء بن عازب رضی الله عنه را ملاقات کردم و به او گفتم:

طوبى لك، صحبت النبيﷺ وبايعته تحت الشجرة. فقال: يابن اخي! انّك لاتدري ما احدثنا بعده.[1]

خوشا به حال تو، با پیامبر مصاحبت کرده و با او زیر درخت بیعت نمودی. او گفت: ای پسر برادرم! تو نمی‌دانی که ما بعد از پیامبرﷺ چه کردیم.

٤١. ابن حزم اندلسی از ولید بن جمیع نقل کرده:

انّه قد روي اخباراً فيها انّ ابابكر وعمر وعثمان وطلحة وسعد بن ابي وقاص ارادوا قتل النبيﷺ وإلقاءه من العقبة في تبوك.[2]

او روایاتی را نقل کرده که در آن آمده: ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و سعد بن ابی وقاص اراده کردند تا پیامبرﷺ را به قتل رسانده و او را در تبوک از گردنه کوه به پایین پرتاب کنند.

---

۱. صحيح بخاري، ج ۴، ص ۱۵۲۹.

۲. المحلّي، ج ۱۱، ص ۲۲۴.

راوی این حدیث یعنی ولید بن جمیع به تعبیر یحیی بن معین ثقه است. احمد بن حنبل و ابوداوود و ابوزرعه از او نفی بأس کرده‌اند. ابوحاتم او را صالح الحدیث می‌داند. ابن حبّان او را در کتاب «الثقات» آورده است. یحیی بن سعید در آخر عمر از او روایت نقل می‌کرده است... .[۱] و مهم‌تر آنکه وی از رجال صحیح بخاری است.

ابن حجر از ابن حبان نقل کرده که ولید بن جمیع روایات منفردی را از افراد ثقه نقل می‌کرد که شباهتی به حدیث افراد ثقه نداشت... .

ابن سعد او را ثقه و دارای احادیث دانسته است... .[۲]

نتیجه اینکه اهل سنت او را فردی موثق می‌دانند، ولی سبب وهن و طعن او از طرف برخی از افراد به جهت آن است که به واسطه ابوالطفیل از حذیفه روایات اصحاب عقبه تبوک را نقل کرده است.

۴۲. مسلم به سندش از قیس بن عبّاد نقل کرده که گفت:

قلت لعمار: ارأیتم صنیعکم هذا فیما کان من أمر علي، أرأیاً رأیتموه او شیئاً عهده إلیکم رسول الله صلی الله علیه و آله؟! فقال: ما عهد الینا رسول الله صلی الله علیه و آله شیئاً لم یعهده إلی الناس کافّة ولکن حذیفة أخبرني عن النبي صلی الله علیه و آله انّه قال: في اصحابي اثنا عشر منافقاً، منهم ثمانیة لایدخلون الجنّة حتّی یلج الجمل في سمّ الخیاط.[۳]

به عمار گفتم: به من بگو: این چه کاری بود که در مورد کار علی[علیه السلام] انجام دادید، آیا رأی شما به اینجا رسیده بود یا چیزی بود

۱. تهذیب الکمال، ج ۷، ص ۴۷۴.

۲. تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۵۴.

۳. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۴۳.

که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شما پیمان بر آن گرفته بود؟ عمار فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله عهدی را بر ما نداشته که به تمام مردم نداشته باشد، ولی حذیفه مرا از پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داد که فرمود: در میان اصحاب من دوازده منافق است، از بین آنها هشت نفر است که هرگز داخل بهشت نمی‌شوند تا شتر وارد سوراخ سوزن گردد.

٤٣. ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» می‌گوید:

ذكر ابوحامد في كتابه (سرّ العالمين و كشف ما في الدارين) فقال: في حديث من كنت مولاه فعلي مولاه: انّ عمر قال لعلي: بخ بخ، اصبحت مولى كل مؤمن. قال ابوحامد: هذا تسليم و رضى. ثم بعد هذا غلب الهوى حباً للرياسة و عقد البنود و أمر الخلافة و نهيها، فحملهم على الخلاف ﴿فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَبِئْسَ ما يَشْتَرُونَ﴾.[1]

ابوحامد در کتاب (سرّ العالمین و کشف ما فی الدارین) در مورد حدیث (**من كنت مولاه فهذا علي مولاه**) می‌گوید: عمر به علی [علیه السلام] گفت: مبارک باد، مبارک باد، تو مولای هر مؤمنی شدی. او نیز می‌گوید: این، تسلیم و رضاست. آن گاه بعد از این، هوای نفس غلبه کرده و حبّ ریاست و عقد قراردادها و امر و نهی خلافت آنان را بر مخالفت واداشت. لذا بیعت خود را پشت سرانداخته و با ثمن اندکی معاوضه نمودند و بد معامله‌ای انجام دادند.

٤٤. ذهبی می‌گوید:

---

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۱۳۲.

هكذا هو كان عمر يقول: اقلّوا الحديث عن رسـول الله، و زجـر غير واحد من الصحابة عن بثّ الحديث، و هذا مـذهب لعمـر و غيره، فبالله عليك إذا كان الإكثار من الحديث في دولة عمر كانوا يمنعون منه، مع صدقهم وعدالتهم...[1]

عمر این چنین بود که می‌گفت: کمتر حدیث از رسول خداﷺ نقل کنید، و عده‌ای از صحابه را از نشر حدیث جلوگیری کـرد و ایـن، مذهب عمر و غیر او بود. پناه به خدا که از زیاد نقل حدیث کردن در دولت عمر جلوگیری شد، با صداقت و عدالت آنها...

٤٥. ابن سعد نقل کرده که عمر بن خطّاب، خطاب به ابوهریره گفت: «**يا عدوّ الله و عدوّ كتابه، سرقت مال الله**»[2]؛ «ای دشمن خدا و دشمن کتـابش، اموال خدا را به سرقت بردی».

٤٦. ابن عباس می‌گوید:

لمّا ماتت زينب بنت رسول اللهﷺ قال رسـول اللهﷺ: الحقوهـا بسلفنا الخيرّ عثمان بـن مظعـون. فبكـت النسـاء، فجعـل عمـر يضربهنّ بسوطه، فاخذ رسول اللهﷺ يده و قال: مهـلاً يـا عمـر، دعهنّ يبكين، و ايّاكنّ و نعيق الشـيطان... و قعـد رسـول اللهﷺ على شفير القبر و فاطمة إلى جنبه تبكي فجعل النبـيﷺ يمسـح عين فاطمة بثوبه رحمة لها.[3]

چون زینب دختر رسول خداﷺ وفات یافت رسول خداﷺ فرمـود: او را به سلف خیرّ ما عثمان بن مظعون ملحق کنید. زنان گریسـتند.

---

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۱.
۲. طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۳۳۵ ؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۱۲.
۳. مسند احمد، ج ۱، صص ۳۹۳و۵۵۱؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۲۱۰.

عمر شروع به زدن زنان با تازیانه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله دست او را گرفت و فرمود: دست بردار ای عمر! آنان را رها کن تا بگریند، و زنان را دستور داد که حرفی شیطانی نزنند... رسول خدا صلی الله علیه و آله بر لب قبر نشست و فاطمه در کنار او گریه می‌کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله با لباسش از روی ترحّم اشک‌های فاطمه را پاک می‌نمود.

٤٧. مسلم از عمر بن خطاب نقل کرده که به حضرت علی علیه السلام و عباس گفت:

فلمّا توفّی رسول الله قال ابوبکر: أنا ولي رسول الله، فجئتما تطلب میراثك من ابن أخیك و یطلب هذا میراث امرأته عن ابیها. فقال ابوبکر: قال رسول الله: ما نورث ماترکناه صدقة. فرأیتماه کاذباً، آثماً، غادراً، خائناً، والله یعلم انّه لصادق، بارّ، راشد، تابع للحق. ثمّ توفّی ابوبکر و أنا ولي رسول الله صلی الله علیه و آله و ولي أبي‌بکر، فرأیتماني کاذباً آثماً غادراً خائناً.[1]

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت ابوبکر گفت: من جانشین رسول خدایم . شما دو نفر به نزد او آمده و تو میراثت که از فرزند برادرت بود را طلب می‌کردی و او درخواست ارث همسرش از جهت پدرش را داشت. ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: ما چیزی به ارث نمی‌گذاریم، آن چه را گذاشته‌ایم همه صدقه است. شما دو نفر او را دروغگو، گناه‌کار، حیله‌گر و خائن به حساب آوردید، در حالی که خداوند می‌دانست که او راستگو، نیکوکار، رشید، و پیرو حق است. آن‌گاه ابوبکر وفات کرد و من جانشین

---

۱. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۳.

رسول خدا و جانشین ابوبکرم. شما دو نفر مرا نیز دروغگو، گناه کار، حیله گر و خائن دانستید.

۴۸. بعجة بن عبدالله جهنی می‌گوید:

تزوج رجل منّا امرأة من جهنية، فولدت له تماماً لستة أشهر، فانطلق زوجها عثمان بن عفان، فامر برجمها. فبلغ ذلك علياً ﷺ فأتاه فقال: ماتصنع؟ قال: ولدت تماماً لستة اشهر و هل يكون ذلك؟ قال علي ﷺ: اما سمعت الله تعالي يقول، ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصالُهُ ثَلثُونَ شَهْراً﴾ و قال: ﴿حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ﴾[1]، فكم تجده بقي إلاّ ستة أشهر؟ فقال عثمان: والله مافطنت لهذا! علي بالمرأة، فوجدوه قدفرغ عنها. و كان من قولها لأختها: يا اخيه! لاتحزني، فوالله ما كشف فرجي احد قطّ غيره. قال: فشبّ الغلام بعد فاعترف الرجل به و كان من اشبه الناس به. قال: فرأيت الرجل بعد يتساقط عضواً عضواً على فراشه.[2]

مردی از اقوام ما با زنی از قبیله جهنیه ازدواج کرد و برای او بچه‌ای شش ماهه به دنیا آورد. همسرش او را نزد عثمان بن عفان برد و او دستور داد تا زن را سنگسار نمایند. خبر به علی ﷺ رسید، نزد او آمد و فرمود: چه می کنی؟ گفت: او بچه‌ای شش ماهه به دنیا آورده است، آیا چنین چیزی می‌شود؟ علی ﷺ فرمود: آیا قول خداوند متعال را نشنیده‌ای: (حمل و شیردادن او سی ماه است). و اینکه فرمود: (دو سال کامل) یعنی شیر دادن اوست، چه مقدار از سی ماه

---

۱. بقره: ۲۳۳.

۲. الدر المنثور، ج ۶، ص ۹؛ موطأ مالک، ج ۲، ص ۱۲۵.

باقی می‌ماند؟ آیا غیر از شش ماه است – که اقل حمل می‌باشد – ؟ عثمان گفت: به خدا سوگند! این مطلب را نمی‌دانستم، آن زن را به سوی من بازگردانید. ولی مشاهده کردند که کار تمام شده و او را سنگسار نموده‌اند. از جمله سخنان آن زن با خواهرش این بود: ای خواهرم! محزون مباش، به خدا سوگند که فرج مرا کسی جز او کشف نکرده است. راوی می‌گوید: بچه بعد از آن واقعه بزرگ شد و آن مرد اعتراف به فرزندیش نمود و اینکه از همه مردم به او نزدیک‌تر است. راوی می‌گوید: بعد از اعتراف، آن مرد را دیدم که اعضای بدنش بر روی زیراندازش می‌ریخت.

٤٩. احمد بن حنبل از عبدالله بن ثابت نقل کرده که گفت:

جاء عمر بن الخطاب إلی النبيﷺ فقال: يا رسول الله! انّي مررت بأخ لي من قريظة فكتب لي جوامع من التوراة، ألا اعرضها عليك؟ قال: فتغيّر وجه رسول اللهﷺ؟...[1]

عمر بن خطاب نزد پیامبرﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! من بر برادرم از بنی‌قریظه مرور کردم و او جوامعی از تورات را بر من نوشت، آیا می‌خواهی آنها را بر تو عرضه کنم؟ عبدالله می‌گوید: رنگ رخسار رسول خداﷺ تغییر کرد...

دارمی نیز به سند خود از جابر نقل می‌کند که گفت:

انّ عمر بن الخطاب أتی رسول اللهﷺ بنسخة من التوراة فقال: يا رسول الله! هذه نسخة من التوراة. فسكت، فجعل يقرأ و وجه رسول اللهﷺ يتغيّر، فقال ابوبكر: ثكلتك الثواكل! ماتری ما بوجه

---

۱. مسند احمد، ج ۳، ص ۴۶۹.

رسول الله! فنظر عمر إلی وجه رسول الله، فقال: اعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله، رضینا بالله ربّاً و بالإسلام دیناً و بمحمّد نبیاً. فقال رسول الله ﷺ: والذي نفس محمّد بیده لو بدي لکم موسی فاتبعتموه وترکتموني لضللتم عن سواء السبیل، ولو کان حیّاً و ادرك نبوتي لاتّبعني.[1]

همانا عمر بن خطاب با نسخه‌ای از تورات نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای رسول خدا! این نسخه‌ای از تورات است. حضرت ساکت شد. عمر همین‌طور آن را می‌خواند و صورت رسول خدا ﷺ تغییر می‌کرد. ابوبکر گفت: مادرهای جوان مرده بر تو بگریند! نمی‌بینی که چگونه چهره حضرت تغییر کرده است؟! عمر به چهره رسول خدا ﷺ نظر کرده و گفت: پناه بر خدا از غضب خدا و غضب رسولش. راضی شدیم به ربوبیّت خداوند و دین اسلام و نبوت پیامبر ﷺ. رسول خدا ﷺ فرمود: قسم به کسی که جان محمّد به دست اوست اگر موسی علیه السلام بر شما ظاهر می‌شد و شما از او پیروی می‌کرده و مرا رها می‌کردید به طور حتم از راه مستقیم گمراه می‌شدید، و اگر او زنده بود و نبوت مرا درک می‌کرد به طور قطع از من پیروی می‌نمود.

سیوطی نیز نقل می‌کند: «**انّ عمر کان یأتي الیهود فیسمع منهم التوراة**»[2]؛ «عمر به نزد یهود می‌آمد و از آنها استماع تورات می‌نمود».

و نیز احمد بن حنبل و دیگران نقل کرده‌اند:

---

۱. سنن دارمي، ج ۱، ص ۱۱۵؛ الدرالمنثور، ج ۲، ص ۴۹ و...

۲. اسباب النزول، ج ۱، ص ۲۱.

جاء عمربن الخطاب إلى الرسولﷺ بترجمة التوراة و جعل يتلوها على النبيﷺ و وجه النبي يتمعّر و قال له رسول اللهﷺ: أمهوّكون انتم؟! لقد جئتكم بها نقية بيضاء، والله لو كان موسى حيّاً ما وسعه إلاّ اتباعي.[1]

عمر بن خطاب نزد رسول خداﷺ با ترجمه تورات آمد و شروع به تلاوت آن بر پیامبرﷺ نمود و حضرت صورتش متغيّر می‌شد. پیامبرﷺ به او فرمود: آیا شما یهودی شده‌اید؟! من برای شما قرآنی پاک و روشن آورده‌ام، به خدا سوگند! اگر موسی زنده بود راهی به جز پیروی از من را نداشت.

و نیز ابن حزم اندلسی نقل کرده:

فقد سمح الخليفة الثاني لكعب الأحبار بأن يقرأ التوراة آناء الليل و النهار.[2]

خلیفه دوم به کعب الأحبار اجازه داده بود تا تورات را شبانه‌روز بخواند.

۵۰. احمد بن حنبل نقل کرده:

كاد الخيّران ان يهلكا: ابوبكر و عمر، لمّا قدم على النبي وفد بني‌تميم اشار احدهما بالأقرع و اشار الآخر بغيره. قال ابوبكر لعمر: انّما اردت خلافي. فقال عمر: ما اردت خلافك. فارتفعت اصواتهما عند النبي فنزلت: ﴿ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا

---

۱. مسند احمد، ج۳، ص۳۸۷؛ البداية و النهاية، ج۲، ص۱۳۳؛ فتح الباري، ج۱۳، ص۲۸۱.

۲. الفِصَل، ج۱، ص۲۱۷.

أَصْواتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُكُمْ وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ﴾[1].[2]

نزدیک بود که آن دو یعنی ابوبکر و عمر هلاک شوند؛ زمانی که قافله بنی‌تمیم بر پیامبرﷺ وارد شدند و یکی از آن دو به اقرع اشاره کرده و دیگری به شخص دیگر اشاره نمود. ابوبکر به عمر گفت: آیا تو اراده مخالفت با من را کرده‌ای؟ عمر گفت: من اراده مخالفت با تو را ننموده‌ام. صدای آن دو نزد پیامبرﷺ بلند شد. در آن هنگام بود که این آیه نازل شد: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید [و داد و فریاد نزنید] آن‌گونه که بعضی از شما در برابر بعضی صدا بلند می‌کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید!)

۵۱. مسلم به سند خود از جابر بن عبدالله نقل می‌کند:

دخل ابوبکر یستأذن علی رسول اللهﷺ فوجد الناس جلوساً ببابه لم یؤذن لأحد منهم. قال: فأذن لأبي‌بكر فدخل ثمّ أقبل عمر فاستأذن فاذن له. فوجد النبيﷺ جالساً حوله نساؤه واجماً ساكتاً. قال: فقال: لأقولنّ شيئاً أضحك النبيﷺ. فقال: يا رسول الله! لو رأيت بنت خارجة سألتني النفقة فقمت اليها فوجأت عنقها. فضحك رسول اللهﷺ و قال: هنّ حولي كماترى يسألني النفقة. فقام ابوبكر إلى عايشة يجأ عنقها، فقام عمر إلى

---

۱. حجرات: ۲.

۲. مسند احمد، ج ۴، ص ۶.

حفصة یجأ عنقها، کلاهما یقول تسألن رسول الله صلی الله علیه و آله ما لیس عنده؟ فقلن: والله مانسأل رسول الله صلی الله علیه و آله شیئاً أبداً لیس عنده. ثم اعتزلهنّ شهراً أو تسعاً و عشرین...[1]

ابوبکر وارد شد تا از رسول خدا صلی الله علیه و آله اذن دخول گیرد که دید مردم بر در خانه حضرت نشسته و به کسی اجازه ورود نمی‌دهد.پیامبر صلی الله علیه و آله به ابوبکر اذن داد و او داخل خانه شد، سپس عمر آمد و اذن خواست، به او نیز اذن دخول داده شد. عمر پیامبر را در حالی مشاهده کرد که نشسته و اطراف او همسرانش قرار داشتند ولی حضرت از شدت غم و اندوه سکوت کرده و با کسی سخن نمی‌گوید. جابر می‌گوید: عمر گفت: الآن چیزی می‌گویم که پیامبر صلی الله علیه و آله را به خنده درآورم. گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! نبودی ببینی دختر خارجه ـ همسرم ـ از من نفقه‌اش را درخواست کرد به طرف او رفته و گردنش را فشار دادم. حضرت در این هنگام خندید و فرمود: این زنان دور من هستند و همان‌طور که می‌بینی از من تقاضای نفقه دارند. در این هنگام ابوبکر به طرف عایشه حرکت کرد و گردن او را گرفته و فشار داد. آن‌گاه عمر برخاست و به طرف حفصه رفته و گردن او را فشرد. و هر دو در آن هنگام می‌گفتند: شما از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی می‌خواهید که ندارد؟ همگی گفتند: به خدا سوگند! هرگز ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را که نداشته باشد نمی‌خواهیم. سپس حضرت یک ماه و یا بیست و نه روز از آنها کناره گرفت...

---

۱. صحیح مسلم با شرح نووي، ج ۱، صص ۸۰و۸۱.

۵۲. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: «**و كان في اخلاق عمر و الفاظه جفا، و عنجهية ظاهرة**»[1]؛ «در اخلاق و کلمات عمر جفا و کبر ظاهر بود».

و نیز می‌گوید:

و كان سريعاً إلى المساءة، كثير الجبه و الشتم و السب.[2]

عمر کسی بود که زود بد می‌گفت و بدرفتاری می‌کرد، و زیاد می‌زد و دشنام و سبّ می‌کرد.

۵۳. بخاری به سندش از ابوقتاده نقل کرده که گفت:

لمّا كان يوم حنين نظرت إلى رجل من المسلمين يقاتل رجلاً من المشركين... و انهزم المسلمون و انهزمت معهم، فإذا بعمر بن الخطاب في الناس. فقلت له: ما شأن الناس؟ قال: امر الله...[3]

در جنگ حنین به شخصی از مسلمانان نظر کردم که با شخصی از مشرکان می‌جنگید... مسلمانان فرار کردند و من نیز با آنها فرار نمودم، ناگهان عمربن خطاب را در میان فرارکنندگان مشاهده کردم. به او گفتم: چه شده این مردم را؟ گفت: خواست خداست...

فخر رازی می‌گوید: «از جمله فرارکنندگان در جنگ احد عمر، عثمان، سعد و عقبه بود...».[4]

۵٤. ابن عباس نقل می‌کند:

قام فينا رسول الله ﷺ خطيباً بموعظة فقال: يا أيها الناس! انّكم تحشرون إلى الله حفاة عراة غرلا ﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ

---

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۱.
۲. همان، ج ۴، ص ۴۵۷.
۳. صحيح بخاري، ج ۳، ص ۶۷.
۴. مفاتيح الغيب، ج ۹، ص ۶۲.

وَعْداً عَلَيْنا إِنّا كُنّا فاعِلِينَ﴾، ألا وانّ اوّل الخلائق يكسي يوم القيامة ابراهيم عليه السلام. ألا وانّه سيجاء برجال من امّتي فيؤخذ بهم ذات الشمال فاقول: يا ربّ أصحابي، فيقال: انّك لاتدري ما احدثوا بعدك. فاقول: كما قال العبد الصالح: ﴿وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً ما دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَ أَنْتَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ * إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾. قال: فيقال لي: انّهم لم يزالوا مرتدّين على اعقابهم منذ فارقتهم.[1]

رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما ایستاده خطبه خواند و ما را موعظه کرد و فرمود: ای مردم! شما روز قیامت به سوی خدا پابرهنه، لخت و ختنه نشده محشور می‌گردید (همان‌گونه که آفرینش را آغاز کردیم آن را باز می‌گردانیم این وعده‌ای است بر ما و قطعاً آن را انجام خواهیم داد). آگاه باشید که اولین خلایق در روز قیامت که پوشیده می‌شود ابراهیم علیه السلام است. آگاه باشید که زود است مردانی از امّت من را به طرف جهنم برند. می‌گویم: ای پروردگارم اینان اصحاب من هستند؟! گفته می‌شود: نمی‌دانی که بعد از تو چه کردند. من همانند بنده صالح می‌گویم: (و من بر آنان مادامی که در میانشان بودم گواهم ولی هنگامی که وفات کردم تو مراقب آنانی، و تو بر هر چیزی گواهی. اگر آنان را عذاب کنی، آنان بندگان تواند، و اگر از آنان بگذری تو عزیز و حکیمی). حضرت فرمود: به من گفته می‌شود: از هنگامی که از آنان جدا شدی دائماً در حال ارتداد بودند.

---

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۱۹۴.

آنچه تاکنون گذشت ذکر شواهد تاریخی و حدیثی بر مخالفت صحابه با رسول خدا ﷺ و علاوه بر آن روایت حوض از سرنوشت عده ای از اصحاب در روز قیامت پرده برمی‌دارد.

احادیث حوض

۱. ابوهریره در حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل کرده که فرمود:

... وأنا فرطكم على الحوض، فليذادن الرجل عن حوضي كما يذاد البعير الضالّ، اناديهم ألا هلمّ ألا هلمّ، فيقال: إنّهم قد بدّلوا. فاقول: فسحقاً فسحقاً فسحقاً.[1]

... من در کنار حوض نظاره‌گر شمایم، از حوضم افراد را دور می‌کنند آن‌گونه که شتر گم گشته دور می‌شود. آنان را ندا می‌دهم آی پیش من آیید، آی پیش من آیید. گفته می‌شود: همانا اینان تبدیل دین کردند. می‌گویم: نابود باشند، نابود باشند، نابود باشند.

و نیز از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمود:

بينا انا نائم ـ قائم ـ إذا زمرة حتّى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال: هلم، فقلت: أين؟ قال: إلى النار والله. قلت: وما شأنهم؟ قال: انّهم ارتدوا بعدك على أدبارهم القهقرى. ثمّ اذا زمرة حتّى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم فقال: هلم. قلت: أين؟ قال: إلى النار والله. قلت: ما شأنهم؟ قال: انّهم ارتدوا بعدك على ادبارهم القهقرى، لايخلص منهم إلاّ مثل همل النعم.[2]

---

۱. مسند ابي عوانه، ج ۱، ص ۱۲۲؛ ج ۱، ص ۱۳۸.

۲. صحيح بخاري، ج ۵، ص ۲۴۰۷.

هنگامی که من خوابیده‌ام ـ ایستاده‌ام ـ ناگهان دسته‌ای را می‌آورند و چون آنان را می‌شناسم مردی از بین من و آنان بیرون مـی‌آیـد و می‌گوید: حرکت کنید. می‌گویم: به کجا؟ می‌گوید به خدا به طرف آتش دوزخ. می‌گویم: چه کرده‌اند؟ می‌گوید: آنان بعد از تو مرتـد شده و به قهقرا بازگشتند. آن گاه دسته‌ای دیگر را می‌آورند و چون آنان را می‌شناسم مردی از بین من و آنان بیرون می‌آید و می‌گوید: حرکت کنید. می‌گویم: به کجا؟ می‌گوید: به خدا سوگند به طـرف آتش. می‌گویم: چه کرده‌اند؟ می‌گوید: آنان بعد از تو مرتد شـده و بـه قهقرا بازگشتند. و از آنان جز افراد اندکی خلاصی نمی‌یابند.

۲. عبدالله بن عمر می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

انا فرطکم علی الحوض، فلیرفعنّ إلـی رجـال مـنکم حتّـی إذا أهویت لأناولهم اختلجوا دوني، فاقول: أي ربّ اصحابي، یقـول: لاتدري ما احدثوا بعدك.[1]

من منتظر شما در کنار حوض می‌باشم که مردانی از شما را جلـوی من می‌آورند و چون قصد می‌کنم که به آنان دسترسـی پیـدا کـنم مانعم می‌شـوند. مـی‌گـویم: ای پروردگـارم! اینـان اصـحاب مـن می‌باشند؟! خداوند می‌فرماید: نمی‌دانی بعد از تو چه کردند.

۳. انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود:

لیردنّ علي ناس من اصحابي الحـوض حتّـی عـرفتهم اختلجـوا دوني، فاقول: أصیحابي، فیقول: لاتدري ما احدثوا بعدك.[2]

---

۱. صحیح بخاري، ج ۶، ص ۲۵۸۷.

۲. همان، ج ۵، ص ۲۴۰۶.

بر من در کنار حوض تعداد بسیاری از اصحابم را می‌آورند و چون آنان را می‌شناسم مرا مانع می‌شوند می‌گویم: اینان اصحاب من هستند؟! خطاب می‌رسد: تو نمی‌دانی که آنها بعد از تو چه کردند.

٤. ابوحازم می‌گوید: از سهل شنیدم که می‌گفت: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می‌فرمود:

أنا فرطكم على الحوض، من ورد شرب، ومن شرب لم يظمأ ابداً. وليردنّ على اقوام أعرفهم ويعرفوني، ثمّ يحال بيني وبينهم.

من پیشتاز شما در وارد شدن بر حوض (کوثرم)، حوضی که هر کس از آب آن بیاشامد سیراب خواهد شد، و کسی که سیراب شود هرگز تشنه نخواهد شد. و به طور حتم بر من اقوامی وارد شوند که من آنان را می‌شناسم، آنان نیز مرا می‌شناسند. آن گاه بین من و آنان فاصله می‌شود.

ابوحازم در ادامه می‌گوید: هنگامی که من این حدیث را نقل می‌کردم نعمان بن ابی عیاش آن را شنید و گفت: «این‌گونه از سهل حدیث شنیدی؟» گفتم: «آری». او گفت: «و من گواهی می‌دهم بر ابوسعید خدری که از او شنیدم با زیاده‌ای که داشت می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: آنان از منند، خطاب می‌رسد:

انّك لاتدري ما عملوا بعدك، فاقول: سحقاً سحقاً لمن بدّل بعدي.[1]

نمی‌دانی که بعد از تو چه کردند؟ من هم می‌گویم: نفرین باد نفرین باد بر کسانی که بعد از من تغییر و تبدیل کردند.

---

۱. صحيح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۹۳؛ صحيح بخاري، ج ۵، ص ۲۴۰۶؛ ج ۶، ص۲۵۸۷.

۵. حذیفه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود:

انا فرطکم علی الحوض، ولأنازعنّ اقواماً ثمّ لأغلبنّ علیهم، فأقول: یا ربّ اصحابي، فیقال: انّك لاتدري ما احدثوا بعدك.[1]

من در کنار حوض منتظر شما هستم و با گروه‌هایی نزاع خواهم کرد آن‌گاه بر آنان غلبه خواهم نمود. عرض می‌کنم: بار خدایا! اینان اصحاب من هستند؟! خطاب می‌رسد: نمی‌دانی که بعد از تو چه کردند؟

٦. امّ سلمه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

انّي فرط لکم علی الحوض، فإيّاي لیأتینّ احدکم فیذبّ عنّي کما یذب البعیر الضال، فأقول فیم هذا؟ فیقال: إنّك لاتدري ما أحدثوا بعدك. فاقول: سحقاً.[2]

من در کنار حوضم نظاره‌گر شمایم، یکی از شما نزد من می‌آید، ولی او را از من دور می‌سازند آن‌گونه که شتر گمشده دور می‌گردد. می‌گویم: برای چه؟ گفته می‌شود: نمی‌دانی که بعد از تو چه کردند. می‌گویم: نابود باشند.

و نیز می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

یا ایها الناس! بینا أنا علی الحوض اذ مرّ بکم زمراً تذهب بکم الطرق، ألا هلم إلی الطریق، فینادي مناد من ورائي: انّهم بدّلوا بعدك. فاقول: ألا سحقاً ألا سحقاً.[3]

---

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۹۶؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۸۴.

۲. همان، ج ۴، ص ۱۷۹۵.

۳. السنن الکبري، ج ۶، ص ۴۴۹؛ مسند ابن راهویه، ج ۱، ص ۲۰۰.

ای مردم! در آن هنگام که من در کنار حوض هستم ناگهان دسته‌ای از شما را از راهی می‌برند. صدا مـی‌زنـم: آگـاه باشـید! از ایـن راه بیاورید. کسی از پشت سر من ندا می‌دهد: آنان بعد از تـو در دیـن تبدیل نمودند. می‌گویم: نابود باد، نابود باد.

و نیز می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که بر این منبر می‌فرمود:

انّي سلف لكم على الكوثر، فبينا أنا عليه اذ مرّ بكم أرسالا مخالفاً لكم، فنادى: هلمّ، فينادي مناد يقول: ألا انّهم قـد بـدّلوا بعـدك، فأقول: ألا سحقاً.[1]

من پیشتاز شما بر حوض کوثرم، در آن هنگامی که مـن در کنـار آن هستم عدّه‌ای مخالف شما را حرکـت مـی‌دهنـد، و منـادی نـدا می‌دهد حرکت کنید. منادی دیگر می‌گوید: آگاه باشید! اینان بعـد از تو دین را تغییر دادند. می‌گویم: نابود باشند.

از مجموعه این روایات و شواهد تاریخی می‌توان استفاده کرد نظریـه حجت سنت صحابه پایه و اساس ندارد. زیرا لازمه چنین حجیتی پیـروی از خطاها و گناهان آنان می‌باشد و حال آنکه خدا به چنین چیزی فرمـان نداده است.

---

۱. مصنّف ابن ابي‌شيبه، ج ۷، ص ۴۵۵.



دلال حجیت سنت سلف

سلفی‌ها بر حجیت سنّت سلف خصوصاً صحابه به ادله‌ای تمسک کرده‌اند. از آنجا که ابن قیّم جوزیه در این زمینه مفصل بحث کرده و از بزرگان خط سلفیه است. لذا به ادله او پرداخته و سپس آنها را نقد خواهیم کرد:

ادله قرآنی بر حجیت سنت صحابه

دلیل اول:

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ السَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الأَنْصارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (توبه: ۱۰۰)

پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغ‌هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که

نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ!

ابن قیم جوزیه می‌گوید:

فوجه الدلالة انّ الله تعالی اثنی علی من اتبعهم، فإذا قالوا قولا فاتبعهم متبع علیه قبل أن یعرف صحته فهو متبع لهم، فیجب أن یکون محموداً علی ذلك و أن یستحق الرضوان، ولو کان اتباعهم تقلیداً محضاً کتقلید بعض المفتین لم یستحقّ من اتبعهم الرضوان إلاّ أن یکون عامیاً، فامّا العلماء المجتهدون فلا یجوز لهم اتباعهم حینئذ... [1]

کیفیت دلالت آیه این است که خداوند متعال کسانی را که از صحابه پیروی کرده ستایش نموده است. پس هرگاه صحابه کلامی را گفتند و کسی از آنان پیروی نمود قبل از آنکه پی به صحت آن ببرد، او پیرو صحابه است. لذا واجب است که بر این عملش ستایش گردد و مستحق خشنودی خدا شود، و اگر پیروی از آنان تقلید محض باشد همانند تقلید برخی از مفتیان، پیروی از صحابه موجب خشنودی خدا نیست، مگر آنکه او عامی باشد، و علمای مجتهد در این هنگام پیرویشان جایز نیست...

پاسخ

☑ اولاً: مراد به پیروی از سابقین پیروی در آن چیزی است که بر آن سبقت گرفتند که همان ایمان به خدا و رسول و اطاعت آن دو است، نه

---

۱. اعلام الموقعین، ج ۴، صص ۱۲۳و ۱۲۴.

پیروی مطلق صحابه. و مقصود از پیروان نیک صحابه پیروان در ایمان به خدا و رسول و اطاعت آن دو است.

☑ ثانیاً: بر فرض دلالت آیه بر جواز پیروی از سابقین، مقید به مثل آیه: ﴿... وَ مَنْ يَعْصِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبِيناً﴾ (احزاب: ٣٦) است. و لذا اگر ثابت شد که برخی از صحابه اهل اطاعت نبوده بلکه معصیت کار بوده‌اند پیروی از آنها پیروی از ضلالت خواهد بود.

☑ ثالثاً: اگر این آیه دلالت بر حجیت سنّت صحابه داشته باشد، دلیل، خودش را نقض می‌کند؛ یعنی آیه دلالت بر عدم حجیت سنّت صحابه دارد؛ زیرا سنّت آنان بر عدم التزام به سنّت یک دیگر بوده است.

دلیل دوم

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿اتَّبِعُوا مَنْ لا يَسْئَلُكُمْ أَجْراً وَ هُمْ مُهْتَدُونَ﴾ (یس: ٢١)

از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند!

ابن قیم می‌گوید:

هذا قصة الله سبحانه و تعالى عن صاحب ياسين على سبيل الرضا بهذه المقالة و الثناء على قائلها و الإقرار له عليها، و كل واحد من الصحابة لم يسألنا اجراً و هم مهتدون، بدليل قوله تعالى خطاباً لهم: ﴿... وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْها كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾، و (لعلّ) من الله واجب... و كل من هداه فهو مهتد فيجب اتباعه بالآية.[1]

---

۱. اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۱۳۰.

در این آیه خداوند سبحان و متعال قصه صاحب یاسین را از روی رضایت به جهت این گفتار و ستایش از گوینده آن و اقرار بر آن بازگو کرده است، و هر یک از صحابه نیز چنین بوده‌اند که اجرت طلب نکرده در حالی که خود هدایت شده بودند به دلیل گفتار خدای متعال در خطاب به آنان که فرمود: (و شما بر لب پرتگاه از جهنم بودید که شما را از آن نجات داد، اینچنین خداوند برای شما آیاتش را بیان می‌کند شاید که هدایت شوید) و لعلّ از خداوند واجب است... و هر که را خداوند هدایت کرده او هدایت شده است و لذا پیروی از او به این آیه واجب می‌شود.

پاسخ

☑ اولاً: مقصود از ﴿مَنْ لا یَسْئَلُکُمْ أَجْراً وَ هُمْ مُهْتَدُونَ﴾ رسولان است همان‌گونه که از آیات سابق بر این آیه استفاده می‌شود آنجا که می‌فرماید:

﴿وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً أَصْحابَ الْقَرْیَةِ إِذْ جاءَهَا الْمُرْسَلُونَ * إِذْ أَرْسَلْنا إِلَیْهِمُ اثْنَیْنِ فَکَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ... * وَ جاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِینَةِ رَجُلٌ یَسْعی قالَ یا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِینَ اتَّبِعُوا مَنْ لا یَسْئَلُکُمْ أَجْراً وَ هُمْ مُهْتَدُونَ﴾ (یس: ۱۳ ـ ۲۱)

و برای آنها، اصحاب قریه (انطاکیه) را مثال بزن هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنان آمدند؛ هنگامی که دو نفر از رسولان را بسوی آنها فرستادیم، امّا آنان رسولان (ما) را تکذیب کردند؛ پس برای تقویت آن دو، شخص سوّمی فرستادیم... و مردی (با ایمان) از دورترین نقطه شهر با شتاب فرا رسید، گفت: ای قوم من!

از فرستادگان (خدا) پیروی کنید! از کسانی پیروی کنید که از شما مزدی نمی‌خواهند و خود هدایت یافته‌اند!

☑ ثانیاً: هدایت با حجیت سنت به نحو موضوعیت و مرجعیت دینی فرق می‌کند و هر کسی که هدایت پیدا کرد دلیل بر حجیت سنت او نیست؛ زیرا این عنوان برای شخص معصوم است.

☑ ثالثاً: بر فرض تمام بودن دلالت آیه، اختصاص به صحابه ندارد بلکه شامل تمام افراد صالح که این دو صفت را داشته باشند می‌شود، در حالی که ابن قیم چنین مطلب مطلقی را قبول ندارد.

☑ رابعاً: برخی از آیات و روایات دلالت دارد بر اینکه وصف هدایت بر آنان تا آخر عمر باقی نماند؛ زیرا کارهای خلافی از آنان سرزد.

☑ خامساً: «لعل» که در آیه آمد برای مکلف است نه خدا یعنی چنین امید از شما می‌رود که با دیدن آیات خدا هدایت شوید.

دلیل سوم

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿... **وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنابَ إِلَيَّ**...﴾؛ «...و از راه کسانی پیروی کن که توبه‌کنان به سوی من آمده‌اند...». (لقمان: ۱۵)

ابن قیم می‌نویسد:

وكل من الصحابة منيب إلى الله فيجب اتباع سبيله و اقواله و اعتقاداته من اكبر سبيله. و الدليل على انّهم منيبون إلى الله تعالى انّ الله تعالى قد هداهم و قد قال: ﴿... وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾.[1]

---

۱. اعلام الموقعين، ج ۴، ص ۱۳۰.

و هر کدام از صحابه به سوی خدا بازگشته‌اند و لذا پیروی از راه و گفتار آنان واجب است و اعتقادات آنان از بزرگ‌ترین راه آنان به حساب می‌آید. و دلیل بر اینکه آنان به سوی خدای متعال بازگشته‌اند اینکه خداوند متعال آنها را هدایت کرده آنجا که می‌فرماید: (... و هدایت می‌کند به او کسی که به سوی خدا بازگشته است).

پاسخ

☑ اولاً: بر فرض صحت استدلال به این آیه، لازم می‌آید که بر پیامبرﷺ نیز پیروی از صحابه لازم باشد؛ زیرا امر در آیه مطلق است.

☑ ثانیاً: پیروی از راه به معنای حجیت سنّت نیست؛ زیرا مقصود به راه، راه اطاعت خدا و بازگشت به اوست.

☑ ثالثاً: ظاهر آیه این است که مقصود از ﴿مَنْ أَنابَ إِلَي﴾ کسی است که به صورت دائمی این صفت برای اوست، در حالی که مطابق برخی از آیات و روایات، عدّه‌ای از صحابه بر این صفت دوام نداشتند.

☑ رابعاً: ظاهر آیه مربوط به انبیای پیشین است که پیامبرﷺ مأمور به پیروی از روش آنان شده است.

☑ خامساً: به چه دلیل تمام صحابه اهل انابه بوده‌اند؟

دلیل چهارم

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قُلْ هذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَي اللهِ عَلَي بَصِيرَةٍ أَنا وَمَنِ اتَّبَعَنِي...﴾ (یوسف: ۱۰۸)

بگو: این راه من است، من و پیروانم، با بصیرت کامل، همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم!

ابن قیم می‌گوید:

فاخبر تعالی انّ من اتبع الرسول یدعو إلی الله و من دعا إلی الله علی بصیرة وجب اتباعه؛ لقوله تعالی فیما حکاه عن الجن و رضیه: ﴿یاقَوْمَنا أَجِیبُوا دَاعِیَ الله وَآمِنُوا بِهِ﴾[1]، و لأنّ من دعا إلی الله علی بصیرة فقد دعا إلی الحق عالماً به و الدعاء إلی احکام الله دعاء إلی الله؛ لانّه دعاء إلی طاعته فیما امر و نهي، و إذاً فالصحابه قد اتبعوا الرسولﷺ فیجب اتباعهم إذا دعوا إلی الله.[2]

خدای متعال خبر داده که هر کس از رسول پیروی کرده به سوی خدا دعوت می‌کند و کسی که به سوی خدا با بصیرت دعوت کند پیروی او واجب است؛ به جهت قول خداوند متعال در آنچه از جن نقل کرده و به آن رضایت داده است: (ای قوم ما دعوت‌کننده به سوی خدا را اجابت کرده و به او ایمان آورید). و به جهت آنکه دعوت‌کننده به سوی خدا با بصیرت به حقّ دعوت نموده در حالی که به آن عالم است، و دعوت به احکام خدا دعوت به سوی خداست؛ زیرا دعوت به طاعت او در اوامر و نواهی است، و لذا صحابه پیرو رسولند، پس پیروی آنان در صورتی که دعوت به خدا می‌کنند لازم است.

---

۱. احقاف: ۳۱.

۲. اعلام الموقعین، ج ۴، صص ۱۳۰و۱۳۱.

پاسخ

☑ اولاً: آیه فوق دلالت بر وجوب پیروی از هر کسی که از پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کرده و دعوت به سوی خدا نموده، ندارد، و مقصود از آیه ﴿**یاقَوْمَنا أَجِیبُوا داعِیَ الله**﴾ که ابن قیم آن را به عنوان شاهد آورده شخص رسول معصوم از هر گناه و اشتباه است.

☑ ثانیاً: بر فرض دلالت آیه سخن در آن است که آیا عموم صحابه پیروی از دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله داشته‌اند تا مصداق آیه قرار گیرند؟ از این آیه این مطلب استفاده نمی‌شود.

☑ ثالثاً: بر فرض صحت استدلال به این آیه، اختصاص به صحابه ندارد، بلکه شامل همه مؤمنان و پیروان رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌شود و کسی قائل به حجیت سنّت تمام مؤمنان نشده است.

دلیل پنجم

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿**قُلِ الْحَمْدُ لله وَسَلامٌ عَلَی عِبادِهِ الَّذِینَ اصْطَفَی...**﴾؛ «بگو: حمد مخصوص خداست؛ و سلام بر بندگان برگزیده‌اش!...» (نمل: ۵۹)

ابن قیم جوزیه می‌گوید:

> **قال ابن عباس في رواية أبي‌مالك: هم أصحاب محمّد صلی الله علیه و آله، و الدليل على ذلك قوله تعالى: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا﴾، و حقيقة الاصطفاء: افتعال من التصفية، فيكون قد صفّاهم من الأكدار...**[1]

۱. اعلام الموقعین، ج ۴ ص ۱۳۱.

ابن عباس بنابر روایت ابی مالک گفته که مقصود از این آیه اصحاب محمّد صلی الله علیه و آله است، و دلیل بر آن قول خداوند متعال است که فرمود: (آن‌گاه کتاب را نزد برگزیدگان خود از بندگانمان به ارث گذاشتیم)، و حقیقت اصطفاء، از باب افتعال و از ماده تصفیه است، پس خداوند آنان را از کدورت‌ها تصفیه کرده است...

پاسخ

☑ اولاً: روایتی که ابن قیم به آن استدلال کرده ثابت نشده و در هیچ یک از صحاح و سنن معتبر نزد اهل سنت نیامده است.

☑ ثانیاً: بر فرض ثبوت روایت حکایت از رأی ابن عباس دارد، و حجیت رأیش اوّل الکلام است.

☑ ثالثاً: اختلاف صحابه، دلیل بر عدم عصمت آنها است و اینکه آنان از افرادی نیستند که برگزیده بوده و از کدورت‌ها به دور بوده‌اند.

☑ رابعاً: مقصود به ﴿**الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا**﴾ ائمه معصومین علیهم السلام است به این بیان:

۱. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿**... إِنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**﴾ (احزاب: ۳۳)

خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

و در جای خود ذکر شده که مقصود از آیه تطهیر، اهل‌بیت علیهم السلام و اصحاب کساء است و این شأن نزول در صحاح اهل سنت نیز آمده است.[۱]

---

۱. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰، صحیح ترمذی، ج ۵،ص ٦٥٦، کتاب المناقب، ص ۳۲۷، کتاب تفسیر القرآن: مسند احمد، ج ٦، ص ۲۹۲.

۲. و در جایی دیگر کبرای کلیه را این‌گونه بیان می‌دارد: ﴿لاَ یَمَسُّهُ إِلاَّ الْمُطَهَّرُونَ﴾؛ «و جز پاکان نمی‌توانند به آن دست زنند [دست یابند]». (واقعه: ۷۹)

نتیجه اینکه: مقصود به ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا﴾ که قرآن نزد آنها به ارث گذاشته شده همان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام می‌باشند.

دلیل ششم

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقَّ...﴾ (سبأ: ٦)

کسانی که به ایشان علم داده شده، آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق می‌دانند... .

و نیز می‌فرماید:

﴿...حَتَّى إِذا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ ما ذا قالَ آنِفاً...﴾ (محمد: ١٦)

امّا هنگامی که از نزد تو خارج می‌شوند به کسانی که علم و دانش به آنان بخشیده شده (از روی استهزا) می‌گویند: (این مرد) الان چه گفت؟!

و می‌فرماید:

﴿...يَرْفَعِ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ...﴾ (مجادله: ١١)

خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم به آنان داده شده درجات عظیمی می‌بخشد.

ابن قیم می‌گوید: «**و إذا كانوا قد أوتوا هذا العلم كان أتباعهم واجباً**»[1]؛ «اگر به آنان چنین علمی داده شده در نتیجه پیروی آنان واجب است».

پاسخ

☑ اولاً: این آیات دلالت ندارد بر اینکه تمام صحابه اهل علم و دانش بوده‌اند تا اینکه از آنها حجیت سنّت تمام صحابه استفاده شود.

☑ ثانیاً: مطابق روایات بسیاری که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده مصداق بارز و اتمّ و اکمل این آیات امام علی علیه السلام است؛ زیرا اوست که مدینه حکمت و باب علم پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است.

☑ ثالثاً: بر فرض شمول این آیه به تمام صحابه، عالم بودن دلالت بر عصمت از خطا و نسیان ندارد تا پیروی از آنها واجب باشد؛ زیرا همانگونه که قبلاً ذکر شد سخن از حجیت موضوعی است نه طریقی.

☑ رابعاً: ممکن است که مقصود از «علم» در آیات مورد بحث و استدلال، اصول و کلیاتی باشد که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است نه تفاصیل و جزئیات آن، تا بتوان آنان را مرجع دینی مردم در تمام امور دانست.

دلیل هفتم

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿**كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّة أُخْرِجَتْ لِلنّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِالله...**﴾ (آل عمران: ۱۱۰)

شما بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اند؛ (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید.

---

۱. اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۱۳۱.

ابن قیم می‌گوید:

شهد لهم الله تعالى بأنّهم يأمرون بكل معروف و ينهون عن كل منكر، فلو كانت الحادثة في زمانهم لم يُفْتِ فيها إلاّ من اخطأ منهم لم يكن أحد منهم قد أمر فيها بمعروف ولا نهي فيها عن منكر، إذ الصواب معروف بلا شك و الخطأ منكر من بعض الوجوه...[1]

خداوند متعال برای آنها گواهی داده که به تمام معروف امر کرده و از هر منکری نهی نموده‌اند، و اگر در حادثه‌ای که در زمانشان اتفاق افتاده کسی به جز خطاکار از آنها فتوا نداده لازم می‌آید که کسی از آنها امر به معروف و نهی از منکر در آن حادثه نکرده باشد، زیرا صواب بدون شک معروف و خطا بنابر برخی از وجوه، منکر است...

پاسخ

☑ اولاً: امر به معروف و نهی از منکر مشروط به علم است، و دلیلی وجود ندارد که تمام صحابه عالم به کل شریعت بوده‌اند.

☑ ثانیاً: گاهی از برخی صحابه خطایی صادر می‌شد، ولی دیگری او را انکار نمی‌کرد؛ زیرا خطای او را اجتهادی می‌دانست که در آن معذور است؛ و این منافاتی با ادله امر به معروف و نهی از منکر ندارد؛ زیرا مراد به معروف و منکر چیزی است که برای فاعل آن حجّت قائم شده باشد.

☑ ثالثاً: خطاب آیه به امت اسلامی در برابر دیگر امت‌هاست.

---

۱. اعلام الموقعین، ج ۴، صص ۱۳۱و۱۳۲.

☑ رابعاً: در این آیه خیر بودن مقید به امر به معروف و نهی از منکر شده در حالی که برخی از صحابه نه تنها چنین کاری را انجام نمی‌دادند بلکه آمر به منکر و ناهی از معروف بودند و خود به منکر عمل نموده و معروف را ترک می‌کردند.

دلیل هشتم

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ﴾ (توبه: ۱۱۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید، و با صادقان باشید.

ابن قیم می‌گوید:

قال غیر واحد من السلف: هم اصحاب محمّد ﷺ، ولا ریب انّهم ائمة الصادقین، و کل صادق بعدهم فبهم یأتم في صدقه، بل حقیقة صدقه اتباعه لهم و کونه معهم...[1]

عدّه‌ای از علمای سلف گفته‌اند که مقصود به آیه فوق اصحاب محمّد ﷺ است، شکی نیست که آنان رهبران صادقند، و هر صادقی بعد از آنان، در صدقش به آنها اقتدا کرده است، بلکه حقیقت صدق او پیروی و همراهی با آنان است...

پاسخ

☑ اولاً: تفسیری که برای آیه شده مجرد ادّعا است و هیچ مستند و مدرک معتبری ندارد؛ بلکه مطابق برخی از روایات مقصود به (صادقین) اهل بیت معصومین علیهم السلام می‌باشند.

---

۱. اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۱۳۲.

☑ ثانیاً: مطابق استظهار فخر رازی از آیه مورد بحث مقصود از صادقین افرادی معصومند، و آیات و روایات دلالت بر عدم عصمت صحابه دارد.

دلیل نهم

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَآءَ عَلَي النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً...﴾ (بقره: ١٤٣)

همان‌گونه (که قبله شما، یک قبله میانه است) شما را نیز، امت میانه‌ای قرار دادیم (در حد اعتدال، میان افراط و تفریط؛) تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر هم بر شما گواه است.

ابن قیّم می‌گوید:

انّه تعالی اخبر انّه جعلهم امّة خیاراً عدولا، هذا حقیقة الوسط... فلو کان علمهم ان یفتي احدهم بفتوی و تکون خطأ مخالفة لحکم الله و رسوله و لا یفتي غیره بالحق الذي هو حکم الله و رسوله امّا مع اشتهار فتوی الأوّل أو بدون اشتهارها، کانت هذه الامّة العدل الخیار قد اطبقت علی خلاف الحق، بل انقسموا قسمین: قسماً افتی بالباطل و قسماً سکت عن الحق، و هذا من المستحیل، فانّ الحق لا یعدوهم.[1]

همانا خدای متعال خبر داده که صحابه را منتخبان و عادلان از امّت قرار داده است و این حقیقت معنای وسط است... پس اگر علم آنان به اینجا رسید که یکی از آنان فتوایی داد و از روی اشتباه مخالف با حکم خدا

۱. اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۱۳۳.

و رسولش بود، ولی دیگری به حقی که حکم خدا و رسولش بود فتوا نداد، یا با شهرت فتوای اوّل یا بدون اشتهار آن، نتیجه این می‌شود که این امّت عادل و منتخب بر خلاف حقّ اتفاق نموده است، بلکه بر دو قسم تقسیم شده است: قسمتی فتوا به باطل داده و قسمتی دیگر از حقّ ساکت شده است، واین محال است؛ زیرا حقّ از صحابه تجاوز نمی‌کند.

پاسخ

☑ اولاً: نهایت مطلبی که از این آیه استفاده می‌شود ضرورت وجود افرادی معصوم در بین این امّت است تا شاهد صدقی بر آنان باشند، نه اینکه ضرورت عصمت عموم صحابه را اثبات نماید.

☑ ثانیاً: ظاهر آیه دلالت بر تمام امّت پیامبر اکرمﷺ تا این زمان دارد و کسی ادعای حجیت سنّت عموم افراد امّت اسلامی را نکرده است.

☑ ثالثاً: اینکه این امّت عادل و حدّ وسطاند و شاهد بر حقّ ما، دلالت بر عدم خطای آنان در اجتهاد و عارض شدن نسیان و سهو بر آنان ندارد، و لذا این آیه دلالت بر عصمت و حجیت سنّت صحابه ندارد.

☑ رابعاً: آیه فوق بر فرض دلالت بر عصمت و مصونیت امّت از خطا از آن جهت این دلالت را دارد که فرد معصوم بین آنان است، و با این فرض، آیه فوق اختصاص به عصر پیامبرﷺ و سلف ندارد، بلکه شامل تمام عصرها تا روز قیامت می‌شود.

دلیل دهم

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ جاهِدُوا فِي اللهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباكُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْراهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ

وَ فِي هذا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النَّاسِ...﴾ (حج: ۷۸)

و در راه خدا جهاد کرده، و حقّ جهادش را ادا نمایید! او شما را برگزید، و در دین (اسلام) کار سنگین و سختی بر شما قرار ندارد؛ از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید؛ خداوند شما را در کتاب‌های پیشین و در این کتاب آسمانی «مسلمان» نامید، تا پیامبر گواه بر شما باشد، و شما گواهان بر مردم.

ابن قیّم می‌گوید:

فاخبر تعالى انّه اجتباهم، و الاجتباء كالإصطفاء... فهم المجتبون الذين اجتباهم الله و جعلهم اهله و خاصته و صفوته من خلقه بعد النبيين و المرسلين... انّهم اذا كانوا بهذه المنزلة عنده تعالى فمن المحال ان يحرمهم كلّهم الصواب في مسألة فيفتي فيها بعضهم بالخطأ ولا يفتي غيره بالصواب...[1]

خداوند متعال خبر داده که آنان را انتخاب نموده است و اجتبا همانند اصطفا است... پس آنان منتخبانی هستند که خداوند آنان را برگزیده و اهل و از خواص و برگزیدگان از خلقش بعد از انبیا و مرسلین قرار داده است... آنان وقتی به این منزلت نزد خدای متعال باشند، محال است که تمام آنان را از صواب در مسأله‌ای محروم سازد به این نحو که برخی از آنها در آن مسأله فتوا به خطا داده و دیگری فتوا به صواب ندهد...

---

۱. اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۱۳۴.

پاسخ

مضافاً از پاسخ‌هایی که نسبت به آیه قبل داده شد در جواب این آیه می‌گوییم: منتخب بودن این امّت حتماً به معنی انتخاب جمیع افراد آن نیست، بلکه با صدق آن بر بعضی از افراد امّت نیز آیه فوق انطباق پیدا می‌کند.

دلیل یازدهم

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿...وَ مَنْ يَعْتَصِمْ بِاللهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ «و هر کس به خدا تمسّک جوید، به راهی راست، هدایت شده است». (آل عمران: ۱۰۱)

ابن قیّم می‌گوید:

وجه الاستدلال بالآیه انّه تعالی اخبر عن المعتصمین به بانّهم قد هدوا إلی الحق، فنقول: الصحابه معتصمون بالله فهم مهتدون، فاتباعهم واجب...[1]

کیفیت استدلال به آیه این است که خداوند متعال از متمسکین به خود خبر داده که آنان به سوی حقّ هدایت یافته‌اند. لذا می‌گوییم که صحابه به خدا تمسک کرده و لذا هدایت یافته‌اند، پس پیروی آنان لازم است...

پاسخ

☑ اولاً: وصفی که در این آیه آمده مربوط به عموم صحابه نیست تا از آن عصمت و حجیت سنّت عموم صحابه استفاده شود؛ زیرا مطابق برخی از آیات و روایات، عموم صحابه چنین صفتی نداشته‌اند.

---

۱. اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۱۳۴.

☑ ثانیاً: آیات و روایاتی است که این آیه و امثال آن را تفسیر می‌کند که مقصود به آن افراد معصومین از این امّت است؛ مثل آیه تطهیر و حدیث ثقلین.

دلیل دوازدهم

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ کانُوا بِآیاتِنا یُوقِنُونَ﴾ (سجده: ٢٤)

و از آنان امامان (و پیشوایانی) قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند؛ چون شکیبایی نمودند، و به آیات ما یقین داشتند.

ابن قیّم می‌گوید:

فاخبر تعالی انّه جعلهم ائمه یأتم بهم من بعدهم لصبرهم و یقینهم... و من المعلوم انّ اصحاب محمّد صلی الله علیه وآله احقّ و أولی بهذا الوصف من اصحاب موسی...[1]

خدای متعال خبر داده که آنان را رهبرانی قرار داده که دیگران از آنان پیروی کنند؛ به جهت صبر و یقینشان... و معلوم است که اصحاب محمّد صلی الله علیه وآله به این وصف از اصحاب موسی سزاوارترند...

پاسخ

☑ اولاً: مقصود به این آیه ـ به قرینه سیاق ـ برخی از پیامبران است، و لذا ضمیر (هم) در آن به پیامبرانی باز می‌گردد که قبلاً به آنها اشاره شده است.

---

۱. اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۱۳۵.

☑ ثانیاً: بر فرض اینکه مقصود به آیه فوق خصوص پیامبران نباشد، شامل افرادی از صحابه می‌شود که بر دو وصفی که در آیه آمده باقی باشند به‌ویژه وصف ایقان و یقین در آن قابل تأمل است و به صراحت آیات قرآن و روایات عده‌ای از صحابه اهل شک و ریب و نفاق بوده‌اند.

ادله حدیثی حجیت سنت صحابه

سلفی‌ها بر مدعای خود که حجّیت سنت سلف باشد به ادله حدیثی نیز تمسک کرده‌اند از قبیل:

دلیل اول

ابن قیّم جوزیه می‌گوید: در خبر صحیح از پیامبرﷺ روایت شده که فرمود:

> بهترین قرن‌ها قرنی است که من در آن مبعوث شده‌ام، سپس کسانی که بعد از این قرن می‌آیند و در مرتبه سوّم کسانی که بعد از آن می‌آیند.

آن‌گاه در توجیه حدیث می‌گوید: «خیریّت مطلق اقتضا دارد که صحابه در تمام امور خیر پیش‌تاز باشند و نتیجه آنکه سنت آنان حجّت است».[1]

پاسخ

☑ اولاً: حمل خیریّت بر شمول استغراقی؛ خلاف متبادر از روایت است، زیرا اگر کسی بگوید: زید از عمرو اعلم است، این بدان معنا نیست که در تمام مسائل این چنین است.

---

۱. اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۱۳۶.

☑ ثانیاً: خیریّت دلیل بر حجیّت نیست، زیـرا حجیّـت موضـوعی کـه مورد بحث است، تنها با عصمت سازگاری دارد.

☑ ثالثاً: بر فرض قبول صـحت سـند حـدیث، خیریّـت قـرن اوّل در مقابل قرن‌های بعدی نسبی است، نه مطلق؛ بدین معنا کسانی که در عصر پیامبرﷺ بودند نسبت به عصرهای بعد بهترند، نه اینکـه بـه طـور مطلـق کاملند.

دلیل دوم

مسلم در «صحیح» به سند خـود از سـعید بـن ابـی‌بـرده از پـدرش نقـل می‌کند: نماز مغرب را با رسول خداﷺ به جای آوردیم؛ آن‌گاه با خود گفتیم: «چه بهتر است که در مسجد بنشینیم تا نماز عشـا را نیـز بـا رسـول خـداﷺ به جای آوریم». پیامبرﷺ بر ما وارد شد و فرمود: «هنوز اینجـا نشسـته‌ایـد؟» عرض کردیم: «ای رسول خدا! نماز مغـرب را بـا شـما بـه جـای آوردیـم»، خواستیم که نماز عشا را نیز با شما به جای آوریـم. حضـرت مـا را تحسـین کرد؛ آن‌گاه سر به سوی آسمان بلند کرده و فرمود:

> ستارگان امانان آسمانند و هرگاه آنان از بین روند نظام آسمان برهم می‌خورد. من نیز امان برای اصحابم می‌باشم، هرگـاه از میـان آنـان بروم به آنچه وعده داده شده‌اند خواهند رسید و اصحاب من امان این امت‌اند و هر وقت اصحابم از دنیا رحلت کنند به امتم آنچـه وعـده داده شده خواهد رسید.[۱]

---

۱. صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۷۰؛ اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۱۳۷.

پاسخ

☑ اولاً: حدیث فوق به دلیل وجود ابی برده ضعیف است، زیرا او به جرائم سنگین مشهور است. او کسی است که در کشتن صحابی بزرگوار «حجر بن عدی» و اصحابش دست داشته، زیرا به دروغ بر ضدّ آنها شهادت داده است.[1]

ابن ابی الحدید، از جمله منحرفان از امام علی‌علیه‌السلام را ابوبرده فرزند ابوموسی اشعری معرفی کرده است. او کسی است که دست ابوغادیه جهنی را به دلیل کشتن عمار بن یاسر بوسید و بر او دعا کرد.[2]

☑ ثانیاً: تعبیر پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله در حقّ صحابه دلالت بر عصمت آنان ندارد، زیرا شبیه این‌گونه تعبیر در حقّ کودک یا زن یا پیرمرد نیز رسیده است که آنها اگر در میان اهل زمین نبودند، خداوند مردم را عذاب می‌کرد.

☑ ثالثاً: مقصود پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله آن است که: در میان صحابه کسانی وجود دارد که با نقل سنت من حجت را بر مردم تمام خواهند کرد. و این با حجیّت طریقی در اخبار صحابه نیز سازگاری دارد.

☑ رابعاً: حاکم نیشابوری، به سندش از رسول خدا نقل کرده که فرمود:

النجوم امان لأهل الأرض و أهل بيتي أمان لأمتي من الإختلافات، فإذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب ابليس.[3]

---

۱. تاريخ طبري، ج ۴، ص ۲۰۰.
۲. شرح ابن ابي‌الحديد، ج ۴، ص ۹۹.
۳. مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱٤۹.

ستارگان وسیلهٔ ایمنی برای اهل زمین از غرق شدن می‌باشند و اهل بیت من وسیلهٔ ایمنی برای امت من از اختلافند، پس هرگاه قبیله‌ای از عرب با آنها مخالفت کند بین خود آنها اختلاف افتاده و حزب شیطان خواهد شد.

مطابق این حدیث اهل‌بیت علیهم السلام همچون ستارگان امان امّت معرفی شده‌اند نه عموم صحابه.

دلیل سوم

برخی نیز به حدیث «اهتدا» تمسک نموده‌اند. از ابن عباس نقل شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا اصحاب من، همانند ستارگانند، به هرکدام که تمسک کنید هدایت می‌یابید».

پاسخ

☑ اوّلاً: حدیث از حیث سند ضعیف است. از جمله کسانی که تصریح به ضعف آن حدیث نموده‌اند، عبارتند از: احمد بن حنبل[۱]، مزنی شاگرد شافعی[۲]، ابوبکر بزار[۳]، دارقطنی[۴]، ابن حزم[۵]، حافظ بیهقی[۶]، ابن عبدالبرّ[۷]، ابن عساکر[۸]، ابن جوزی[۹]، ابوحیان اندلسی[۱۰]،

---

۱. التقریر و التحبیر في شرح التحریر، ج ۳، ص ۹۹.
۲. جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۸۹.
۳. همان، ص ۹۰.
۴. لسان المیزان، ج ۲، ص ۱۳۷.
۵. البحر المحیط، ج ۲، ص ۵۲۸.
۶. تخریج احادیث الکشاف در حاشیه کشاف، ج ۲، ص ۶۲۸.
۷. جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۹۰.
۸. فیض القدیر، ج ۴، ص ۷۶.
۹. همان.
۱۰. بحرالمحیط، ج ۵، ص ۵۲۷.

ابـن تیمیـه[۱]، البـانی[۲]، ابـن قـیم جوزیـه[۳]، ابـن حجـر عسـقلانی[۴]، جلال الدین سیوطی[۵]، متقی هندی[۶]، قاضی شوکانی[۷] و دیگران.

☑ ثانیاً: حدیث مخالف ضرورت تاریخی است، زیرا بـه طـور مسـلّم گروهی از صحابه ـ چه در زمان پیامبرﷺ و چه بعد از حیات حضرت ــ در دین بی‌استقامت بودند؛ بلکه برخی از آنان فسق علنـی نیـز داشـته‌انـد و لذا نمی‌توانند منشأ هدایت برای دیگران گردند.

☑ ثالثاً: در خود روایت قرائنی است که مانع ظهور حدیث در تمام صحابه است، زیرا اصحاب در هدایت به ستارگان تشـبیه شـده‌انـد و می‌دانیم که هر ستاره‌ای منشأ هدایت نیست، بلکـه سـتارگان خاصـی است که به دلیل داشتن موقعیت خـاص مـی‌تواننـد مـردم را هـدایت نمایند.

☑ رابعاً: صحابه در فهـم برخـی از آیـات بـه اشـتباه افتـاده‌انـد، لـذا نمی‌توانند مرجع دینی مردم باشند.

غزالی می‌گویـد: «کسـی کـه جایزالخطـا و در معـرض اشـتباه اسـت و عصمتش ثابت نشده، اقوالش حجت نیست. چگونه بـدون هـیچ دلیـل و مدرکی ادعای عصمت در حقّ آنان شده است؟

---

۱. المنتقي، ص ۵۵۱.
۲. سلسلة الاحاديث الضعيفة، ج ۱، ص ۷۸.
۳. اعلام الموقعین، ج ۲، ص ۲۲۳.
۴. تخريج احاديث الكشاف، ج ۲، ص ۶۲۸.
۵. جامع الصغیر، ج ۴، ص ۷۶.
۶. کنزالعمال، ج ۶، ص ۱۳۳.
۷. ارشاد الفحول، ص ۸۳.

از ابوبکر در مورد کلاله سؤال شد. در پاسخ گفت: «من رأی خود را می‌گویم، اگر درست بود از خداوند است و اگر اشتباه بود از من و شیطان است. و خدا و رسول از آن بیزارند».[1]

زنی از قبیله جهنیّه را، که بچه شش ماهه زاییده بود، نزد عثمان آوردند. شوهرش بر ضدّ او شکایت کرد که او زناداده و عثمان نیز به سنگسار کردن وی حکم نمود. خبر به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام رسید. حضرت فرمود: «این حکم باطل است، زیرا با جمع آیه: ﴿**وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً**﴾ (احقاف: ۱۵)؛ با آیه: ﴿**وَ الْوالِداتُ يُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ**﴾ (بقره: ۲۳۳) به دست می‌آید که کمترین زمان حمل شش ماه است». عثمان گفت: «به خدا من نمی‌دانستم». دستور داد که زن را برگردانند. ولی کار تمام شده بود و زن مظلوم بی‌هیچ جرم و گناهی، تنها به دلیل جهالت و نادانی یک نفر سنگسار شد.[2]

تطبیق حدیث بر اهل بیت علیهم‌السلام

شیخ صدوق حدیث «اهتدا» را به سند خود از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

> ...همانا مَثَل اصحابم در میان شما مثل ستارگان است، پس به هرکدام از آنها تمسک کنید هدایت شده‌اید و گفتار هرکدام از آنان را بگیرید، هدایت یافته‌اید و اختلاف اصحابم بر شما رحمت است.

---

۱. سنن دارمي، ج۲، ص۳۶۵؛ تفسیر طبري، ج۶، ص۳۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج۱، ص۲۶.
۲. موطأ مالک، ج۲، ص۷۶؛ سنن الکبري، ج۷، ص۴۴۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج۴، ص۱۵۷؛ عمدة القاري، ج۹، ص۶۴۲؛ درالمنثور، ج۶، ص۴۰.

عرض شد: «ای رسول خدا! اصحاب تو کیانند؟» فرمود: «اهل بیتم».[۱]

شیخ صدوق رحمه‌الله در تعلیقه خود بر حدیث فوق می‌فرماید:

اهل بیت هرگز اختلاف نمی‌کنند و برای شیعیان خود به حقیقت فتوا می‌دهند. چه بسا فتوا به تقیه می‌دهند که در این صورت گفتارشان مختلف می‌گردد و تقیه برای شیعه رحمت است.[۲]

مؤیّد این حدیث در تفسیر اصحاب به اهل بیت علیهم‌السلام، روایتی است که فریقین آن را نقل کرده‌اند و در آن، به جای اصحابی، اهل بیتی آمده است.[۳]

دلیل چهارم

ابن قیم جوزیه از انس بن مالک نقل می‌کند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «همانا مَثَل اصحابم در میان امّتم، به مانند نمک در طعام است و غذا بدون نمک بی‌فایده است».[۴]

گفته شده همانگونه که غذا به نمک وابستگی دارد و بی‌نمک بی‌فایده است همچنین صلاح امت به صحابه وابسته است.

پاسخ

☑ اولاً: حدیث از حیث سند ضعیف است.

☑ ثانیاً: صلاح امت از جانب صحابه، به معنای وجوب متابعت و عصمت آنان نیست تا سنتشان حجّت گردد، بلکه تذکر به هدایت‌های رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله کافی است، که این حدّ تذکر با حجیّت طریقی سازگار است.

---

۱. معاني الاخبار، صص ۱۵۶و۱۵۷.

۲. همان، ص ۱۵۷.

۳. الاصول الستة عشر، ص ۱۶؛ لسان الميزان، ج ۱، ص ۱۳۶.

۴. اعلام الموقعين، ج ۴، ص ۱۳۷.

دلیل پنجم

ابن مسعود می‌گوید: «به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله تأسی و اقتدا کنید، زیرا اینان دارای پاک‌ترین قلب‌ها و بیشترین عمل‌ها و هدایت‌هایند...».[۱]

پاسخ

☑ اولاً: حدیث مصادره بـه مطلـوب اسـت، زیـرا بـا کـلام صـحابی، حجیت قول صحابی را به اثبات رساندن باطل است؛ زیرا خودش داخـل در آن بوده و در آخر به نفعش تمام خواهد شد.

☑ ثانیاً: اگر مقصود از تأسی، اقتـدا بـه فـرد فـرد اصـحاب باشـد، بـا واقعیات خارجی سازگاری ندارد؛ زیرا برخـی گنـاه‌کـار بـوده‌انـد و اگـر منظور، عام مجموعی است به اعتبار اینکه در میان آنان اهل بیت عصمت و طهارت وجود دارند، اشـکالی نـدارد؛ زیـرا اجمـاع صـحابه بـا وجـود اهل‌بیت علیهم السلام در بین آنان حجت می‌شود.

دلیل ششم

ابن مسعود می‌گوید:

> خداوند در قلب‌های بندگانش نظر کرد و قلـب محمّـد را بهتـرین یافت؛ آن‌گاه به قلب‌های بندگان بعد از محمّد نظر کرد، قلـب‌هـای اصحاب محمد را بهتـرین یافـت و از ایـن جهـت آنـان را بـرای مصاحبت و نصرت پیامبر صلی الله علیه و آله اختیار نمود. پس آنچه مسلمانان آن را حسن بدانند، حسن و آنچه را قبیح بدانند، قبیح است.[۱]

---

۱. اعلام الموقعین، ج ۴، ص ۱۳۹.

۱. همان، ج ۴، ص ۱۳۸.

پاسخ

☑ اولاً: استدلال به حدیث همانند حدیث قبل مصادره به مطلوب است.

☑ ثانیاً: حدیث در نهایت، بر خوش نفس بودن صحابه دلالت دارد، نه اینکه آنان از هر اشتباه و خطا معصومند، تا سنت آنان حجّت باشد.

☑ ثالثاً: ذیل حدیث با قرآن مخالف است، زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ عَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَ اللهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ٢١٦)

لیکن چه بسیار شود که چیزی را شما ناگوار شمارید ولی به حقیقت خیر و صلاح شما در آن بوده است و چه بسیار شود که چیزی را دوست دارید و در واقع شرّ و فساد شما در آن است و خداوند به مصالح امور دانا است و شما نمی‌دانید.

از این آیه استفاده می‌شود برخی از اموری است که مسلمانان حسن می‌دانند در حالی که برای آنان شرّ است و بالعکس.

کتابنامه

* قرآن کریم.

۱. الاصول العامة للفقه المقارن، محمد تقی حکیم، مجمع جهانی اهل بیت.

۲. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، بیروت، دار الاضواء.

۳. البدعة فی مفهومها الاسلامی الدقیق، عبدالملک سعدی، بغداد، دار الایمان، ۱۴۱۳.

۴. تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر دمشقی، بیروت، دار الفکر.

۵. تحریر الافکار، بدر الدین حوثی، قم، مجمع جهانی اهل بیت، ۱۴۱۸.

۶. سلسلة الاحادیث الصحیحة، محمد ناصر الدین البانی، ریاض، مکتبة المعارف للنشر و التوزیع.

۷. سلسلة الاحادیث الضعیفة، محمد ناصر الدین البانی، ریاض، مکتبة المعارف للنشر و التوزیع.

۸. السلفیة مرحلة زمنیة، محمد سعید رمضان بوطی، دمشق، دارالفکر.

۹. صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل، بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۰۷.

۱۰. صحیح مسلم، مسلم بن حجاج قشیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۱۱. الطبقات الکبری، محمد بن سعد، بیروت، دار صادر،۱۳۷۷.

۱۲. العقیدة السلفیة، سید عبدالعزیز سیلی، چاپ اول، مکه مکرمه، المکتبة التجاریة، ۱۹۹۳م.

۱۳. عین الاصابة فی استدراک عائشة علی الصحابة، جلال الدین سیوطی، چاپ اول، سوریه، مطبعة الیمامة، ۱۴۲۰.

۱۴. الغدیر، علامه امینی، قم، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیة.

۱۵. فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، چاپ مصطفی الحلبی.

۱۶. قاموس المحیط، فیروزآبادی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۱۷. قرائة فی کتب العقائد، حسن بن فرحان مالکی، مرکز الدراسات التاریخیة فی عمان، ۱۴۲۵.

۱۸. المدخل الفقهی العام، زرقاء مصطفی، دمشق، ۱۴۱۸.

۱۹. معجم مقاییس اللغة، ابوالحسین احمد بن فارسی بن ذکریا، مکتب الاعلام الاسلامی.

۲۰. مناهج الاجتهاد فی الإسلام، محمد سلام مدکور، کویت، جامعة الکویت، ۱۹۷۳م.

۲۱. منهج الافتاء، اسامه عمر سلیمان اشقر، اردن، دار النفائس.

۲۲. منهج السلف فی فهم النصوص، محمد بن علوی مالکی، چاپ دوم، بی‌جا، ۱۴۱۹.